

فکر و اندیشه ایرانی اجتماعی

دکتر

نهضت مشروطیت ایران

فریدون آدمیت

این رساله شامل دو قسمت است؛ قسمت اول آن فصلی است از کتاب مفصلی در ایدئولوژی نهضت ملی مشروطیت ایران. آن کتاب که انتشار یابد دوره تصنیفات من در تاریخ اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی جدید ایران از سده سیزدهم هجری تا نهضت مشروطیت پایان می‌پذیرد.

قسمت دوم این رساله تحقیقی است در افکار محمدامین رسول‌زاده، متفکر حزب دموکرات ایران و نویسنده روزنامه ایران نو. از آثار رسول‌زاده چهار رساله مهم او مورد بحث ماست که یکی را به فارسی نوشته و سه تای دیگر را به زبان ترکی اسلامیولی آنگاه که در ترکیه اقامت گزیده بود. این سه رساله را آقای مایل بکتاش با دقت بصیرانه‌ای به فارسی ترجمه کردند؛ در انشای قطعاتی که از ترجمه سه رساله (خواه به لفظ یا به معنی یا به تلخیص) می‌آورم به همه جهت من مسئول هستم. از همکاری صمیمی آقای بکتاش در معرفی مقام فکری رسول‌زاده تشکر می‌کنم.

فریدون آدمیت

بهمن‌ماه ۱۳۵۳

www.tabarestan.info
نیرستان

فریدون آدمیت

فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران

چاپ اول: ۱۳۵۴

چاپ دوم: ۱۳۵۵ با تجدیدنظر

چاپ سوم: ۱۳۶۳ با تجدید نظر

چاپ و صحافی: چاپخانه خواندنیها

تعداد ۵۰۰۰ نسخه

تهران، خیابان انقلاب، رویروی دانشگاه تهران
انتشارات پیام تلفن ۶۴۵۷۷۲ و ۶۴۹۵۳۱

فهرست

قسمت اول:

- بخش نخستین : دموکراسی اجتماعی و فرقه‌های اجتماعیون ۳
بخش دوم : مسائل دموکراسی اجتماعی ۳۴
بخش سوم : حرکت دهقانی و سیاست مجلس اول ۶۵
بخش چهارم : ترقی فکر دموکراسی اجتماعی ۹۵
بخش پنجم : کارنامه فرقه دموکرات ایران ۱۲۹

قسمت دوم:

رسولزاده : اندیشه‌گر سوسیال دموکراسی

- مقدمه تاریخی ۱۵۵
در دموکراسی ۱۶۹
در سوسیالیسم ۱۹۷
در کمونیسم روسی ۲۵۳
ضمیمه ۲۸۱
فهرست نام‌کسان ۲۸۵

www.tabarestan.info
تبرستان

دموکراسی اجتماعی و فرقه‌های اجتماعیون

نهضت ملی مشروطیت از نوع جنبش‌های آزادیخواهی طبقه متوسط شهرنشین بود. مهمترین عناصر تعقل اجتماعی و ایدئولوژی آن نهضت را دموکراسی سیاسی یا لیبرالیسم پارلمانی می‌ساخت. در این جنبش، همچون اغلب حرکات‌های اجتماعی، طبقات و گروه‌های مختلف مشارکت داشتند. طبقات و گروه‌هایی با افق اجتماعی گوناگون و وجهه نظرهای متمایز. روشنفکران اصلاح‌طلب و انقلابی‌هردو، بازرگانان ترقیخواه، و روحانیان روشن‌بین سه‌عنصر اصلی سازنده آن نهضت بودند.

روشنفکران که جمله‌گی در زمره درس خواندگان جدید بشمار می‌رفتند، نماینده تعقل سیاسی غربی بودند، خواهان تغییر اصول سیاست، و مروج نظام پارلمانی. تکیه‌گاه فکری این گروه، در درجه اول، اندیشه‌های انقلاب بزرگ فرانسه بود. حتی در اوائل نهضت می‌شنویم که: جوانان پرشور «هرکدام رساله‌ای از انقلاب فرانسه در بغل دارند، و می‌خواهند در ریسپیرو دانتن را بازی کنند... گرم کلمات آتشین‌اند.»^۱ شگفت نیست که در اوان مشروطیت هم‌دو کتاب در انقلاب فرانسه ترجمه شده باشد. بازرگانان که فعالیت اقتصادی جدید را مدتی بود آغاز کرده بودند.

۱. مخبرالسلطنه هدایت، خاطرات و خطرات، چاپ دوم؛ ص ۱۵۰.

طبیعة در پی بدست آوردن پایگاه اجتماعی تازه‌ای بودند. این طبقه‌بان‌پرویی انگیزشی که نشانه‌هشیاری اجتماعی‌اش بود، در سیاست‌ظاهرگشت. و همراه اصلاح‌طلبان در جهت مشروطه‌خواهی قدم برمی‌داشت.

روحانیان تحت‌تأثیر و تلقین و نفوذ اجتماعی عقاید روشنفکران آزادیخواه قرار گرفتند که به مشروطگی گرایش یافتند، و بر اثر آن بود که به تأویل شرعی و توجیه اصولی مفهوم مشروطیت برآمدند. بهترین توجیه شرعی سیاست مشروطیت را در دو رساله «تنبيه الامت و تنزيه الملت» و «اصول عمده مشروطیت» می‌یابیم. در هر دو رساله تأثیر تعقل سیاسی جدید منعکس است. سخن سیدمحمد طباطبایی مجتهد در مجلس شورای ملی مؤید همان نتیجه‌گیری تاریخی ماست. گفت:

«ما ممالک مشروطه را که خودمان ندیده بودیم. ولی آنچه شنیده بودیم، و آنهایی که ممالک مشروطه را دیده، به ما گفتند مشروطیت موجب امنیت و آبادی مملکت است. ما هم شوق و عشقی حاصل نموده، تا ترتیب مشروطیت را در این مملکت برقرار نمودیم.»^۱

آن صحیح است جز اینکه «ترتیب مشروطیت» را جماعت روحانیان «برقرار» نکردند بلکه در قیام عمومی سهم مهمی داشتند و در تأسیس مشروطیت مؤثر بودند. اما نه به حدی که خودشان پنداشته‌اند یا تاریخ‌نویسان مشروطیت تصور نموده‌اند. در واقع، ملایان به‌پیروی آزادیخواهان در حرکت مشروطه خواهی مشارکت جستند، و در درجه اول در پی ریاست فائده‌روحانیت بودند، نه معتقد به نظام پارلمانی ملی و سیاست عقلی. فعلاً از این مسأله می‌گذریم تا در کتاب دیگر آنرا بشکافیم.

به‌ر صورت، در آغاز تکوین نهضت مشروطیت، فکر دموکراسی

۱. بحث انتقادی ما راجع به این دو رساله در کتاب ایدئولوژی نهضت مشروطیت منتشر خواهد شد.

۲. مذاکرات مجلس، ۱۴ شوال ۱۳۲۵.

اجتماعی هنوز نفوذی پیدا نکرده بود، و در ایدئولوژی آن نهضت تأثیری نداشت. با پیشرفت حرکت ملی و اعلام مشروطیت و تأسیس مجلس - زمینه تحول فکری و سیاسی تازه‌ای فراهم آمد: جنبش مشروطه‌خواهی نیرویی روزافزون یافت؛ در سایه آزادی فعالیت اجتماعی به‌پنا گرفت؛ تحرك اجتماعی از شهر به روستا سرایت پیدا کرد و طبقه دهقان که هیچ دخالتی در پیدایش آن نهضت نداشت، حالا می‌رفت که هشیاری تازه‌ای بیابد و بحرکت آید؛ عنصر مجاهدین و اجتماعیون با تفکر سوسیال دموکراسی به پهنه سیاست مشروطیت پا نهاد؛ اندیشه دموکراسی اجتماعی در ایدئولوژی مشروطیت پدیدارگشت. اما از نظر گاه سنجش تاریخی نباید در آن معانی که نتیجه‌گیری کلی‌ماست، غلو کنیم؛ نه ماهیت آن تحول را نادیده بگیریم، و نه تصویری شاعرانه از آن بیافرینیم، بلکه حدش را در تحول تاریخی دقیقاً بشناسیم.

بحث در مفهوم دموکراسی اجتماعی، پیدایش و نشو و نما آنرا به‌بخشی دیگر جا می‌گذاریم. برای اینکه زمینه گفتار فعلی ما روشن باشد کافی است به‌اجمال بگوییم همانطور که تکیه‌گاه فلسفی دموکراسی سیاسی فردیت است، پایه‌اش انتخابات آزاد و آزادی‌های اجتماعی، و مظهرش نظام پارلمانی - منشاء تفکر دموکراسی اجتماعی اصالت جمع است، پایه‌اش تأمین عدالت اجتماعی، از میان برداشتن نابرابری‌های اجتماعی، تضمین مساوات اقتصادی، و بالاخره اجتماعی ساختن قدرت اقتصادی و سیاسی. فعلاً هم کاری نداریم که دموکراسی اجتماعی را مکمل دموکراسی سیاسی می‌شناسیم، نه‌مجزا و منفک از آن. دموکراسی مفهوم کلی است که دموکراسی سیاسی و اجتماعی را در بردارد، و اساساً از تألیف هر دو بوجود می‌آید. مسأله لطیف فلسفه سیاسی جدید دو نسبت تألیفی آن دو عنصر اصلی دموکراسی است. غایت آن تأمین نیازمندی‌های آدمی است، و تضمین حیثیت انسانی.

*

مقدمه گفتار ما در آشنایی با فکر دموکراسی اجتماعی است.

راجع به نخستین مرحله این آشنایی، یعنی تا پیش از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، آگاهی‌های مقطوع و جسته‌گریخته‌ای داریم. و دلالت دارند بر اینکه اندیشه دموکراسی اجتماعی از اروپا و روسیه هردو به ایران راه یافت. در میان نویسندگان سیاسی، میرزا آقاخان کرمانی مستقیماً از افکار متفکران سوسیالیسم مغرب متأثر گشته بود. و میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی را می‌شناسیم که عمری را در قفقاز گذراند. نسبت به جنبش‌های آزادیخواهی و آرای نویسندگان سوسیال دموکرات بصیرت داشت. و تأثیرش را در نوشته‌های او می‌بینیم. به علاوه از پیکار آزادی طلبان روس اخباری مستقیم و نامستقیم می‌رسیدند که حتی در تاریخ‌های رسمی دولتی منعکس شده‌اند. برخی جمعیت‌های فعال مشروطه‌خواه نیز از مرام احزاب رادیکال و سوسیال دموکرات اروپا بی‌خبر نبودند. اما تا اندازه‌ای که جستجو کردیم، تأثیر تفکر دموکراسی اجتماعی در مجموع نوشته‌های سیاسی آن‌دوره، به تناسب گسترش نهضت‌های سوسیال دموکراسی اروپا و روسیه، اندک است.

بطور کلی آنچه طبقات مختلف، به تجربه عینی درباره روسیه آموخته بودند، همان دولت تزاری روس بود به‌عنوان همسایه‌ای زورمند و زورگوی، همواره اندیشناک از تعرض جان‌ستان آن. این‌که وزیر دولت می‌نویسد: «روس در تصرفات بلامانع خود به نهیلیست و سوسیالیست اعتنا ندارد»^۱ - دلالت بر همان معنی دارد. توجه‌اورا به آن نهضت‌ها هم می‌رساند.

در ضمن ماهیت انقلابی جنبش‌های اجتماعی روسیه، خود عاملی بود که دستگاه حکومت ناصری را بیشتر می‌هراساند تا از افکار اصلاح‌طلبی مغرب زمین. اشارات پراکنده‌ای که در آثار وزیر انطباعات رفته از این قبیل‌اند: «فساد طایفه نهیلیست» در روسیه شدت یافته، شهر ارانسبورغ را

۱. مجموعه اسناد ملکم، نامه امین‌الدوله به ملکم [حدود ۱۳۰۵].

به آتش کشیدند. امپراطور فرمان به دفع این «طایفه طاغیه» صادر کرد. وقتی هم که الکساندر دوم به دست همان فرقه کشته شد (۱۲۹۸) میرزا حسن خان منشی اسرار که با هیأت نمایندگی ایران به روسیه رفت، در یادداشت‌هایش نوشت: «گروهی در این زمان در میان ملت روس بهمرسیده که خودشان را سوسیالیست می‌نامند یعنی اخوان‌الصفا که در ظاهر خیالشان مساوات و مساوات طلبی است، ولی عقیده باطنشان معلوم نیست. اما ملت روس آنها را نهیلیست می‌گویند، یعنی بیدین و لامذهب. همین گروه کرده‌اند همین قتل»^۲.

مأمور سیاسی دیگری، مجد السلطنه که چهارده سال بعد گذارش به تفریس افتاد تلقی اجتماعی دیگری از «جماعت نهیلیسان» دارد. در خاطرات خود در ۱۳۱۲ گوید: «نهیلیس اسم آزادیخواهان روسیه بود... حالیه این طایفه منقرض نشده و باقی مانده آنها داخل سلك سوسیالیست و آنارشیت گردیده. جماعت سوسیالیست و آنارشیت که آزادی طلبان حالیه می‌باشند، قواعدشان برای اجرای آزادی با قوانین نهیلیست بسیار متفاوت است». آبی مناسبت نیست نوشته امین‌الدوله وزیر دولت راهم که اشاره‌ای به کشتن الکساندر دوم و فعالیت عنصر نهیلیست دارد، بیاوریم:

«حقوقی را که سایر پادشاهان عصر ما در مقابل سختی و سماجت آزادی طلبان ملک خود به اصرار حفظ کرده‌جان خود را به‌خطر انداخته‌اند» - پادشاه ما حالامیل پیدا کرده است که «داوطلبانه تفویض» کند و «کارها را رونق و انتظامی بدهند»^۳ اما می‌دانیم که آن میل جز هوسناکی چیزی نبود؛ انتظامی هم به کارها نداد تا خود را آماج تیر بلا ساخت.

۱. اعتماد السلطنه، المتآخر و المتآثر، ص ۲۸۳.

۲. یادداشت‌های تاریخی میرزا حسن خان منشی اسرار، خطی.

۳. مجد السلطنه، گزارشی درباره تفریس، چاپ، م. ماماچاشویلی، تفریس ۱۹۷۱، ص ۱۰۴.

۴. مجموعه اسناد ملکم، امین‌الدوله به ملکم، [۱۲۹۹].

دولت ناصری هم
 «ماده خبیثه» دینامیت.
 میرزا رسید. یکی گفت
 ایران آورده‌اند. اعتماد
 ورود این ماده خبیثه..
 روس فرستادند که در ا
 مایه سوسیالیسم بود،
 «فرنگه مغشوش، طبقه
 مستیده هر ملت اند. در
 ایرانی یعنی بایی‌ها زیاد
 حکومت طهران اسباب
 در مقابل آن -
 مطبوعات، چند کلمه -
 «شانزمان» هیأت جامعه
 به اسم و رسم یاد می‌کند
 است. وهمه برای «مس
 را همین می‌دانند.» پی
 معتقدند همه افراد بایا
 افتد از آنکه «زمین تص
 آنکه املاک و اراضی م
 صاحب دولت و ثروت
 موش کور، زحمت م

۱. روزنامه خاطرات ۱

۲. همان مأخذ، ص ۸۵

می‌نماید که اعتصاب کارگران مسلمان بادکوبه (۱۹۰۵) و اخبار انقلابی قفقاز «هیجانی» در میان ملایان ایجاد کرده است. از قول یکی از مأموران ارمنی که «در خدمت ایران است و با گروه ارمنیان انقلابی قفقاز هم رابطه نزدیک دارد» نقل می‌کند: «ارمنیان و سوسیالیست‌های روسی دست بهم دادند و اعتصاب انقلابی بادکوبه را برپا ساختند». کنسول انگلیس هم مضمون صحبت خود را با یکی از صاحب نظران اوضاع ایران می‌آورد: «به او گفتیم: مثل اینکه ایرانیان با دقت مراقب اوضاع روسیه هستند. جواب داد: همین طور است و در کار هم هستند. در تهران، اصفهان، شیراز و یزد کمیته‌های کوچک چهارپنج نفری ترتیب داده‌اند. و هر کس یکصد و پنجاه تومان تا دو بیست تومان پول گذاشته، کسانی را به نواحی مختلف فرستاده، به مردم تعلیم داده‌اند که هر گاه [مظفرالدین] شاه در تابستان آیند، به سفر فرنگستان برود در سراسر مملکت غوغائی برپا دارند». در ضمن باید دانسته شود که در مجموع آنچه از گزارش‌های رسمی مأموران انگلیسی آوردیم، مبالغه هم رفته است.

می‌دانیم پیروزی ژاپن در جنگ با روس - انقلاب ۱۹۰۵ را در پی - داشت. آن پیروزی و این انقلاب هر دو افکار مردم ایران را تکان داد. کار - دار انگلیس می‌نویسد: شکست روس «تأثیری در ایران گذارده محو نشدنی؛ هیچکس نمی‌تواند نتیجه‌غائی آنرا پیش بینی کند». به هر حال، تأثیر آن واقعه تاریخی در روانشناسی اجتماعی ایران قابل ملاحظه است. منظومه «میکادو و نامه» (پرداخته میرزا حسینعلی شیرازی) و «تاریخ شورش روسیه» (که

۱. انگلیس، هاردینگ به لنداون، ۲۸ فوریه ۱۹۰۵ (۲۳ ذیحجه ۱۳۲۲).

۲. انگلیس، پریس به هاردینگ، ۱۵ مارس ۱۹۰۵ (۸ محرم ۱۳۲۳) پریس کنسول انگلیس در اصفهان بود. آن گزارش را از تهران نوشته است.

۳. انگلیس، داف به گری، ۲۸ سپتامبر ۱۹۰۵ (۲۸ رجب ۱۳۲۳).

بلافاصله پس از انتشارش به فارسی در آورده شد) نشانه‌هشیاری است به آن پیش آمد تاریخی. اولی جنگ نامه‌ای نوشت که شرح «عبرت خیزش ملل غم را اسباب جنبش و مایه عبرت» باشد. دومی داستان نبرد ملتی بود در تلاش آزاد آن مقارن تکوین نهضت ملی مشروطیت بود. به یقین گروه‌های روشنفکر و مجامع مترقی آزادیخواه^۱ با عقاید سوسیال دموکراسی مغرب یب^۲ نبوده‌اند. البته هدف سیاسی این گروه‌ها و جمعیت‌ها که فعالیتشان را قبل دوره مشروطه آغاز کرده بودند - تأسیس مشروطه پارلمانی و دموکراسی سیاسی بود. اما بدون تردید در میان آن هیأت‌های فعال کسانی بودند که جریان سوسیالیسم غربی آگاهی داشتند؛ برخی از آنان درس خواندگی اروپا و ناظر جنبش‌های سوسیال دموکراس مغرب بودند. گرچه مد زیادی بدست ما نرسیده، این اندازه مسلم است که به مسلک احزاب راد و سوسیال دموکرات اروپا توجهی داشته‌اند.^۳

۱. مقدمه میکادو نامه.

۲. منظور «انجمن»‌هایی که در دوره مشروطه برپا شدند، نیست. این انجمن‌ها معمدا در مقام تفکر سیاسی ارزشی ندارند.

۳. سند زیر فقط نشانه‌ای است از آن آگاهی سیاسی: موضوعش در توضیح عن «فرق مختلفه کلیه فرنگستان یعنی در ممالک مشروطه آنجا» است. دسته‌های سیا اروپا «بعداذ وضع قانون اساسی» به دو فرقه اصلی منقسم شده‌اند: کسروا و لیبرال. اولی «همان عواید قدیمه و رسوم اجدادی را با جزئی اصلاح پسندیده خیالشان فقط به تزید اقتدار و تفوق به دیگران» است. «یک قسمت این فرقه در منارشیست یعنی طالب اقتدار سلطان‌گویند». اما لیبرال‌ها «منکر رسوم قدیمه و طر اصلاحات جدید و طالب آزادی و مساوات کامله و حفظ حقوق خود و مصدق سایر ملل هستند». لیبرال‌ها «به چند شعبه منقسم» اند: اول سوسیالیست‌ها که «در خیال رفاهیت حال فقرا و مزدورین هستند». دوم سوسیال دموکرات‌ها که «در تسویه ثروت و زحمت و مخالف خیال متمولین» اند. سوم آنارشیست‌ها که «در برافکندن همه نظم و ترتیب» هستند. چهارم جماعت را دیکال که «می‌خواهند اساسی را تغییر بدهند و از نو بسازند، و زیر همه عواید و رسوم یا قوانین اس

با پیشرفت جنبش مشروطه‌خواهی - زمینه نشر فکرموکرسی اجتماعی بهتر فراهم گردید. عامل مهم تبلیغ این فکر کمیته ایرانی اجتماع عیون عامیون بادکوبه و وابسته به فرقه سوسیال دموکرات بود. نخستین جمعیت‌های اجتماعیون ایران روی گرده تأسیسات حزب سوسیال دموکرات ریخته شد. توضیح بیشتری لازم است:

نهضت‌های اجتماعی روسیه در برخورد با سیاست تعقیب و آزار حکومت، و سخت‌پایی دولت در مقابل اصلاحات اجتماعی - ضرورتاً به بستر انقلابی می‌افتادند، خواه جنبش «نارودنیسم» باشد خواه سوسیالیسم که جناح‌های مختلف داشت. حکومت روس که در بنیادهای سیاسی و اجتماعی کهنه تغییر اساسی نداد - لزوماً می‌بایستی با نهضت‌های انقلابی روبرو شود. با تشکیل «حزب سوسیال دموکرات کارگران روس» (۱۸۹۸) ملیت‌های غیر روسی (از جمله مسلمانان قفقاز و ارمنیان و گرجیان) که جملگی در صف مخالفان حکومت تزاری قرار داشتند، به حزب سوسیال دموکرات پیوستند. این خود عکس‌العمل اقلیت‌های ملی بود نسبت به سیاست «روسی ساختن» و مستهک نمودن ملیت‌های غیر روسی در جامعه واحد روسی. در ضمن باید بدانیم پس از انحلال مجلس «دوما»ی اول (که به دنبال انقلاب ۱۹۰۵ بوجود آمده بود) و تشکیل دومای دوم، نمایندگان مسلمان قفقاز گروه مستقلی را می‌ساختند، و با دموکرات‌ها و سوسیال دموکرات‌ها همکاری می‌نمودند. اما سیاست دولت روس این بود که مجلس دوما منحصرأ از نمایندگان عنصر «روسی» تشکیل گردد، و ملیت‌های غیر روسی در آن راهی نداشته باشند، یعنی در سیاست کلی دولت دخل و تصرفی نکنند. به همین

→ بزنند. این شعب چهارگانه «در پیشرفت خیال خود تا نفس آخر کوشش می‌کنند.» (از آن یادداشت دو نسخه در اسناد و مدارک مجمع آدمیت بدست ما رسیده است. معلوم شد که مأخذ این یادداشت رساله مسأله الحیات نوشته میرزا عبدالرحیم طابوف تبریزی، صفحات ۱۲۵-۱۲۲، بوده است).

جهت در دومین دوره مجلس دوما نمایندگان مسلمانان آسیای مرکزی را کنار گذاشتند، از تعداد و کلای مسلمان قفقاز هم کاستند.

در آن جریان عمومی حزب نیرومند سوسیال دموکرات قفقاز بوجود آمد. یکی از شاخه‌های اصلی اش حزب «همت» بود که در ۱۹۰۴ در بادکوبه تأسیس شد. آنرا «قدیمی‌ترین حزب سوسیال دموکرات» مسلمانان قفقاز می‌شمارند، و با حزب سوسیال دموکرات روس پیوستگی داشت. بنیانگذار حزب همت دکتر نریمان نجف او غلو نریمانوف، پزشک دانشمند بود.

از ناموران آن فرقه محمد امین رسول زاده، نویسنده و اندیشه‌گر سیاسی است. برخی از اعضای حزب همت را «نخبه روشنفکران قفقاز» می‌شناسند.^۱ این زمان حزب همت ساختمان سیاسی یکپارچه‌ای نداشت؛ بلکه از جناح دموکراسی لیبرال تا سوسیالیسم انقلابی را در بر می‌گرفت. دانستنی است که در هیأت اجتماع مسلمانان قفقاز «نفوذ سوسیالیستان انقلابی ضعیف‌تر از نفوذ سوسیال دموکراتان بود.»^۲ به حقیقت در قفقاز همیشه تمایلی به ناسیونالیسم وجود داشته، حقیقتی که در جریان‌های سیاسی پیش از انقلاب روسیه و پس از انقلاب تأثیری خیره‌کننده داشته است.

در ۱۹۰۵ «کمیته سوسیال دموکرات ایران» یا «اجتماعیون عامیون ایران» در بادکوبه تشکیل شد. این کمیته با حزب همت بستگی داشت مؤسسان آنرا «بک‌گروه ایرانی» مرکب از «چند تن انقلابی اهل تبریز و تهران» نوشته‌اند.^۳ نام آن هیأت مؤسس را نمی‌دانیم. اما چند نکته‌رامی‌دانیم:

1. A. Bennigsen, P. 123.

۲. همان مأخذ، ص ۲۳۰

۳. همان مأخذ، ص ۲۳۰

در کمیته اجتماعیون عامیون ایران پاره‌ای از ایرانیان ساکن قفقاز و برخی بازرگانان و افراد کاسب که مخصوصاً از گیلان و آذربایجان به تفلیس و بادکوبه رفت و آمد داشتند، عضو بوده‌اند. به علاوه از کارگران و پیشه‌وران ایرانی که در تأسیسات صنعتی آنجا کار می‌کردند، به عضویت آن کمیته در آمده بودند. کمیته مزبور هیأت فدایی مجهزی داشت. کنسول انگلیس در رشت رییس «فدائیان ایرانی مقیم بادکوبه» را میرزا جعفر نامی ذکر کرده است.^۱ در ضمن می‌نویسد: «در بادکوبه فرقه فداییان از مجاهدین وجود دارند که به اسم اجتماعیون عامیون» قریب به شش هزار عضو دارند و «غالباً از ایرانیانی هستند که از ایران مهاجرت اختیار کرده، در آنجا به کسب و تجارت مشغول‌اند.» این فرقه با سایر احزاب «آزادی‌طلبان» گرجی و ارمنی و روس اشتراك مساعی دارند، همه نوع «اسباب ناریه... در لابراتورهای مخفی» می‌سازند، و علیه حکومت روس می‌جنگند. گرچه «پلیس مخفی دولت روس» بارها از آن کسان دستگیر کرده، اما «بهیچ وجه در مقابل خیالات آنها نتوانسته است مقاومت نماید.»

تشکیل کمیته اجتماعیون عامیون ایران را در بادکوبه بایستی در تناسب با مجموع واقعات همان زمان سنجید توضیح آنکه:

گذشته از نفوذ ژرف فرهنگ کلاسیک ایران در سرزمین قفقاز - دامنه روابط اقتصادی ایران با آنجا وسیع بود؛ جماعتی از توانگران و بازرگانان ایرانی در آن دیار می‌زیستند؛ انبوه طبقه پیشه‌ور و کارگر ایرانی که شمار آن به صد هزار تن سر می‌زد همانجا مزدور بودند و در همکاری با سایر

۱. یادداشت‌های دایینو، به کوشش محمد روشن، ص ۹۶. نکند این شخص همان میرجعفر باشد که اهل سراب بود و بعدها به «باقر اوف» معروف گردید. او به صورت یکی از قشری‌ترین استالینست‌ها درآمد.
۲. همان مأخذ، ص ۱۰۳-۱۰۲.

کارگران در اعتصاب سیاسی شرکت می‌جستند^۱؛ ایرانیان در مدرسه‌های جدید آنجا درس می‌خواندند در بادکوبه دو مدرسه معتبر ایرانی (به نام اتحاد و تمدن) تأسیس کرده بودند؛ دو نشریه فارسی در بادکوبه بطبع می‌رسیدیکی «نوروز» و دیگری «حقایق»^۲؛ مدیر مجله حقایق میرزا علی محمدخان اویسی از مأموران وزارت امور خارجه ناشر افکار ملی بود و در عصر تزاران شعر در مقام آزادی منتشر می‌کرد؛ نویسندگان مسلمان قفقاز چشم به ایران داشتند؛ دکتر نریمان سوسالیست نماینده «نادرشاه»^۳ می‌نوشت و رسول زاده سوسیال دموکرات رساله سیاسی «سیاوش عصر ما»؛ عزیز حاجی بگلی اپراهای «رستم و سهراب» و «لیلی و مجنون» و «شاه عباس و خورشید بانو» می‌ساخت؛ مسلم مقامایوف اپرای «شاه اسماعیل» می‌نوشت؛^۴ میرزا علی اکبر

۱. به این ارقام توجه نماید: تنها در ۱۹۰۴ برای پنجاه و چهار هزار وهشتصد و چهل و شش (۵۴۸۴۶) عملة معمولی ایرانی ویزای مهاجرت به روسیه صادر شد. در ۱۹۰۵ سیصد هزار ایرانی به روسیه رفته که قسمت اعظم آنرا کارگران تشکیل می‌دادند. البته هر ساله جمعی از کارگران به ایران بازمی‌گشتند و رفت و آمد آنان موسمی بود. اما همیشه ده‌ها هزار کارگر ایرانی در شهرهای مختلف ماورای قفقاز خاصه در بادکوبه، تفلیس، باطوم، گنجه و بنادر قفقاز بکار مشغول بودند. در ۱۹۰۳ از بیست و سه هزار کارگر صنعت نفت بادکوبه، بیش از بیست و دو در صد آن از ایرانیان بودند. این نسبت همچنان افزایش یافت. رقم کارگران ایرانی را در تفلیس از پنجهزار تا شش هزار نفر ثبت کرده‌اند. در ۱۹۰۶ در معادن مس «الله‌وردی» در ارمنستان دوهزار و پانصد نفر عملة ایرانی مزدور بود. و همین گروه «هسته اصلی» اعتصاب کارگران آنجا را در همان سال تشکیل دادند. (همه آن ارقام به مأخذ تحقیقات «عبدالله‌اوف» است که به مدارک معتبر رسمی هم دسترسی داشته. متن ترجمه انگلیسی مقاله او در کتاب تاریخ اقتصادی ایران که مجموعه‌ای است از مقالات گوناگون، بزبان انگلیسی در ۱۹۷۱، منتشر شده است)

۲. حقایق ماهنامه ادبی و سیاسی بود.
۳. نماینده نادرشاه به عنوان نامه‌نآدردی نوشته نریمان اوف، ترجمه تاجماه آفاق الدوله، زن فتح‌الله‌خان ارفع‌السلطنه طالشلی، در ذیحجه ۱۳۲۳ در تهران بچاپ رسیده است.
۴. اطلاع راجع به حاجی بیگلی و مقامایوف را آقای مایل بکاش دادند. ایشان در رشته هنر مطالعات وسیع و منظمی دارند.

صابر اشعار و
 آنجا زبان فار
 مترقی مسلمان
 «ارشاد» باد که
 انتشار می یاف
 و سیاسی می
 باد کوبه افراد
 شورای ملی
 صادق علی ز
 قفقاز را مبصر
 در آن زمان ا
 نشر داشتند
 تکاپو بودند. ا
 مجموع آن ا
 ایرانیان و مس
 های سیاسی و
 بحث ماست
 باری

۱. دربارهٔ ایر
 ۲. کنسول ا
 ملی و اینک
 اسباب تألم و
 استعمال خبر
 را از انتظار
 بتواند «مرد
 خارجه، از

www.tabarestan.info
 تابستان

لفت ناآشنای
می بردند. لفظ
آن فرقه، هیأت
«فدائی» تحت
به محمد علی شا
شیوه حسن صبا
نکته دو
اجتماعیون عامی
فرقه نیز به حزب
مسلمان و گرجی
یکی از نامه‌ها
بر همان معنی د
قفقازی و گرجی
تاریخی توجه
بر می آید) اطلا
گرجستان واره
کمیته
خود در ایران

۱. انگلیس؛ اسپر
۲. برای متن ناما
داینو حاری اطلا
آقای محمد رود
کسولگری انگلا
راینو آمده، و به
منعکس است. مق
«ویکتور برار» ده

قققاز رابطه داشتند، ب نمایندگان به یقین شنا- تصمیم بر ترور میرزا عا گرفته شده بود.

شعبه اجتماعی و امور آن به کار روائی تبریز به نام فرقه اجتماعی (آمد) دلالت دارد بر فر دموکرات روس که د می رسیدند، و به وسیله ذکر کرده اند نامه ای بدست آمده است.^۴

شعبه اجتماعی شاخه های آن فرقه بو عامیون شعبه قققاز» د

۱. سرگذشت شخصی ح ص ۶۳-۷۴ و شما
۲. آن دو نفر حاج میرزا نام دو نفر از اعضای که ذکر کرده است. (نامه
۳. برای نام مؤسسان آزادبخواهان، ص ۳۷ نموده است. ما نمی دا
۴. دکتر جاوید، نهضت مطالعات مؤلفان شور
۵. یادداشت های دا

بودن بهره‌مند بود، اندیشه‌های گوناگون را از هر سو - به کنار، حد رشد اجتماعی رشت و انزلی بالاتر از سایر گذشته از اینکه رشت مرکز عمده تجارت ایران با قاصد محصول نوغان گیلان از آنجا به اروپا صادر می‌گشت خارجی خاصه اروپایی در آنجا می‌زیستند، به علاوه ایرانی بادکوبه و آزادخواهان گیلان ارتباط مستقیم جملگی این عوامل در تحول افق اجتماعی رشت تأثیر تنها شهری بود در ایران که در انجمن ولایتی اش ما سوسیال دموکرات هر دو عضو بودند، در امور سیاسی نشانه‌های فکر مترقی آزادخواهان رشت اینکه در او که هنوز عنوان «مشروطیت» در میان اهالی ولایات مشروطه خواهان آن شهر هدف سیاسی مشخصی داشته خواستار «دستخط آزادی و مشروطیت» شدند (۲۷ رج «مشروطیت» در این اوان خاص طبقه روشنفکران بود، - پایتخت که مردم را به قیام خواندند، لفظ مشروطیت را نشانه دیگر آن رشد اجتماعی را در این قضیه می‌ثانی ۱۳۲۵ اعلانی علیه ارمنیان و کلیمیان بردیوار کوچ روز بعد فرقه مجاهدین جواب آنرا منتشر کرد. ضمن آن و غیره در مذهب با ما مغایرت دارند، اما [از نظر] حدود در تحت حمایت قانون خواهند بود. «امروزه اشخاص برادران وطنی را به اتحاد و اتفاق باطنی دعوت می‌نمایند و اتحاد، قانون را بدست خواهند آورد.»^۲ روح بیان نامه

۱. تصویر نامه اهالی رشت را در کتاب فکر آزادی و مقدمه نهضت منتشر کرده‌ام.

۲. متن اعلامنامه در یادداشت‌های دابینو، (ص ۲۸-۲۶) درج شد

انگلیس در رشت: به مناسبت کشت
 اجماع و «پرتست» کردند.^۱ باید ب
 چنین بود تشکیل نخستین
 تأثیر فکر سوسیال دموکراسی ق
 ایران» در باد کوبه. در گزارش‌ها
 می‌خوریم که به‌ذکر بیرزند، هر
 که به‌مأموریت ایران و روسیه هر
 آزادی هر دو کشور همدلی می‌و
 روسیه و ایران» اشاره می‌نماید.^۲
 زیادی از روی الگوی روسی تشا
 این است که هر گاه کودتایی اتقا
 می‌دانیم که کودتاه شد، ولی ادا
 انقلابیان رشت و تبریز از باد کوب
 دهقانی علیه ملاکین در گرفته» و افراد
 این قیاس تاریخی او هم
 اصلاح‌طلبی ایران و روس شباه
 هستند، هر دو نسبت به حکومت
 نهان دست‌اندرکاراند... گویی
 نفرت مشترک دارند، و هر دو مشتم
 حکومت‌های ایران و روس به

۱. یادداشت‌های دایینو، به کوشش
۲. انگلیس، اسپرینگدایس به‌گرس
۳. انگلیس، فهرست وقایع ماهانه
۴. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷
۵. انگلیس، اسپرینگدایس به‌گرس

www.taltest.info

آزادی کرد، فوراً به شرایط آن پرداخت. و این کار به این بزرگی بدون هیچ خونریزی و خصومت انجام پذیرفت»^۱.

گرچه دقیقاً نمی‌دانیم که در آن محفل چه گذشته بود، این اندازه هست که مشروطه‌خواهان وجهه‌خاطر خویش را نسبت به آزادی ایران بیان داشته‌اند. کما اینکه به‌دوره بعد که مجلس ایران به‌زور قزاقان روس برافتاد، نمایندگان سوسیال دموکرات در مجلس دوما از تندترین حمله نسبت به حکومت روس باز نایستادند. این‌ترام به‌گویییم که هم‌زمان بودن تأسیس مجلس شورای ملی و مجلس دوما، نقطه‌مشتک اشتیاق خاطری میان مبارزان آزادی ایران و روس بوجود آورد. و آن معنی در تلگراف‌هایی که بین دو مجلس مبادله گشته‌اند، منعکس است. «آزادی» و «عدالت» زبان مشترک هر دو مجلس بود. همینکه دوره دوم دوما، پس از برچیدن دوما اول افتتاح گردید، مجلس ایران به‌خجستگی آن پیام تهنیت‌آمیز را فرستاد: «... از آنجا که روح حریت طلبی که سبب هیجان این دو مجلس محترم [می‌باشد] در اصل یکی است مجلس محترم جوان ایران ... دعا می‌کند بپرمختی و نیل به مقصود آن هر دو محترم، و ... حصص همه به آرزوی یافتن فریاد می‌کنند: زنده‌باد آزادی ملل و زنده‌باد عدالت». رئیس دوما «کلوبین» پاسخ داد: از پیامی که دلالت بر «هواخواهی و آزادی و عدالت و برادری ملل» داشت «صدای هم‌رنگی و موافقت در فضای دوما پیچید. هر دو مجلس که تقریباً در زمان واحد ابواب سعادت و نیکبختی را بر ملتین گشوده... هر قدمی که در این راه خیر بردارند... صلح ابدی را نزدیک‌تر، و حرکت ایران را به سرمنزل آزادی و حریت سریع‌تر کرده‌اند. جاوید باد مکنوناتی که موجب اتحاد و اتفاق نمایندگان مجلسین است»^۲.

۱. ایران، نامه شاردن‌افر ایران از پترزبورگ، یازدهم شوال ۱۳۲۴، بامهر «علیقلی» تاریخ ورود به «دفتر مخصوص صدارت عظمی» دوم ذی‌قعدة ۱۳۲۴.

۲. مذاکرات مجلس.

www.tabarestan.info
تبرستان

www.tabarestan.info
تبرستان

فراهم ساختن زمینه انقلاب عمومی روسیه است گرچه داستان وار نوشته شده. ضمن آن به عقاید انقلابی، تأسیسات نهیلیستی در اروپا و روسیه، ائتلاف عناصر گوناگون مشروطه خواهان و نهیلیستان و کارگران روس اشاره‌هایی رفته - تا می‌رسد به آغاز انقلاب. به آن معانی توجه می‌دهیم.

سرزمین روسیه «جهنم زمینی» است، و خوفگناه استبدادی و «کارخانه قتل و خونریزی». فرقه نهیلیست بر آن است که آن اساس را درهم فروریزد. «این جماعت را بر آنچه کنند حرجی نیست» و «فی نفس الامر تقصیری نیست». چرا؟ برای اینکه: وقتی بنا باشد درباره آدمی ستم روا داری و اگر «در مقام دادخواهی بر آید نفی بلدش نمایی، یا در موقع تکلم دهان او را بریندی... سرو دستش بشکنی، البته... محض دفع ظلم از خود در فکر خرابی و نابود ساختن تو با دینامیت شود». اگر قلعه زندان بزرگ روسیه را فرو کوفتند برای «خلاصی زندانیان پلیتیکی» بود. از کارهای شورشیان، ترور تزار الکساندر دوم بود به وسیله بمب کله قندی که شرح آنرا می‌دهد. و آن واقعه دنیا را متحیر ساخت.

هدف شورشیان همواره این بود که «بک هیجان عمومی در تمامی نواحی مملکت روسیه باید بشود که روزگار را شورش ایام سلطنت لویی

→ عنوان پشت جلدش تاریخ انقلاب روسیه می‌باشد، بلافاصله پس از انقلاب ۱۹۰۵ (۱۳۲۳) نوشته شد، در ۱۳۲۵ به فارسی ترجمه گردید، در جمادی الثانی ۱۳۲۶ به طبع آن شروع شد، پس از چاپ چند جزوه اول در مطبعه توقیف گشت - بالاخره در شوال ۱۳۲۷ انتشار یافت. سید عبدالحسین معلم مدرسه مظفریه بود، شیخ حسن مشروطه طلبی پرشور، و دکان کتابفروشی اش پاتوق برخی از تندروان. ناشر می‌نویسد: کتاب زیر چاپ بود که «آن واقعه‌های رخ داد، یعنی استبداد صغیر شروع شد. در آن زمان شوم... امر به توقیف این کتاب گردید. و این مدت مدید را مترصد بود تا اینکه از سمت شمال و جنوب برای انهدام آن اساس بی اساس، مجاهدین وارد گشته، پایه ظلم را از بیخ و بن برکنند».

شانزدهم بیاد آورد». انجمن نهیلیست «مليون‌ها شبنامه مبنی بر اظهار مقاصد خود و کوتاه داشتن دست ظالمین و ایجاد شعبه در هر شهری از شهرهای روسیه، و ترساندن و کشتن حکام جاثر و قلع و قمع ظلم و استبداد منتشر می‌داشتند - تا شراره شورش را عالمگیر کنند». این شبنامه‌ها در سرتاسر روسیه انتشار می‌یافت - و «قلوب مردم به شورش خو گرفت». انجمن‌های نهیلیست در پایتخت‌های اروپا نیز بوجود آمده بود. تصمیم داشتند «ریشه این سلطنت قویم قدیم [تزاران] را از بیخ و بن برکنند». عنصر «توانگر شورشی» هم از مدد مالی هیچ دریغ نداشت.

جنگ روس و ژاپن فرصت خوبی بدست داد. اکنون «می‌توانستیم دل‌های عموم ملت روسیه را به هیجان آورده، مهبای یک حرکت و شورش عمومی نماییم مانند شورش فرانسه». متفکر جمعیت‌ساز انقلابی از «بیداری ملت... و بازخواستن حقوق ملیه و قومیه و حرکت شورشیان در روسیه صحبت می‌کرد. و بی‌اندازه فصیح و شیرین حرف می‌زد، و گفتارش مجامع دل‌ها را فرا می‌گرفت، و عقل‌ها را مات و متحیر می‌ساخت. به علاوه در مقام حریت و آزادی و اقامه عدل و اظهار معایب استبداد... چه بسیار درشتگو و تیز زبان و با جرأت و پردل بود».

مسأله عمده وجود آوردن جبهه انقلابی واحدی بود که همه عناصر آزادیخواه در آن شرکت جویند: برای اینکه جنبش نهیلیستی «به شورش عمومی ملی که شراره آن به تمام نواحی روسیه» برسد، مبدل گردد - «ناچار باید همه کارگران و اصناف» در این قیام شرکت نمایند. بدین منظور ابتدا باید تمام دستگاه‌های صنعتی را «به عنوان مقاصد و مطالبی که فقط راجع به صاحبان کارخانجات است، تعطیل کنند. بعد از چند هفته جهت کار را برگردانده، جهت تعطیل را مقصد سیاسی و مطالبه قانون اساسی قرار دهند. و بدیهی است... قوام ملت نسبت به کارگران و اصناف آن ملت و مملکت است. و اگر این جماعت از یک مقصد سیاسی با یکدیگر متفق الکلمه و

متحد شوند در نزد... کلیه عالم عبارت از این خواهد بود که عموم ملت با ایشان شرکت و اتفاق دارند. و برای این هیجان اهمیتی حاصل می‌شود بکلی مخالف هیجان‌های ایام گذشته».

بزرگ‌ترین اجتماع انقلابی که روسیه تا آن زمان بخود دیده بود، در اواخر ۱۹۰۵ در پترزبورگ برپا شد. ملت روس «تازه می‌خواهد خود را از ظلم‌های جهل و استبداد برهاند و در ریاض روشن علم و عدالت گام گذارد. نخبه آزادیخواهان گرد آمدند. «انصافاً این اجتماع و انجمن قابل ملاحظه بود - زیرا که جهت انعقاد آن بسیار بزرگ، و غرض از آن خیلی مهم و مقاصد عالی‌ای که پیشنهاد کرده بود، و نتایج دور و درازی که در نظر داشت تا قیامت از نظرها محو نخواهد شد... همین انجمن مبنای هیجان و باعث آن شورش بزرگی است که نظیر آن از زمان شورش فرانسه دیده نشده... و هنوز هم نایره آن در اشتعال است».

در آن انجمن این سؤال مطرح می‌شود که: «از چه راه باید داخل شد و چه اقدامی باید نمود» تا تزار را بردادن «قانون اساسی» مجبور گردانیم. «فریادهای پشت پرده و شکایت‌های زیر لبی ملت» دیگر بکار نیاید. در این اندیشه هر کس عقیده‌اش را بیان کرد. از جمله: «بهترین طریق برای تحصیل حریت هلاک امپراطور است»؛ کسانی را که «در تحت سلطنت و فرمانروایی او هستند هلاک نمود»؛ ابتدا باید کاری کرد که بترسند مثل «بکار بردن دینامیت»؛ و بالاخره «اساس مصالح حکومت را در بیکروز دفعتاً خراب کرد و از جای کند».

نکته باریک این بود که تا حال آنگونه اعمال «فقط به اسم فرقه نهیلیستی بود، اما امروز از طرف عموم ملت روسیه سخن می‌گوییم، و به اسم ایشان به کاری قیام می‌نماییم». از اینرو روش ترساندن و ترور مقبول نبود. بلکه نخست «به اسم ملت روسیه از امپراطور مطالبه قانون اساسی» می‌شود. بدین منظور «کارگران باید تعطیل کنند». سردهسته‌های کارگران

موافقت کردند. و دست کشیدن کارگران از کار بر شرایط زیر قرار گرفت: «مدت عمل در روز بیشتر از هشت ساعت نباشد؛ تعیین اجرت عمل بر عهده انجمن کارگران و کسانی که ناظراند بر ایشان خواهد بود؛ تعیین یک انجمن دائمی که در مواد خلافی حکم باشد؛ کارگر بیشتر از وقت معین نباید کار بکند؛ و در مثل این اوقات اجرت عمل باید دو برابر اجرتی باشد که مقرر و معتاد بسوده است؛ تعیین چند نفر طبیب و دوا فروش برای معاونت عملجات حفظه‌الصحه؛ نیکوداشت جانب کارگران در کارخانجات بازخواست نکردن از بلوائیان؛ بطور لزوم ادا کردن اجرت عملجات را در اثنای بلوا».

در مرحله دوم یعنی پس از تعطیل صنایع و دست از کار کشیدن کارگران است که «بلوای عمومی به صورت سیاسی در آورده می‌شود». و این مواد به تزار اعلام می‌گردد: تأسیس «مجلس و کلاکه ملت به اکثریت آراء انتخاب نمایند؛ مسوقوف نمودن جنگ در شرق اقصی بسا ژاپن؛ عفو نمودن از تمامی تبعید شدگان و مقصرین سیاسی؛ آزادی ادیان و جراید؛ آزادی اجتماعات و انجمن‌ها».

«حرکات شورش» بر آن قرار نهاده شد و به تمام نواحی روسیه اعلام گردید. روز بیست و یکم نوامبر آغاز بلوای عمومی بود. روز بعد «آتش شورش روسیه مشتعل شد... و این شورش ابتدای طلوع شورش‌ها بود در قرن بیستم». نوید می‌داد «این شورش همان ترقیاتی که به جهت جنس بشری از شورش فرانسه در اواخر قرن هجدهم حاصل شد».

داستان شورش ۱۹۰۵ را در اوج تحرکش ناساتمام می‌گذارد، و از فرجام شکست بارش سخنی ندارد. دست کم می‌توانست بگوید که تزار نیکلا در گرما گرم انقلاب به فکر استعفا افتاد. و در اعلام قانون اساسی و شناختن برخی از حقوق آزادی آماده گذشت‌های مهمی بود. انقلاب را سه عنصر اصلی کارگران، روشنفکران لیبرال، و اصناف اجتماعی آزادیخواه

بوجود آوردند. در حین انقلاب «شورای نمایندگان کارگران»، حزب «مشروطه خواه دموکرات» و «اتحادیه‌های» اصناف آزادی طلب متشکل گردیدند. نویسنده دریافت درستی از اعتصابی که سرتاسر روسیه را فرا گرفت، دارد. حق این بود که به‌پیکار قهرمانانه کارگران پترزبورگ که کانون انقلاب بود، اشاره‌ای ننموده باشد. تروتسکی ریاست همان شورای نمایندگان کارگران پترزبورگ را به‌عهده گرفت. برجسته‌ترین شخصیت آن انقلاب بود.

باید دانسته شود که انبوه کارگران ایرانی که در تأسیسات صنعتی قفقاز مزدور بودند، در آن اعتصاب سرتاسری روسیه مشارکت داشتند. همچنین بنابر تحقیقات اخیر جماعت دو هزار و پانصد نفری کارگران ایرانی که در معادن مس «الله‌وردی» در ارمنستان کار می‌کردند، «هسته اصلی» اعتصاب آنجا را در ۱۹۰۶ ساختند.^۱

انقلاب ۱۹۰۵ وسیع‌ترین پدیده انقلابی روسیه بسود تا آن زمان. تأسیس مجلس قانونگذاری «دوما» را به دنبال آورد؛ آزادی نسبی ظاهر شد؛ فعالیت احزاب سیاسی پهنا گرفت؛ و «کمیته اجتساعیون عامیون ایران» در قفقاز بوجود آمد. حالا بحث در مرام احزاب سیاسی روسیه در مطبوعات ایران انعکاس می‌یابد.

گفتگو در مسلك «پاری»‌های سیاسی روسیه شایان توجه است. آن احزاب برای نمایندگی مجلس دوما به مبارزه انتخاباتی برخاستند. مقصود نویسنده از شناساندن مرام آن فرقه‌ها این است که ملل مسلمان به معیار «عقل» بسنجند، و خود تمیز دهند که نفع‌شان در پیروی از کدام مشرب سیاسی جدید است. او نویسنده دانا و نکته سنجی است. و مقاله‌اش هیچ دخلی به مقالات روزنامه‌های فارسی این دوره که اغلب آشفته و بی‌سرو،

۱. نگاه کنید به بخش نخستین، حاشیه ص ۱۵.

و کمتر پرمایه و روشنفکرانه اندندارد.^۱

مهمترین احزاب روسیه از این قراراند:

۱. فرقه «مستبدین» یا «چرنوسوتین‌نی». طرفدارانش می‌گویند «بهتر از اصول اداری کهنه روسیه تصور اصولی نمی‌توان کرد؛ مفسدین اشخاصی را که مایه انقلاب اند دفع کردن لازم است؛ این آشوب طلب بیشتر از شاگردان دارالفنون و کارگران (نوکر و عملجات کارخانه) یهودی‌ها تشکیل [شده‌اند]. آرامنه و مسلمین و گرجی‌ها و پلونی‌ها و سمللی که غیر از ملت روس‌اند، نیز در آشوب طلبی پیروی سابق الذکر [را] می‌کنند... باید حکومت و نظمیه و ملت روس، طوایف مزبوره را بفش و دفع کند؛ پادشاه مالک الرقاب است؛... جمیع اختیارات باید در دست پلیس و حکومت باشد؛ ملت نباید به این کارها دخالت بکند؛ مللی که اصدا روس نیستند و خصوصاً یهودی‌ها دشمنان روسیه می‌باشند؛... انتخاب‌ها لازم نیست؛ کارها را خود حکومت متکفل می‌شود؛ دهاتی‌ها بایستی زمین بی بهره باشند؛... مسأله کارگران حرف پوچی است نباید اء کرد؛... تعلیم و تربیت باید موافق کتاب مقدس انجیل باشد».

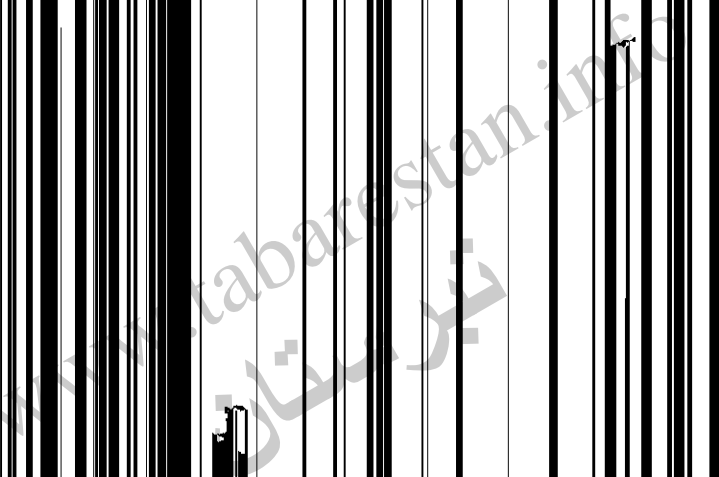
۲. فرقه «اتحاد روس» یا «سویوز روسکاوونارودا». به اعتقاد این طریقه: «پادشاه و ملت روس باید برای اتحاد وقوت روسیه بکوشد؛ انتخابات مشروطه پارلمانتری لازم نیست؛ در مواقعی که کارهای مشکل بزرگ‌گرومی دهد مجلسی موقتی دعوت می‌شود... خود این مجلس حکم نمی‌تواند نمود؛ در هر ولایت برای رسیدگی به امور محلی مجالس محلی یعنی مجاا مشورت تشکیل خواهد شد؛ اداره مرکزیه ولایات روس باید در دست روسها باشد؛... حقوق و آزادی‌هایی که به موجب حکم، مانیفست، همد

۱. اصل مقاله در روزنامه اذشاد بادکوبه منتشر شد. روزنامه سوداسرافیل آنرا نقل کرده است.

اکتبر داده شده است
دهاتی را باید به طرف
باید مطابق مذهب مس
.۳ «فرقه هفد

«اصول کهنه اداری با
حکم هفدهم اکتبر در
در مقابل کهنه پرست
و سلامت روسیه سعی
در عداد سلطنت‌های
نمی‌تواند به ولایاتی که
موجب نظامی که داده
و کیل انتخاب نمود،
و کلا را انتخاب می‌ن
و موقوفات میان رء
ناچاری مجبوریم که
و اگذار نماییم؛ ... تع
باند؛ در محکمه‌ها و

.۴ فرقه «حریم
معتقداند: «امور راجه
شود؛ تمام ملت باید و
از پیش برود؛ برای به
صلح و آرامی باید بک
رفتار کرد مردم از پرد
تعطیل‌ها و ترك خدمت
ببرند؛ ... تمام اهالی



و عبادت دخالت کند؛ عبادت کار شخصی است».

آنها هستند «عمده و کاری‌ترین فرق روسیه». چند فرقه دیگر هم وجود دارند که مقصد و مرامشان با آنها «کم تفاوت» دارد. و فعلاً از آنها می‌گذریم. بعد می‌رسد به‌جان مطلب در جهت یابی سیاسی ملل مسلمان: «برای ما مسلمانان از میان فیرق مزبوره، جز همراهی و طرفداری با فرقه حریت ملیه جایز نیست. و چون مقاصد این طایفه با مقاصد ملی ما مسلمانان خیلی کم اختلاف دارد، از پیروی آنان ناگزیریم. برای ماطر فداری فرق دیگر دست نمی‌دهد - خاصه که بعضی از این فرق در حد افراط اجتماعیون انقلابیون، و بعضی‌ها در درجه تقریب سیاه رویان اتخاذ روس و مستبدین می‌باشند»

اما نویسنده در رأی خود، قشری نیست: در هر حال خواستیم دیگران را «به مقاصد و مسالك این پنج فرقه فی‌الجمله آشنا کرده، و حق انتخاب و طرفداری هر يك از آن فرقه‌ها را به خود مسلمانان واگذار می‌کنیم. فقط تمنایی که داریم این است که برادران دینی کسالت و تبلی را کنار گذاشته، و در این باب افکار خود را چنانکه باید جولان داده، و در هنگام انتخاب عقل و فراست خود را جمع نموده بعد از آن بصیر و آگاه، نه بطور کور-کورانه، و کلای خود را انتخاب نمایند».

در تفسیر آن مقاله بگوییم نویسنده وجهه نظر احزاب را از افراطی-ترین فرقه دست راست تا چپ روترین‌شان بیان کرده است. اما دلیلی دارد که درباره سوسیال دموکرات‌ها یا اجتماعیون عامیون خاموش است. از نظر گاه فرض سیاسی، بعضی از اصول اساسی سوسیال دموکراسی در سوسیالیسم انقلابی متبلور بود؛ حقیقت، پایه فلسفه اجتماعی در دو یکی بود. در این زمان تجزیه مطلق آن دو جناح هنوز تحقق نیافته بود، بلکه در کشمکش بودند. هدف نویسنده بحث در ظرایف اصولی نیست؛ بر آن است که مشرب کلی احزاب را به تعبیر خودش «فی‌الجمله» بشناساند. نکته

باریک دیگر اینکه نویسنده که به گمان ما خود سوسیال دموکرات است پاره‌ای از اصول عمده دموکراسی اجتماعی را در مرام فرقه «حریت ملیه» می‌یابد - مثل تقسیم اراضی میان دهقانان، حمایت رنجبران، حق اعتصاب کارگران، و اصول نظام پارلمانی. به هر صورت سوسیالیسم انقلابی را پیشنهاد نمی‌کند از آنکه «در حد افراط» است، و شاید برای اینکه در شرایط تاریخی و اجتماعی زمانه «دست نمی‌دهد». این همان نظری است که رسولزاده در رساله درخشان خود (که به مطالعه آن خواهیم پرداخت) پرورانده است. آخرین نکته، اینکه در مقاله مزبور بکار بستن روش انقلابی سفارش نشده است؛ در واقع شیوه انقلابی با مسلکی که نویسنده بر آن صحنه نهاده سازگار نیست.

دامنه این بحث می‌رسد به شناخت مرام اجتماعی یکی از نخستین جمعیت‌های اجتماعیون عامیون ایران که همین اوان بکار بود. گفتگو بر سرفرقه‌ای است که اسم آنرا «شعبه ایرانی جمعیت مجاهدین» نهاده‌اند. اما رستم آن بی‌کم و کاست فرقه سوسیال دموکرات است. «نظامنامه» و «مرامنامه» آن هر دو در دست است. و در پانزدهم شعبان ۱۳۲۵ (دهم سپتامبر ۱۹۰۷) به تصویب کمیته مرکزی جمعیت در مشهد رسیده است. سلف این جمعیت، مجمع سیاسی دیگری بوده که در ۱۳۲۳ (۱۹۰۵) در همان شهر برپاگشته بود، و خود دستورنامه و اصولی داشته است. پس از دو سال در آن تجدید نظر شده مرامنامه و نظامنامه نوی تدوین گردید. ۱. نظامنامه

۱. ترجمه روسی نظامنامه و مرامنامه جمعیت مجاهدین مصوبه ۱۹۰۷، در بایگانی اسناد دولتی روسیه تزاری بدست آمده است. آن دو سند از متن روسی به فارسی برگردانده شده و در مجله دنیا بچاپ رسیده است. مترجم می‌نویسد: در برگرداندن متن روسی به فارسی کوشش رفته که اصطلاحات و شیوه نگارش همان زمان مراعات گردد. مأخذ ماهمین ترجمه فارسی مرامنامه و نظامنامه می‌باشد.

تازه اعلام می‌دارد: «مقرراتی که دو سال قبل در اینجا تنظیم گرا
وضع فعلی امور وفق نمی‌دهد». از اینرو لازم افتاد که «نظامنامه
جدیدی» تهیه گردد. روشن است که اساسنامه قبلی را پیش از
مشروطیت نوشته بودند. حال که حکومت ملی برقرار گشته، آنرا به
زمانه اصلاح و تکمیل کوده‌اند.

مرامنامه جمعیت مجاهدین چنین آغاز می‌گردد: «دفاع ا
ملت و محافظت وطن مقدس و محو ظلم فریضه هر فردی است. و
به مقتضای زمان از طریق مجلس ملی و مشروطیت و بسط عدالت و
مساوات ممکن خواهد بود». جمعیت اعتماد خود را به مجلس ملی
می‌دارد. اما این «هیأت وزراء» در خور اعتماد نیست. بهمین سبب
مجاز نیست مثل سابق ساکت بنشیند» چه ممکن است اختیار امر
دستش بیرون رود. به منظور «حفظ و مصونیت اساسی ملت و مجله
تشکیل «شعبه مقدس مجاهدین در ایران به منزله قستی از مشروطیت
و واجب» است. «در همه ممالک متمدن اروپا و آسیا نیز تحت
مختلف چنین جمعیت‌هایی تشکیل یافته‌اند.

آنجا منطق وجودی جمعیت بیان شد، خود را مصمم به «محو
و دفع هر خطری که هستی مشروطیت را تهدید کند می‌شمارد. یعنی
مبارز دارد. و جایگاه جمعیت را در دستگاه فرقه‌های همانند خود در
مترقی قرار می‌دهد. نخستین ماده نظامنامه صراحت دارد به اینکه:
کل اداره مجاهدین کما فی السابق در قفقاز خواهد بود. کلیه شعب
مملکت و خارجه موظف‌اند اوامر کمیته مرکزی [کل] را بی چون
بموقع اجرا گذارند». آن شاخه‌های حزب هر کدام عنوان «شعبه ای
را دارد. نکته جالب توجه شهرهایی هستند که شعبه ایالتی آنجا برپا
از اینقرار: «تهران، تبریز، مشهد، اصفهان، رشت و تفلیس». در توضیح
بگوییم شعبه تفلیس اطلاق می‌شود به شاخه اجتماعیهون عامیون ای

اخذ شود، نه بطور سرانه. یعنی مالیات‌های دولتی باید از عایدات تجارت و ملک گرفته شود، و هر کس چنان عایداتی نداشته باشد باید از پرداخت هر نوع مالیات و عوارض... معاف باشد. بدان مأخذ تلویحاً طبقه دهقان و کارگر روزمزد و پیشه‌ور را از هر مالیاتی معاف دانسته است.

به دو اصل مهم دیگر توجه می‌دهیم: ۱. تعلیمات «اجباری مجانی» در سراسر مملکت که «همه اتباع ایران را بدون فرق از حیث طبقه و موقعیت [اجتماعی] مجبور سازد که اطفال خود را» به مدرسه بفرستند. ۲. ایجاد قشون ملی از طریق نظام اجباری که «در موقع عملیات خصمانه همسایگان و تجاوز به حدود و حقوق وطن و ملت، همه اتباعی وطن مثل یک فرد واحد بتوانند زندگی خود را در راه آن فدا کنند».

اعلام این مطلب بسا معنی است که: اصولی که بر شمردیم «بطور تقریب» مرام جمعیت را می‌سازند. «در آینده بر حسب اقتضای زمان، و موقعی که ملت ایران بیدار شد مواد چندی بر آن افزوده خواهد گشت». به تعبیر دیگر مرام اعلام شده، آرمان جمعیت نیست؛ در وضع حاضر به آن حد «تقریب» اکتفا رفته است.

معهداً تأسیس جمعیت مجاهدین اهمیتی بسزا دارد. اهمیتی در اعلام برخی از عمده اصول سوسیال دموکراسی در پروگرام حزبی است. از این نظر پیشرو فرقه دموکرات ایران است که چند سالی بعد در دوره مجلس دوم بوجود آمد. اهمیت دیگرش در ساختمان حزبی است که بر پایه احزاب سوسیال دموکرات بنیاد نهاده شده. نظامنامه چهل و شش ماده‌ای جمعیت، تشکیلات منظم آنرا روشن می‌دارد. آنرا به اختصار برگذار می‌کنیم و می‌پردازیم به شناخت ماهیت جمعیت.

جمعیت دارای کمیته مرکزی، شورای عمومی، شورای سری، صندوق مالی، و هیأت فدائیان است. دستگاه مدیره جمعیت را «کمیته مرکزی» به عهده دارد. شمار اعضای آن کمتر از پانزده نفر نیست، و باید «از بین افراد

باشعور و تحصیل کرده انتخاب گردند که قادر باشند از عهده انجام امور مهم جمعیت بر آیند». مسأله رهبری در همان عبارت منعکس است، مسأله‌ای که تا امروز در احزاب سوسیالیست مورد بحث هست. تعیین سیاست جمعیت، تشکیل و انحلال شعبه‌های محلی جمعیت، نشر و اوراق چاپی و شننامه و اعزام خطیبان برای تبلیغ، «تغییر و یا تکمیل نظامنامه» جمعیت، «تهیه بمب و تدارک اسلحه» از جمله اختیارات کمیته مرکزی است.

جمعیت عایداتی دارد: حق ورقه عضویت پنج قران تا یک تومان؛ حق عضویت ماهانه از یک قران تا یکصد تومان بر حسب امکان مالی و در «قفقاز از پنجاه کپک تا پنجاه منات»؛ اعانه توانگران علاقه‌مند؛ و «آنچه از اشار و مرتجعین و دشمنان اخذ می‌شود» - لابد به زور، و گرنه آن گروه مردم به- کسی باج نمی‌دادند. از آن برمی‌آید که جمعیت بکار بردن قوه قهریه را علیه استبدادیان و دشمنان خود مشروع بلکه لازم می‌شمارد.

در نظم دستگاه جمعیت انضباط حزبی سختی مقرر گشته. محکمه قضایی و آیین محاکمات دارد. محکومیت از توبیخ و جریمه شروع می‌شود تا به کیفر حبس و اعدام می‌رسد. اعدام در این موارد پیش‌بینی شده: تسلیم کردن عنصر فدایی یا عضو دیگر جمعیت به عاملان حکومت؛ فاش کردن راز مهم جمعیت؛ خیانت عمدی؛ مرتکب شدن «گناه کبیره» نسبت به «مذهب، مردم و وطن»؛ لاپرواہی در حفظ اسلحه و حفظ وجوه صندوق؛ ساختن مهر جعلی و مکاتبه ساختگی به نام جمعیت.

در فهرست گناهان، مفهوم خیانت به «مذهب» به درستی روشن نیست. مگر اینکه بگوییم آنرا تدبیری برای خنثی کردن مخالفت روحانیت یا جلب پشتیبانی مردم عامی می‌دانستند. کما اینکه نظامنامه جمعیت را روز ۱۵ شعبان «روز تولد امام قائم» به تصویب شورای خاص جمعیت رساندند. همچنین چنانکه پیشتر دیدیم شعبه اجتماعیون عامیون تبریز، عنوان «مدافع اسلام» را (که در مسلک حقیقی آن اصالت نداشت) به دنبال اسم خود

www.tabarak.com.info

خالصه دیوان» را به دهقانان اما «نه به ملاکین» پیشنهاد نمود.^۱ خالی از لطف نیست که در داستان تاریخی و فلسفی «تلماک» قضیه تقسیم کردن اراضی» به تساوی میان مردم، نیز آمده است. به علاوه در آن می‌خوانیم که: در دولت شهر «بتیک» حکومت به دست فرزندانگان است، و آن جماعت که «عقلشان از دقت در اشیاء طبیعی حاصل شده» مقرر داشته‌اند که «املاک را تقسیم نمایند و همه بالشراکه زراعت کنند» و حاصل زمین «به دیگران نیز تعلق دارد.»

موضوع برانداختن نظام ملاکی را به صورت مسأله اجتماعی مشخصی، میرزا عبدالرحیم طالب‌زاده تبریزی عنوان کرده است. او که عمری را در قفقاز گذراند و از عقاید سوسیال دموکراسی متأثر بود، در ۱۳۲۳ نوشت: املاک ایران را بایستی «هیأت موثقه» ای تقویم کنند و میان رعیت تقسیم. و صاحبان املاک قیمت اراضی‌شان را به اقساط سی ساله و «به ضمانت دولت» دریافت دارند. خلاصه «بعد از این نباید در ایران ملاک باشد، همه اراضی شخصی یا خالصه دیوانی باید به تبعه فروخته شود.»^۲

الغای نظام «ارباب و رعیت» در سلسله مقالات روزنامه صوراسرافیل (۱۳۲۵) نیز مطرح شده است. این مقالات امضای «ع.ا.د.» (علی‌اکبر دهخدا) را دارد که بیگمان مترجم آنها است نه نویسنده اصلی.^۳ به عقیده نویسنده، املاک دیوانی را بایستی به رایگان به

۱. اصول طرح قانونی میرزا ملکم‌خان را در کتاب فکرآزادی (ص ۱۴۴) آورده‌ام.

۲. عبدالرحیم تبریزی، ممالک المحسنین، ۱۳۲۳ ق. ص ۱۲۴-۱۲۳.

۳. آن مقالات موضوع رساله کاملی است. نویسنده زبان روسی می‌داند، برخی اصطلاحات سیاسی را به تلفظ روسی آورده و ضمن رساله چندخطابه نمایندگان مجلس دومای روس را نقل کرده است. او از نویسندگان مسلمان سوسیال دموکرات قفقاز است و رساله‌اش در سطح آثار محمدامین رسول‌زاده که در این زمان مدیر روزنامه ادشاد چاپ بادکوبه بود.

مشرق تا مغرب منتظر بود». آنروز است که اربابان یا «خداهای بزرگ و کوچک رعایای ایران با يك خجلت و خفت تصور نشدنی، مجبوراند که خود را پارزیت هیأت [اجتماع]، مفتخور جمعیت، و طفیلی و جیره خوار کارگران خود بدانند».

گریزی هم به عوارض اجتماعی فقر می‌زند: اگر عرفای ما به کلام «الفقر سواد الوجه فی الدارین هر معنی بفرنجی بدهند» دانشوران جهان منشاء فسادهای اخلاقی را در «بی اعتدالی در تقسیم ثروت‌های دنیا» می‌دانند. پس باید فقر را بر انداخت. به عبارت دیگر تقریباً همه نابسامانی‌ها را در فلسفه فقر می‌جوید.

در توجیه حرکت تاریخ‌گوید: تاریخ گواهی می‌دهد که: «پیش آمدهای ملل مختلفه دنیا همه به یکدیگر شبیه، همه به هم نزدیک، و تقریباً همه از روی يك نسخه اصلی کپی می‌شود. و برای لاقین تنها اطلاع بر اقدامات سابقین و پیروی آن در مواقع مکرره معینه، کافی است». چنانکه آرای «ژان ژورس» را که رییس «آدم پرست‌های دنیا» است در آئینه حوادث ایران بنگریم، و «انقلابات قراء و قصبات رشت را در این اواخر» بسنجیم - در می‌یابیم که «پایه این حرف‌ها بر هوا نیست. و به زودی همه این خیالات آدم آزادکن در ایران از اولین مسلمیات قانونی است»^۱.

با آن نظریه جزمی به این پیشنهاد عملی می‌رسد: برای سد کردن آن «انقلابات شدنی» و «جلوگیری از ... هرج و مرج‌های مقدمه اصلاح» و «برای آبادی مملکت از طریق فلاحت» - تنها چاره این است که «رعایای ایران در همان قسمتی که زراعتش را به عهده گرفته‌اند، مالك و صاحب اختیار باشند». این کار با «خریدن ملك از ارباب و فرو تن آن به رعیت» کاملاً انجام پذیر است - یعنی «آزادی رعیت و مالکیت او، با عدم محرومی

۱. راجع به جنبش دهقانان گیلان در بخش بعد سخن گفته‌ایم.

ارباب از حق مالکیت». باز می‌آورد: «مقصود ما... آن نیست که صاحبان املاک یکباره از حقوق مالکیت و قیمت اراضی خود بی بهره بمانند، و رعیت بکلی از ادای حق اربابی معاف باشد - چه این معنی اگر در سایر ممالک امکان پذیر باشد، در مملکت ما... عجالتاً مایه اغتشاش موقتی خواهد شد».

برداشت نویسنده زیر کانه و نشانه ظرافت روشنفکری اوست: جای شبهه نمی‌گذارد که نظام «ارباب و رعیت» به ضرورت تاریخی بایستی برافتد، بلکه بر افتادنی است. ضمن اینکه الغای مالکیت اربابان را بدون اینکه حقی برای آنان بشناسد، در برخی جامعه‌ها امکان پذیر می‌داند - اقدام به آنرا در ایران «عجالتاً مایه اغتشاش موقتی» تمیز می‌دهد. از آن برمی‌آید که ایرادی بر ابطال مطلق مالکیت اربابان ندارد؛ آن فرض اجتماعی را قبول دارد. کلید سنجش فکر نویسنده دو لفظ «عجالتاً» و «موقتی» است. تفسیرش اینکه: اگر به الغای مالکیت اربابان برآمدیم - در اوضاع اجتماعی و سیاسی زمان «عجالتاً» هنگامه‌ای بر پا خواهد گشت. اما این حالتی است «موقتی» و گذران. پس جای هراس نیست. همینطور تعبیر او از «هرج و مرج‌های مقدمه اصلاح»، باز نمای اندیشه اوست که در پی هر اصلاح رادیکال البته نوعی آشفتنگی بروز خواهد کرد که سرشت دوره انتقالی است در تبدیل نظام کهنه به نو - دوره‌ای که دیر نخواهد پایید و سرانجام کارها سامان پذیرد. پس بیاییم و خیال اربابان را یکسره آسوده کنیم.

اما در آن روزگاران باز به عقل مصلحت اندیش، خرید ملك اربابی و فروش آنرا به زارع تأکید می‌کند. در اجرای این نقشه، خوب است از «تردستی‌های دانش اقتصاد» یاری جویم. نخستین گام ایجاد «بانک زراعی ملی» است. در واقع «همان دوران ثروت به توسط بانک، و همان اجازه نقل و انتقال دوست میلیون [تومان] اراضی، برای هر نوع اعتبار بانک...

کافی است»^۱.

حال اگر به صلح و صفا پیش نیامدیم، شورش دهقانان حل معما کند. برهان فقهی چاشنی استدلال سوسیالیستی اوست: «اصول ققاهتی» ما «عمل مزارعه یعنی قرارداد ارباب و رعیت، یا کارگر و صاحب سرمایه (مضاربه) را شرط صحت عمل قرار داده است. و همین معنی به ما آشکار می‌نمایاند که به موجب احکام محکمه اسلام، رعایای ایران یکروز حق دارند که با صدای واحد در مقابل کرورها ملک، عدم رضایت خود را از این معامله و مواضع کنونی خود فریاد کنند. و استرداد حقوق مغضوبه طبیعی، ترضیه خاطر خویش و رفاه معیشت و بعبارة اخری تخفیف حقوق اربابی را بانوک بیل‌های خود مطالبه نمایند».

به‌همان ملاحظات بود که چون مجلس دوما در روسیه تأسیس یافت، به‌قانون جدیدی رأی نهاد و مقرر داشت: «خالصه‌های دولتی و املاک کلیسا و ملاکین را به‌رعایا تقسیم و واگذار نموده، حق را به حقدار [بدهند] و نتیجه و حاصل زحمت را به‌رنجبران تقسیم نمایند»^۲.

نویسنده به‌دو قضیه بسیار مهم دیگر تأکید می‌نماید که روشنگر همان تفکر دموکراسی اجتماعی اوست. یکی اینکه تا طبقه زارع روزگار در فقر بسر می‌آورند، سعی منادیان اصلاح یکسره باطل است - مگر اینکه

۱. این نکته قابل توجه است که در ۱۹۱۸ که دولت مسلمانان قفقاز تشکیل شد، در حکومت حزب مساوات همان نظریه اقتصادی را بکار بستند. پشتوانه اسکناس‌های منتشره را مجموع «املاک دولتی» قرار دادند.

۲. حکومت روس قانون دوما را نپذیرفت و دوما را منحل کرد. نویسنده شرحی در ماجرای انحلال دوما دارد: گرچه آرای نمایندگان دوما «مناسبت‌نامه با عقاید کنونی ما ندارد، لیکن شرح آن برای توسعه افکار... خالی از فایده نیست». با اشاره به حوادث روسیه و اینکه بعضی از وکلای آن مجلس را به‌اتهام «آشوب طلبی» به پای محاکمه کشیدند - زبده‌ای از چند خطابه دفاعی آنان را می‌آورد. مطالعه آنها «برای فداکاری و کلای هر قوم... نیکوترین سرمشقی» است.

دهقانان را ازینوایی و ستم اربابان برهانند. دوم اینکه اصلاحات بورژوازی مایه رستگاری روستائیان نیست، از آنکه اصلاحات آنچنانی صنف «سرمایه داران و ملاکین» نیرومندتری را می‌پروراند - و همین خود بر عدم «موازنه ملی» و بر بیعدالتی «توزیع ثروت» در جامعه می‌افزاید. پس تا مجال هست، پیش از آنکه اقتصاد سرمایه‌داری قوام بگیرد و کار اجتماعی کردن اراضی را دشوارتر گرداند - به‌بهبود حال دهقانان بر آییم. نخست سخن خود نویسنده را می‌آوریم، بعد مورد سنجش قرار می‌دهیم.

در قضیه اول گوید: «تمام اقدامات هوا خواهان ترقی ایران... و کلیه جدوجهد عاشقین اصلاحات جدید، با این وضع بدبختی حالیه رعیت‌های ایران کلیتاً بی‌اثر... خواهد شد». زیرا «اولین اصل اصلاحات همان آسایش قسمت عمده اهالی مملکت» است یعنی انبوه زارع ایرانی. و ترویج «قانون» فقط «بعد از اطمینان هر صاحب حق از حق خود» مؤثر افتد.

قضیه دوم را به‌صورت گفت و شنود فرضی میان خود و حریف آورده: حریف گوید: این «نعمه اراضی و استخلاص رعایا از جور و تعدی مالکین... بسیار خوش‌آهنگ است». بیشتر دانایان و «همه آدم پرست‌های» دنیا هم با آن هم آوازاند. اما این قبیل کارها «از امور تدریجی الحصول و نتیجه پانصد سال منازعات سیاسی، دینی، و بالاخره اجتماعی ملل» است. «تا ملت از زد و خورد های سیاسی و روحانی» فارغ نگردد، نمی‌تواند به آن مسائل اجتماعی بپردازد و در حل آنها کامیاب گردد.

چنین پاسخ می‌آورد:

تجربه ملل به‌ما می‌آموزد که «لزوم تصحیح و انتقاد امور اجتماعی» اگر در رتبه بر مسائل سیاسی و روحانی مقدم نباشد، مؤخر نیست. چرا؟ برای اینکه «به‌همان درجه که تمدن به‌وسیله آزادی‌های سیاسی و ملایمت امور روحانی» پیش رفته است، عیناً «به‌همان درجه، قید قوانین موضوعه، عمده سرمایه‌داران بزرگ و ملاکین عمده را زیاده‌آمیز کرده و به‌سلطه و اقتدار

اغنيا و محرومی فقرا كمك می نماید». حتی برخی حوادث مانند جنگ و کشمکش داخل گاه «به توزیع ثروت معاونت» کرده بود. هزاران فواید عام المنفعه، بلاشك تسلط اغنا هیأت را در مراکز معین محافظت کرده، آ دیگر [مردم] را ابدی می کند». از آنجا که سرمایه داران کوچک را در اموال خود» ما و مالیه، وجود بانکها و کمپانیها» سبب و جلب اموال و انفس فقرا به تمالك» توانا وضع تولید، [پیدایش] همان سرمایه دارا که یکنفر به خریداری هزاران قریه و صد شده، و رقیب افراد اهالی آنرا بی هیچ ع جباران تاریخ، نه نرون رومی نه «ضحالا عصر «انکیزیسیون»، به حد تسلط و نفوذ متمدن» نرسیده بودند.

بنابراین «آزمایش های پیشقدمان ایز ایران اگر بخواهند اصلاح امور اجته سیاسی و روحانی خود بیندازند، گذشت ترازوی دنیا مدتها کم می کنند، برزحمت دفعه می افزایند». به عبارت دیگر با روی آ چون «روچیلدها، مرگسها، کارنجیها - در مراکز معدود - دست زدن به آن به غا آن جواب جدلی می رساند که نو اجتماعی جدید مغرب، و تغییر اقتصاد که داری و عوارض آن نیک بیناست. ضمیر

و احوال واحدی را
 اشتراک منافع نمی‌داند
 جنبش دهقانی خیاالت
 رشت» صحبت می‌داند
 دهقانان یافته بود. و
 اربابان قرار می‌دادند
 دهقانان و شکایت
 از مجموع آن
 بفهمیم و معتقد شویم
 نوع اصلاح مقاصد
 شدنی و از محتومار
 که پیشتر آورده به عقیده
 نه تنها ممکن است
 فروماندیم، جنبش در
 گذشتن از مرحله‌ای که
 دیگر نتیجه‌گ
 «اصول فقیر پرست
 مطابقت دارد و «برای
 اقتدارهای مکتبی مس
 صمیمی گفته، یا هم
 روزگار. به هر حال نا
 به یاد می‌آورد عقیده
 بود. نه کلیسا، نه مسجد

جملگی مطالعه شده است. زبده این مبحث را می‌آوریم.^۱ سخن بر سر «اجتماع کارگران» است:

با پیشرفت صنایع و متمول شدن صاحبکاران و «تفاوت فاحش» که میان مزدوران و ارباب سرمایه پیدا شد - کارگران «با هم متفق شدند و جزء يك جماعت و دسته عظیم گردیدند، و قوه اجتماعی عظیمی تشکیل یافت.» اجتماع کارگران «برای تعیین صرفه و صلاح خود... از روی حق و صحیح است.» زیرا اغلب «قوت عادت دیرینه، و احتیاج و اضطراب کارگر و بعضی اوقات بی انصافی متصدی» کارخانه‌ها - مانع سازگاری کارگران و صاحبکاران می‌گردد. اما به وسیله «اجتماع و اشتراك» می‌توانند وضع مزدوری خود را بهبودی و ترقی دهند و «ترتیب خود را از آنچه هست بهتر کنند.» یعنی «نرخ مزد را از روی انصاف و عدالت تعیین نمایند و شرایط کار را تغییر و تبدیل دهند.» یا اینکه «شرکت‌های کارگرها و انجمن‌های معاونت» برپا نمایند. یا می‌توانند «از حال مزدوری خارج شوند و متصدی باشند.» حتی کسانی تصور کرده‌اند که «در آینده ترتیب کارگران همه منحصر به اجتماع اشتراکی می‌شود و ترتیب مزدوری از میان می‌رود.» به علاوه «کارگران اگر با هم متفق شدند، می‌توانند برای خود رئیس و وکیل تعیین نمایند... یا اینکه اگر چاره منحصر شد و لزوم پیدا کرد، بالأجماع دست از کار بکشند و تحمل ظلم نمایند.» گرچه «تعطیل کار برای کارگران به جهت مخالفت با صاحبکاران وسیله ناشایسته‌ای باشد... ولی در عوض اکثر اوقات هم به کارگران فایده‌های زیاد می‌رساند. بعضی اشخاص منکر فایده این مطلب هستند و می‌گویند تعطیلی که کارگران می‌کنند، مخارج دارد و ضرر می‌زنند. ولی اینطور نیست. ضرری که تعطیل کارگران می‌زند

۱. نگاه کنید به: اصول علم ثروت ملل یا اکونومی پلیتیک، ترجمه و نگارش میرزا محمد علی‌خان بن ذکاء الملک، تهران، ۱۳۲۳ ق، ص ۲۷۳-۲۵۹. این کتاب که هفتاد سال از زمان انتشارش می‌گذرد، شیرین و خواندنی است.

موقتی است، و حال آنکه نفعی که از آن عاید می‌شود، از قبیل ازدیاد مزد، دائمی می‌باشد. و فایده‌ای هم که عاید کارگران می‌شود منحصر به از دیاد مزد نیست، کلیتاً حال کارگران... بهبودی می‌یابد. علاوه بر این همینقدر که صاحبکاران ترس از تعطیل کارگران را داشته باشند، با ایشان درست رفتار می‌کنند.»

اما حق آزادی اجتماع کارگران به آسانی شناخته نشد. البته «احتیاج به اجتماع و اشتراك را از قدیم طبعاً احساس کرده بودند. و می‌توان گفت در تمام ادوار طبقات کارگران باطناً ساعی بوده‌اند که اجتماع و اتحادی میان خود داشته باشند.» در ترون گذشته نه کارگران‌ونه صاحبکاران نتوانستند «اجتماعات صحیح‌های که اسباب سهولت سازگاری می‌شد، تشکیل دهند. بعضی جاهل، بعضی بی انصاف، همه مایل به خود سری و استبداد بودند. و این جمله با ممانعت‌های دولت باعث جنگ و نزاع شد.» بهر حال «این ممانعت‌ها و تعرضات نتیجه طبیعی خود را بخشید - یعنی اجتماع کارگران برطرف نشد، اما پنهان شد... کینه و عداوت‌ها زیاد شد... تعطیل کارگران کثرت یافت. چنانکه گاهی در يك شهر يك صنف تمام دست از کار می‌کشیدند، بعضی اوقات کارگران بر شهر مسلط می‌شدند و آشوب می‌کردند.» گرچه انقلاب بزرگ فرانسه «امتیازات و اختلافات را موقوف کرد... به واسطه ترس اینکه کارگران یا صاحبکاران تعطیل کنند، اتفاق و اجتماع کارگران و صاحبکاران را منع کردند.» در واقع برای اینکه ستیزگی و گرفتاری‌های قدیم تجدید نشود «اجتماع‌های دائمی» را موقوف نمودند. در ضمن صاحبکاران «عادت به امتیازات و حقوق انحصاری» داشتند و از «قوت اجتماع کارگران که در مقابل خود می‌دیدند» می‌هراسیدند.

باری «عیب بزرگ ممانعت اجتماع این بود که فقط راجع به کارگران می‌شد، چه رؤسای کارخانه را نمی‌توان مانع شد از اینکه با هم بسازند و نرخ مزد را تنزل دهند یا کارگران را طرد نمایند. پس این ترتیب

منجر به این می‌شد که با وجود داعیه مساوات، در حق یک طبقه جبر و ظلم می‌شد و در حق طبقه دیگر مساعدت و همراهی. و این ترتیب کارگران را به فتنه و اغتشاش وامی‌داشت، زیرا که اجتماع کارگران در هر حال موقوف نمی‌شد و در خفیه باقی بود. غیر از اینکه این اجتماع‌ها به واسطه اختفا و ترس از دولت و حکومت، خیر نمی‌توان برساند ولی شر می‌رسانید.» دولت فرانسه معایب آن جلوگیری «بیقاعدده» را ملتفت شد؛ در ۱۸۶۴ آن منع را از میان برداشت. در انگلستان نیز اجتماع کارگران آزاد شده و بسیار قوت گرفته است. همه آن نظامات مثل «مشارکت کارگر در منافع اداره تدبیری است که در مواقع مناسب نتایج خوب می‌بخشد، و از بروز و وقوع این ترتیبات باید خوشوقت بود.»

از تحقیقی که کردیم به این نتیجه می‌رسیم که افق تفکر دموکراسی اجتماعی خیلی وسیع‌تر از آن بوده است که تاکنون به تصور آمده باشد. جلال می‌رویم که برخورد آن افکار را با سیاست بشناسیم.

www.tabarestan.info
تبرستان

نهضت دخالتی. چون جنبش ملی پیش رفت و مجلس برپا گشت، پیام مشروطه - خواهی به درجات در ولایات مختلف، از شهر به روستا رسید. خاصه مجلس به سه کار عمده برآمد که در طبقه دهقان نفوذ اجتماعی داشت؛ کارهایی که به حقیقت مربوط به هستی آن طبقه بود. آنها عبارت بودند از: الغای رسم تبول؛ تعدیل مالیات رعیت؛ و نسخ زور ستانی از زارع. از آنجا که این نظامات با اساس مسأله دهقان و زمین و ارباب و همچنین با روابط زارع - حاکم و مالک - مستقیم - در ارتباط است - تا حدی که مربوط به مبحث ما می باشد توضیح کوتاهی می دهیم.

در تعدیل مالیات برزگران باید دانست که رقم مالیات زمین زیر کشت شامل سه جزء بود: ۱. اصل مالیات به مأخذ «دستور العمل» مالیاتی ۱۳۰۶ قمری که آخرین بار کتابچه دخل و خرج واحدی تدوین گشته بود. ۲. «تفاوت عملکرد» یعنی تفاوت رقم همان کتابچه و افزایش نسبی که از آن زمان تا حال در میزان محصول و قیمت آن به تدریج تحقق یافته بود. بخشی از تفاوت عملکرد را حاکم می برد، بخش دیگر به خزانه می رسید. ۳. مبلغ اضافی که محصلین مالیات به دلخواه می گرفتند و مال خودشان بود؛ زورستانی محض بود و تحمیل بردهقان. مجلس نیک توجه داشت که «مساوات مالیاتی» مستلزم «ممیزی علمی» اراضی بود، و بدون آن «تعدیل علمی» صورت پذیر نبود. اما این کار بدان روز وصلت نمی داد. از اینرو کمیسیون مسأله مجلس که در اوضاع زمانه خوب کار کرد - رأی داد بر اینکه: تفاوت عملکرد در رقم اصلی مالیاتی گنجانده شود و رقم مالیاتی واحدی مقرر گردد، اما بدون اینکه حاکم را بر آن حقی باشد. دیگر اینکه مبلغ تحمیلی عاملان مالیات یکسره «اسقاط» شود.

مجلس بطور کلی رأی کمیسیون مالیه را تأیید کرد. اما افزودن میزان عملکرد بر رقم مالیات، مورد اختلاف بود. به قول آقا شیخ حسین: عملکرد یعنی «چیزی که همه ساله گرفته می شد، و حکام برده پارك می ساختند - امسال

به خزینه دولت عاید شود که صرف ملت نماید.» به نظر مشهدی باقر بقا تفاوت عملکرد را زارع «از روی رضا و رغبت» می دهد، زیرا ولایات کم آبادتر شده و سکنه پیدا کرده است. و همانطور که مالیات «اصنافیه» اض گشته، عیبی ندارد که زارع هم کمی بیشتر بدهد. به عقیده حسام الاسلام شویطع. عملکرد «همان پیشکش است؛ رعیت ترقی کرده، پیشکش هم ترا کرده». اما میرزا ابوالحسن خان و کیل دانایی که همواره اصولی سخن می گفتند برهان آورد: این طرز مالیات «تحمیل بر فقراست، هیچ محل حرفی نیست. اگر همان تفاوت عمل را فقط بگیرند، عین عدل است». میرزا فضلعلی عالم طراز اول اسلامی اعتقادش اینکه: اذن دادن مجلس بر قرضیه عملکرد «اذن به ظلم ورزش کردن ما خواهد بود»، اما تا ممیزی صحیح علمی نگرفته، از قبول آن چاره ای نیست. لاجرم، مجلس بر این رأی نهاد که «تفاوت عملی که حکام کل در محل معامله می کردند، در هذله السنه جمع دست العمل [مالیاتی] بشود». بعلاوه برای اینکه جلو تعدی حاکم را ببندند، پیشنهاد تازه سعادتالدوله مورد قبول یافت که: «حاکم نباید مداخله ای در امر ما داشته باشد» بلکه مباشر مخصوصی بسرود و «از جانب وزیر مالیه باید مالیات کند»^۱.

در خصوص عکس العمل دهقانان نسبت به قانون مالیاتی جدید، تا یکبار در صورت مذاکرات مجلس آمده که: «از رعایا خبر می رسد که تفاوت عمل را نمی دهیم»^۲. نماینده انگلیس هم که گزارش دشواری های دولت می دهد نکته سنجی خاصی دارد. می نویسد: علاوه بر ناتوانی حکومت برخی اغتشاش های محلی که از آثار طبیعی تغییر نظام سیاست است، و از خود وصول مالیات ولایات را مشکل ساخته، علت دیگری هم وجود دار

۱. آن اندیشه در اصل از میرزا حسین خان مشیرالدوله بود. و با ایجاد مجلس تنظیمات

ولایات (۱۲۹۲) بکار بست.

۲. آن قول مخبر الملک است، اما نگفته از کدام ولایات چنین خبری رسیده .

و «آن تصور غربی است که طبقات پایین مردم و طبقه زارع نسبت به حکومت مشروطه دارند. البته به آنان القاء گشته که پس از این حکمرانی به اراده مردم است، نه به رأی پادشاه. و از آنجا که به نظر آن طبقات، اخذ مالیات دلالت می کرد بر زورستانی به نفع شخص پادشاه و حکمرانان ولایات می پرسند حالاً که مشروطیت برقرار گشته و شهریار همه کاره نیست، اساساً چرا باید مالیات داد؟^۱ بهر حال، اینها موانع مهمی بر سر راه مشروطیت نبودند. اما از این جهت مهم است که فکر مشروطه خواهی به ده راه یافته بود.

اما قضیه دوم در الغای تیول: علی رغم نظر کمیسیون مالیه که استرداد تیول را فعلاً عملی نمی شمرد و در نسخ آن رأی قاطعی نداده بود - مجلس ابطال آنرا اعلام کرد. و مقرر داشت که تیولداران حقوق سالانه خود را از مالیه بگیرند.^۲ روال استدلال اهل مجلس چنین بود: با الغای تیول و بازگرداندن آن به دولت، عایدی حکومت افزایش می گیرد و «رعایای تیول هم از دست ظلم و استبداد فوق العاده خلاص شوند».^۳ به عقیده مشهدی باقر بقال: با برچیدن بساط تیولداران، پنج کرور تومان کسر بودجه دولت تأمین خواهد گشت، و «غیر از این تیری در ترکش نداریم».^۴ سخن پرمعنی را احسن الدوله گفت: با «سلطنت مشروطه و آزادی ملت، غیر ممکن است که رعیت بندگی ارباب تیول را که همجنس خودشان است، قبول کنند». پس، این

۱. گزارش سالانه ۱۹۰۷ به وزارت خارجه انگلیس، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵). قسمتی از این گزارش را اسپرینگ رایس نوشته، بخشی دیگر را مارلینگک.
۲. واضح است که املاک دولتی را به تیول می دادند. اما گاه اتفاق می افتاد که ملک شخصی را به تیول شخص ثالثی درمی آوردند، و مالک را «تسلط و اختیار» نبود که از آن جلوگیری کند. او آخر زمان ناصرالدین شاه تیول دادن از املاک مردم ظاهراً موقوف شد. (نظام العلماء طباطبایی، حقوق دول و ملل.)
۳. مذاکرات مجلس، از میرزا محمود خوانساری.
۴. مذاکرات مجلس، از مشهدی باقر بقال.

رسم کهنه باید «بکلی موقوف» گردد.^۱ با برچیدن بساط تیولداری، در مذاکرات مجلس می خوانیم: «از اکثر جاها عریضه زیاد رسید که رعایا اظهار تشکر و خوشحالی نموده بودند که الحمدالله تیول موقوف شد. و بلافاصله عریضه های تشکی رسید که: ارباب تیول باز دست اندازی به تیول می کنند».^۲ اما با مداخله مجلس کار تیول یکسره شد.

مهمترین نتیجه گیری تاریخی ما همان نفوذ اجتماعی فکر آزادی و مشروطه خواهی در روستاست. رعایا کمابیش فهمیدند که «پس از این حکمرانی به اراده مردم است.» و اینکه با «آزادی ملت» طبقه زارع دیگر بندگی «همجنس خودشان» را نمی پذیرند. این خود مقدمه هشیاری طبقه دهقان به اشتراك منافع اجتماعی خویش بود. بدون چنین هشیاری طبقاتی، بزرگران متشکل نمی گردیدند و تحرك اجتماعی نمی یافتند - کما اینکه طی ادوار تاریخ طبقه زارع وجود داشت، ولی چون آگاهی طبقاتی نداشت همچنان نامتشکل ماند، عاری از تحرك اجتماعی.

تا اندازه ای که تفحص کردیم، در این دوره تنها در ولایت گیلان است که پیش در آمد حرکت متشکل زارعین را ملاحظه می کنیم. و از آن به «انقلاب قراء و قصابات رشت» و «جنبش دهقانی علیه ملاکان» یاد کرده اند. در ایالت آذربایجان هم به مقاومت رعایا در برابر اربابان برمی خوریم اما نه به صورتی وسیع و منظم. اشارات پسرانکنده ای هم راجع به اعتراض بزرگران در برخی ولایات دیگر شده است. اما این اعتراضها خصلت نهضت اجتماعی را ندارند. قیام روستائیان گیلان علیه ملاکین کم یا بیش واجد

۱. مذاکرات مجلس، از احسن الدوله.
۲. مذاکرات مجلس، از جمله رعیت گلپایگان راجع به تیول حرمت الدوله به مجلس شکایت نمودند. او مجبور شد که تیول خود را بازگرداند.

خصوصاً
یکچند

پانصد تا

شدند.

مالکین

بیرون ر

فرستادند

بالمره آز

اراضی»

گشته است

بسیار

مردم بیشتر

هم می شنویید

پیش

حوادث بلو

را بفار تیدند.

نصیحت کرده

بازار گرفتند و

(حاجی سید ر

کردند، تهدید

۱. یادداشت‌های

۳۰۲. مذاکرات

۴. انگلیس، ۱۰

های کلانتران و اربابان را به آتش بسوزانند. و در رشت دو بیست خروار ابریشم را «از انبار بیرون آورده و به اراذل و اوباش پخش کردند.» انبار امتعهٔ «تجار فرنگ و مسکو» را هم در لنگرود تاراج کردند.^۱ آن گزارش مجملی بود از جنبش دهقانی در ۲۸۵ سال قبل از مشروطیت که در عصر صفویان در ۱۰۳۹ رخ داد.

نظر تاریخ نویسان روس شوروی به زمان ما که خواسته‌اند آن قیام را به‌عنوان شورش گیلانیان «برای جدا شدن از ایران و احیای استقلال» گیلان جلوه دهند^۲ - جعل صرف است و وارونه نمودن واقعیات تاریخی. این مورخان مغرض همواره در پی تحریف وقایع تاریخی بودند، مگر آنها را در قالب سیاست روس که همیشه دشمن استقلال ایران بوده است، بگنجانند. در تحلیل درست تاریخی باید گفت در ناحیهٔ ثروت خیز گیلان مثل برخی و - لایات دیگر، ملاکان عمده‌ای بودند که همچون اربابان «لایفه ندیا» در قرون - وسطای اروپا، اراضی وسیعی را در تصرف داشتند. آنان خداوندان زمین بودند و دهقانان در اسارت آنان. کار حکومت هم زورگویی و زورستانی بود و همدست ملاکان نمودهای نارضایتی و اعتراض مردم و بزرگان را علیه این ستمگرها در بعضی ولایات و در دوره‌های مختلف می‌بینیم. تفاوت عمده‌ای که میان جنبش گیلانیان در سیصد سال پیش و تحریک دهقانی به‌زمان مشروطه بود، این است که در آن عهد فقط بر اثر اضطرار و ناچاری بشور - یدند - و حالا پیام مشروطیت هم نوید تازهٔ آزادی به دهقان می‌داد؛ نویدی که تحریک انگیز بود.

جنبش تازه گیلان را سه جمعیت سیاسی بوجود آوردند: یکی جمعیت

۱. نگاه کنید به: ملا عبدالله فومنی گیلانی، تاریخ گیلان، به تصحیح دکتر منوچهر

ستوده، ص ۲۶۰ تا ص ۲۸۷.

۲. تاریخ ایران، نوشته ن. پیگولوسکایا و دیگران... ترجمهٔ فارسی ج ۲، ص ۵۹۱.

را هم ندهند. حرف او چنان مؤثر افتاد که زارعین جلو بارهای پیلۀ حاجی رستم باد کوبه‌ای را گرفتند. هم‌را لگدمال کردند. اربابان هر اسناک به انجمن ولایتی شکایت بردند. حاجی میرزا محمدرضای مجتهد رییس انجمن ولایتی حکم به عزل میرزا رحیم از وکالت انجمن داد. حکومت گیلان به پشتیبانی مجتهد شهر، مردشیشه بر وسید شهر آشوب را به زندان افکند. می‌شنویم که: «اهالی شهر و کسبه و اصناف» روانۀ دارالحکومه و انجمن ولایتی گشتند، و آزادی آنان را خواستند. حاکم ناگزیر به آزادی ایشان تن درداد.^۱

اما ستیزگی میان ارباب و رعیت بالا گرفت. ملاکین گفتند که رعایا «مشغول شرارت» شده‌اند. شمه‌ای از «شرارت» آنان را خواندیم. حکومت گیلان یمناک بود، مجلس شورای ملی و دولت نگران حوادث گیلان. هر اس از مداخلۀ روس هم عاملی است که نباید نادیده گرفت. از یکسو انجمن ولایتی اعلانی در کوی و برزن چسباند که: «رعایا باید مال الاجاره خودشان را بدهند.» از طرف مجلس هم اعلام شد که: «رعایا مال الاجاره... را باید بدهند، و اگر به مالکین مقروض‌اند مثل سابق باید پیلۀ خود را به عوض قرض خودشان به مالک پردازند.» اما اوضاع زمانه عوض شده بود؛ زارع واقعی به آن اعلان‌ها ننهاده. مال الاجاره ملک را نداد، ارباب را به ده راه نداد، نوغانیان هم پیله‌شان را ندادند. انجمن ولایتی که اهمیت سیاسی پیدا کرده بود، به دلجویی رعایا برآمد. برخی «رسومات» بدکهنه را نسخ کرد و زور ستانی اربابان را از بزرگان منع نمود. اما می‌دانیم که ترك سنت امتیازات اجتماعی آسان نیست، و دیده نشده که هیچ طبقه‌ای به دلخواه خویش از امتیازات انحصاری خود دست بردارد. پس طبیعی بود که حاجی امام جمعه در انجمن ولایتی، با برانداختن آن رسوم مخالفت ورزیده باشد. ولی به او

محمد طباطبایی به اهالی تنکابن نیز درخور توجه است: «مقصود از زحمات تأسیس مجلس، رفع ظلم بود. شماها این عنوان را اسباب ظلم قرار دادید... دست از شرارت بردارید، والا دولت مجازات خواهد داد، و ماها مداخله نخواهیم کرد.»^۱

مجلس به حاکم تازه گیلان (امیر اعظم) دستور فرستاد که: «هر کس باعث اغتشاش است به مجازات سخت برسائید.» حالاکه از مجلس حکم رسید، حاکم دلیر شد و چهار تن سران انجمن عباسی را به عنوان اینکه «اسباب فتنه» و «باعث تمام شلوغی گیلان» گشنه اند، بچوب بست.^۲ اما قهر حاکم نه چاره گر عصیان رعایا بود، نه بازدارنده فرقه مجاهدین از کار سیاست. تا اینکه علی خان ظهیرالدوله که شهرتکی به آزادمشی داشت در مسلك درویشی به حکومت خطه پر آشوب گیلان آمد (صفر ۱۳۲۶). مأموریتش آرام کردن گیلان بود، رویه اش سازگاری و دلجویی عمومی. نامه ای که فرقه مجاهدین انزلی به ظهیرالدوله نوشت با عرضحالی که همان اوان از جانب اهالی انزلی (به امضای چهل و هشت نفر) به او فرستاده شد، موضع اجتماعی آن جمعیت را روشن می دارند.^۳ این دو سند شیوه نگارش

۱. یادداشت های دایینو.

۲. آن چهار نفر عبارت بودند از: میرزا رحیم شیشه بر، سید جلال شهر آشوب، محمد اروسی دوز، و مهدی اسدالله علاقه بند (یادداشت های دایینو). این مطلب را هم بیفزایم که امیر اعظم قبلاً سید جلال را احضار کرده بود. او نرفت. اما روز بعد با پانصد نفر اعضای انجمن عباسی روانه دارالحکومه شد. امیر اعظم به او گفت: «از چهارده انجمن شما متصل شکایت دارند، و اسباب فتنه هستید.» سید جواب داد: «از مجلس ملی و از انجمن [ولایتی] ما راضی هستیم. لکن شریعتمدار و حاجی میرزا محمد رضا از روی تقلب به وکالت [انجمن ولایتی] انتخاب شدند. باید از رشت اخراج گردند.» (یادداشت های دایینو). حاجی میرزا محمد رضای مجتهد رئیس انجمن ولایتی بود.

۳. برای متن هر دو سند نگاه کنید به: خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، چاپ ایرج افشار تهران، ۱۳۵۱. حتی این بود که در چاپ عرضحال انزلیان، نام چهل و هشت نفری که-

سیاسی مشخصی دارد، حاوی افکار تر قیخواهی، و منعکس کننده عواطف ناسیونالیستی است. بی گمان عرضحال مردم انزلی نیز از طرف فرقه مجاهدین تهیه شده است.

نامه اول، بدون مقدمه پردازی متداول، آغاز می گردد به نام خداوند «آزادی بخش وطن مقدس». «فرقه مجاهدین شعبه انزلی» را در مراتب «مشروطه خواهی و حقوق طلبی» همه ولایات ایران می شناسند. «مقاصد فرقه همان است که مجلسیان محترم مطابق قرآن کریم قانون اساسی وضع نموده اند. و «امروز جد و جهد جز در اجرای آن قوانین مقدس نداریم.» مجاهدین مشروطیت خواه و «قلوب ریمده» مردم گیلان را حسن عقیده ای به «سلامت افکار» آن جناب هست. «ولی از آنجایی که تا امروز میسر نشده که یک حاکم بی طمع و غرض و مرضی که مراعات حفظ ناموس مملکت و حقوق ملت را بنماید، ملاقات شود - لهذا دم از لا و نعم فرو بسته، منتظر آثار چنین آیت عظیمی بودیم. و چاپلوسی با مسلك فرقه منافات دارد.» امید است که «جادوی اغراض مفسدین و مستبدین طماع گیلان موثر به وجود مبارک مباد.»

نکته مهم دیگر اینکه آن فرقه هشیار است که پیش آمده ایی نشود که دولت روس دستاویزی یابد و در کار ایران مداخله نماید؛ فرقه از آن نفرت دارد. می نویسد: لابد پوشیده نمانده که «اتکال به روس ها و بهانه به دست خارجیان دادن و [مایه] قوت نفوذ اجانب شدن از کدام مبداء خبیثه است» که اینک واضح است که قنصول روس و روسیان «حامی که، و گرویده به که می باشند.» جمعیت مجاهدین پیشنهاد می نماید که هیأتی به نام «دار - التحقیق» مرکب از چند نفر که نمایندگی مردم را داشته باشند، تشکیل گردد

— پای آنرا امضا کرده بودند ذکر می گردید، تا معلوم شود از کدام گروه های اجتماعی هستند. به نظر ما هر دو نامه او اخر صفر ۱۳۲۶ نوشته شده.

وبه رسیدگی و بازجست مسائل پردازد.

این خود با معنی است که هر اس از مداخله نظامی روس چه اندازه در روانشناسی اجتماعی گیلانیان تأثیر بخشیده بود. همان معنی در مذاکرات انجمن ولایتی رشت جلوه می‌کند. در اوج هیجان مشروطه خواهی، در آن انجمن از این مقوله سخن رفت: «حتی الامکان خلاف نزاکت [رفتار نکنید] و شلوغ نکنید چون همسایه پرزور داریم و اگر شلوغ شود قوه نظامی خواهد فرستاد... ما می‌توانیم قاجاریه را بیرون کنیم، اما اگر گذاشتید روس‌ها با قوه نظامی وارد شدند، اخراجشان مشکل است»^۱. حقیقت بزرگی در آن سخن نهفته است. نه فقط روس در کشتن شمع آزادی دخالت فعلی کرد، توطئه چینی روس در همسایگی ایران ثمرات انفعالی بار آورد - ثمراتی در انحراف مشروطیت و انفعالی در حرکت ارتجاعی به دوره مشخص تاریخی.

اما عرض حال اهالی انزلی: در آن به «جنبش غیورانه» مشروطه خواهی تأکید رفته، جنبشی که «مات را به طلب حقوق از دست رفته خود» برانگیخته و «قلوب اهل عالم را به طرف خود متوجه ساخته» است. به طبقه حاکم وقت سخت می‌تازند: تا کنون «آنچه نفایس مملکت بود، دایگان مملکت معدوم نمودند». حال که چشم باز کردیم می‌بینیم نه علم داریم، نه صنعت، نه فلاح و نه ثروت. «بی‌ناموسان وطن فروش، جوی ثروت برای ما باقی نگذاشتند... مردم گدا، وضع پریشان، مریضخانه ناقص، معلم خانه بی‌پول و بی‌پرستار» حتی سران مقتدر ما که خود را «رب النوع» ما می‌دانند، صید ماهی را که «قوت لایموت» ماست، بر ما روا نمی‌دارند. و چون در طلب حقوق خود هستیم، آنان به طمع شخصی، شهری را «در عداد اشرار» قلمداد می‌کنند تا مقاصد خویش را پیش ببرند.^۲ ما خواهان این هستیم که متنی بزرگ بر ما

۱. یادداشت‌های دایینو، مه ۱۹۰۷ (ربیع الثانی ۱۳۲۵).

۲. راجع به اعتراض دسته جمعی ماهیگیران انزلی مراجعه شود به قسمت آخر همین بخش.

نهند و در این امر «تحقیقات کامل بعمل بیاورند» و رفع این «غائلات» را بنمایند. به علاوه می‌خواهیم «مداخل انزلی را صرف نواقص انزلی نمایم که تا این درجه خوار و بیمقدار» نباشیم. بالاخره تقاضای «استرداد» حقوق حقه خودمان را داریم.

ظهور الدوله سیاست مدارا و میانه روی پیش گرفت. قرار شد «مجلس تحقیق» از هفت هشت نفر در رشت منعقد گردد، و به مسائل مورد اختلاف و کشمکش رعایا و اربابان یکجا برسند. مجاهدین حق داشتند نمایندگان خود را به آن انجمن بفرستند و خواسته های خود را عرضه بدارند. به فرقه مجاهدین اعلام کرد: «به شما قول می‌دهم که هیچوقت، در هیچ جا، هیچ کاری به هوای نفس و طمع نکنم.»

ماهیت جنبش برزگران و دامنه فعالیت شعبه های فرقه مجاهدین رادر رشت و انزلی، تا حدی که اسناد تاریخی گواهی می‌دهند، باز نمودیم. باقی می‌ماند تحلیل سیاست کلی مجلس و شناخت وجهه نظر مجلسیان نسبت به مسأله ارباب و رعیت.

پیام ملاکان گیلان را به مجلس پیشتر شنیدیم که: دهقانان خود را «بالمره آزاد» می‌دانند و «سرکشی» می‌کنند، برخی هم متواری گشته اند و کارها را مختل گذارده. در صورت مذاکرات مجلس آمده که میان مجلسیان «اختلاف عقیده روی داد». برخی گفتند: در آن تلگراف «تقلب» شده. به نظر دیگران کسانی آن شکایت را فرستاده اند که «برضد انجمن [ولایتی] رشت هستند». از این حرف‌ها چیز با معنایی دستگیر نمی‌شود. اما جواب صنیع الدوله رئیس مجلس به انجمن ولایتی رشت، نظر کلی مجلس را روشن می‌دارد. اوشکایت ملاکان را موجه شناخت. و نوشت: «اهالی رشت به درستی معنی مشروطیت و حریت را نفهمیده اند، و رعایا بنای خودسری را گذاشته اند... مجلس قویاً خواهش می‌نماید که اصول مشروطیت را به مردم بفهاند، و رفع این اغتشاشات

را نماید»^۱.

به سیاست مجلس و جواب صنیع الدوله انتقاد اساسی وارد است. قضیه این نبود که آیا گیلانیان مفهوم مشروطیت را دریافته اند یا نه. صحبت تدریس علم مشروطه خواهی هم در میان نبود. مطلب ساده ای بود که هر کس با شعور متعارفی آنرا می فهمید. یعنی بزرگان جمع شدند، اربابان را به املاک راه ندادند، و حقشان را می خواستند. جماعتی هم که به سنت دیرین، از ترس اربابان جرأت ترک گفتن کشتزارها را نداشتند، اکنون از ملک اربابی بگریختند. خود را آزاد ساختند. نزدیک بیست و پنج سال پیش، در فرمان «حریت رعیت»، قانون آزادی «هجرت دهقانان و چادر نشینان را اعلام داشته بودند»^۲. اما «خداوندان آب و خاک» چنان حتی برای رعیت نمی شناختند. اکنون زارع دست خویش را آزاد یافته، به فکر حفظ حقوق خود برآمده بود. از بیگاری و بندگی اربابان تن می زد، و می خواست خوش نشین باشد. جنبش روستائیان گیلان وسعت می گرفت. اما مجلس به نیروی انگیزش آن پی نبرده بود. تلقی کلی مجلس این بود که رعایا به کار آشویی برخاسته اند و می خواهند مال صاحبان ملک را ببرند. در مجلس اعلام شد: حالا که وقت

۱. مذاکرات مجلس.

۲. در شرح فرمان حریت رعیت چنین آمده: «از این پیش زارعین و فلاحین در هر قریه وضعیه که بودند به محل دیگر جرت نم نمودند که ارباب و مالکین در صورت تقید به ایشان البته معترض می شدند، و به عنف برمی گردانیدند. و این معنی هر چند به سرحد مملو اکتیت موزیکها که رعایای روسیه هستند نمی رسیده، ولی باز به شدت هر چه تمامتر موجب استیلا و سلطه ارباب املاک، و وسیله دراز دستی و قهرمانی خداوندان آب و خاک می بود. این خسرو دادگر... رعایای ایران را از این قید آزاد ساخت. اکنون مزاولین ذرع... در عقار و مستغل هر مالکی که خوش دارند شخم می زنند و تخم می کارند... و هکذا ایلات بدوی و طوایف چادر نشین اگر از والی که ملکی در آنجا یسورت گرفته اند، راضی نباشد و از قلمرو او برآیند و در ایالت دیگر از خاک ایران بیلاق و قشلاق گزینند و والی غیر مرضی را حق اعدا و استرداد ایشان نیست. و متوجهات دیوانی ایشان را حاکمی که به خاکوی درآمده اند، خواهد گرفت».

حرکت دهقانی و

محصول برد

ملک دارد، مباح

ها مانع شد

استند

حکم نمی کن

همین است آ

و مقتدر را د

ظلم نشود».

دارد. وقتی

ولی باید چند

مقصود از «

که اربابها

در وقت بری

در املاک خ

گشته، روا

باید کرد؟ قر

کنده»^۶ دیگر

نکته

وکیل الرعایا

۱. مذاکرات

۲. مذاکرات

۳. مذاکرات

۴. مذاکرات

۵. مذاکرات

۶. مذاکرات

۷. مذاکرات

رادیکال یا تند داشتند. آن سه وکیل دیگر (محمد اسماعیل آقا و اسدالله میرزا و مخبرالملک) در زمره ترقیخواهان میانه‌رو بودند. اما جملگی آن هفت نفر نسبت به چنین مسأله مهم اجتماعی، شیوه‌ای محافظه کارانه پیش گرفتند. گذشته از اینکه سخن هیچکدام پرمایه نبود، برای اصلاح دستگاه ارباب و رعیت هیچ پیشنهاد مترقی عرضه نکردند. نه فقط به مرز مسأله تعدیل مالکیت نزدیک نشدند، همگی تأیید نمودند نظام موجود سلاکی و اربابی را. کس نگفت که مجلس دست کم بایستی در میزان سهم مالکانه تعدیلی مقرر دارد، و بر رزق دهقان لقمه‌ای بیفزاید. پنجاه سال پیش از مشروطیت میرزا یعقوب خان در رساله افزایش ثروت، در دفاع حقوق برزگران نوشت: «از نصف رعیت به ضرب و محصل گرفتن و به نصف دیگر دادن»^۱ از عقل به دور است، و تاکی «هی رعیت لنجان برنج بکارد و ارزن بخورد»^۲. امانمایندگان مجلس مشروطه یک کلمه در لزوم افزایش سهم زارع از محصول زمین، به زبان نیاوردند. تقی زاده هم که بیانش دلپذیر بود، گفت: ارباب «سرسال برود و حقوق خود را دریافت کند». آن دلالت صریح داشت بر شناختن و تأیید همان حقوق مورد ادعای ارباب در گذشته بی کم و کاست. سخن او را در پنجاه و چند سال بعد مبنی بر اینکه: از پیش از عصر مشروطیت برای «مالکیت زارعین نسبت به زمین زراعتی خود... جهاد نموده‌ام»^۳ ادعای ناموجهی است. به موجب صورت مذاکرات مجلس او حتی در عصر مشروطه، این قضیه را مطرح

۱. از این رساله در کتاب اندیشه توفی و حکومت قانون بحث کرده‌ام، ص ۴۸-۴۵.
 ۲. در مقدمه‌ای که تقی زاده در اول آذر ۱۳۳۹ شمسی بر رساله «زمین و ارباب دهقان» (به قلم سید محمد علی جمال زاده، تهران، ۱۳۴۱ شمسی) نگاشته، می‌گوید: «اینجانب از آغاز حیات سیاسی خودم یعنی از پیش از شصت سال قبل با تمام روح و شور وجود خودم به نهایت شدت و اشتعال طرفدار آزادی رعایا و مالکیت زارعین نسبت به زمین زراعتی خود بوده‌ام و آنچه توانستم در این کار جهاد کرده‌ام». به حساب سنواتی و با در نظر گرفتن تاریخ تولد او (رمضان ۱۲۹۵ قمری) آن سخن بدین معنی است که از زمان قبل از شانزده سالگی برای حق مالکیت دهقانان به جهاد برخاسته! آن ادعایی است نامعقول و بدون سند و دلیل. این اندازه صحیح است که او در سی سالگی یکی از—

خود بر نمی آمد. و یکبار به قانون مشروطیت و شریعت پناه جست. البته در مشرب او، مساوات «فقیر و غنی» کفر بود بلکه توانگران دیندارانند، و تهی دستان بیدینان. میرزا محمود اصفهانی زیر کانه گفت: حضرت والا در توجیه «هرج و مرج» گویا فراموش کرده است که «ملاکین و مستبدین مدت‌ها رعیت را زرخرید و عبید و عبید خود می دانستند، و هر چه می خواستند می کردند. حالا که آنها روزگاری بخود دیده تظلم می کنند، این است که می گویند هرج و مرج شد.»

احسن الدوله سخن نفزی آورد: «ما تمام اینها را می شناسیم.» مگر آنان «در این مدت به قانون محمدی رفتار کردند؟ این همه آلف و الوف را که دارا شدند، برفوق شرع بود؟... همین امیربهداد و سایرین چقدر املاک مردم را ضبط کرده اند. اینها تمام به قانون محمدی رفتار کرده اند؟ چرا به حاق مطلب بر نمی خورید.»^۱

اما رئیس مجلس (صنیع الدوله) باز در این قضیه تاب نیاورد و اعلام کرد: «گرچه رئیس مجلس حق نطق ندارد، ولی مجبوراً عرض می کنم: در اینکه قبل از این مستبدین ظلم می کردند، حرفی نیست. ولی حالاً می خواهند [حاصل] مال خود را ببرند، و هرج و مرج هم نشود»^۲.

نتیجه اینکه: مفهوم اجتماعی مالکیت زارع نسبت به زمین زیر کشت او اساساً در مجلس اول انعکاسی نیافت؛ مسأله تعدیل سهم مالک و زارع نیز مطرح نگردید. گذشته از اینکه ترکیب اجتماعی مجلس (بطور کلی) تحمل چنان افکار رادیکال را نداشت. بنیاد حق مالکیت ارضی هنوز چنان خلل ناپذیر می نمود که مترقی ترین نمایندگان را (حتی کسانی چون آقامحمد و کیل النجار که در محیط افکار سوسیال دموکراسی تربیت یافته بود) یارای

۱. مذاکرات مجلس، از میرزا محمود اصفهانی.

۲. مذاکرات مجلس، از احسن الدوله.

۳. مذاکرات مجلس، از صنیع الدوله.

این نبود که اندک دفاع از حق مالک «مجلس ملی نخوا» معنی است. در عیا گرفت. بهر حال.

همچنین رعایای گیلان علی

نسبت به املاک و گوید: «بلاشک

خویش باز دارد، و کرگانرود در

خود عودت نمود باید به سر املاک

رنجیر ایشان اند اوضاع منقلب آ

آرامی باز آورد مشروطیت، ماه

و در سیاست ملی سیاست

هم تأثیری در می مجلس نگفت که

که آنجا به زراء به عکس نقشه ای

به جماعتی از باآ آمد - نه از فشا

و حال آنکه پنجاه سال پیشتر ملکم خان متفکر اصلاحات، در طرح قانونی خود به دولت پیشنهاد کرده بود که املاک خالصه را یکسره به زارع واگذاریم. اکنون نه مجلس و نه دولت، دنبال چنین فکری نبودند.

اما باید دانسته شود که در دومین دوره مجلس شورای ملی، به فروش املاک خالصه به دهقان (ضمن مطالعه مواد اجاره نامه آن) اشاره ای رفت. شگفت اینکه فرقه «اعتدالیون» بود که به انتقاد برخاست و از حقوق دهقان دفاع کرد، نه فرقه «انقلابی» دموکرات ایران.

توضیح آنکه: طرح اجاره نامه شانزده ساله املاک خالصه که به مجلس آمد، حاجی آقا شیرازی نماینده اعتدالی به اعتراض گفت: این اجاره نامه «اساس امور رعیت و تمام پیش آمد سعادت و شقاوت او را به دست کمپانی می دهد» بدون اینکه «رأی ملت در این خصوص کشف شود». دولت که اداره کل املاک دیوانی را به این کمپانی سپرده است آیا «هیچ پیش بینی کرده اند که زندگانی یک مشت رعیت بیچاره آنجا، در این شانزده سال مدت به چه نوع خواهد بود؟ ما یکدسته از وکلای ملت هستیم و می خواهیم در آتیه تأمین کنیم زندگی رعایا [را]. حتی اینکه می گوئیم من بعد باید املاک به رعیت فروخته شود، و زندگانی آنها بهتر از سابق مرتب شود. در صورتیکه مایملک رعایا [در این اجاره نامه] معلوم نیست، شانزده سال نباید یک کمپانی تمام پیش آمد زندگانی این مردم بیچاره را در دست بگیرد». دموکراتان مجلس سخنی در حقوق زارع نیاوردند. نظریس فرقه دموکرات این بود: «اگر دولت از عهده اداره کردن املاک و مستغلات خودش بر نمی آید، لازم است یک نفر خارجی را که بلدیت داشته باشد از خارج بیاورد، و اینها را اداره نماید. و اگر عاجز نیست و می تواند، خودش اداره نماید».^۲ چنین نظری بهیچ وجه عملی نبود.

۱. مذاکرات مجلس دوم، از حاجی آقا شیرازی.

۲. مذاکرات مجلس دوم، از حسن تقی زاده.

باری، مجلس اول در جهت مثبت رسوم پست کهنه مثل بیگاری رعایا را مندرجاً لازم شمرد؛ و نقشه ایجاد مدرسه های فلاحی اینک «اطفال رعایا را تربیت و مأنوس به گرچه نه خانه ساختند نه مدرسه برپا شد چون تعدیل مالکیت زمین زیر کشت، یا زمین قدمی بر نداشت. حتی گروه تندروا نکردند. گویی افسون مالکیت زبان مج نحیف احسن الدوله هم ندایی بود در بر:

* * *

از جنبش دهقانی که بگذریم، تحر و به نقشه ریزی فرقه مجاهدین، نمودهای می بینیم که قایقرانان و کسری بانان انزلی به بارگاه ساحلی می آوردند، متحد گشتند اعلام داشتند که اگر تقاضایشان را نپذیرند آن نخستین تهدید به اعتصاب باشد، و جای دیگری خوانیم: دولت روس مق ایران را با کشتی های کمپانی «قفقاز مرکو بودند، حمل کنند. چون این کار موجب قفقاز می گردید، فرقه مجاهدین انزلی به کردند. دولت روس بیدرننگ «حکم را به خصوص در قیام ماهیگیران علیه دستگا

۱. فکر ایجاد مدرسه فلاحی در روستا از ع

نوشت. او وکیل مجلس نبود.

هم آواز گشتند و خواستند «امتعه روس» را «بایگوتی» کنند. به اصطلاح تحریم نمایند.^۱

اما قضیه ماهیگیران که داستانی دارد شنیدنی:

شیلات دریای خزر در اجاره لیانازوف روسی بود؛ سالی پنجاه هزار فرانک طلا به دولت ایران می‌داد؛ بابت صید هر هزار ماهی هفت تومان حق الزحمه به ماهیگیران می‌داد؛ و برای هر ماهی «سوف» یک شاهی. حق صید ماهی حلال برای خود ماهیگیران ایرانی هم شناخته شده بود که مایه رزق آنان بود.

ماهیگیران انزلی اجتماع کردند (۴ شوال ۱۳۲۴). شمار اجتماع کنندگان در صورت مذاکرات مجلس سه هزار تن ذکر شده است. صیادان می‌گفتند: «هر چه ماهی صید می‌کنیم بایستی مال خودمان باشد.» به مجلس هم شکایت نامه تلگرافی فرستادند که: ماهی تنها قوت لایموت مساست و اختصاص به خودمان دارد. اعتراض دیگری هم داشتند علیه سردار منصور که منافع صید ماهی حلال را می‌برد، و آنان را از حقشان محروم داشته است. خلاصه حرف ماهیگیران این بود: آن مرد روسی برود، و خسان اکبر هم دست از سر ما مستمندان بردارد.

ضمن اینکه مجلس راجع به «اجتماع و تقلم» سه هزار نفری صیادان به «مقاولات» پرداخت، انزلیان بیکار ننشستند. از جانب خود کسانی را در گمرک گذاشتند که میزان دقیق صادرات ماهی لیانازوف را تعیین نمایند، و «شب به شب ببینند دخلش چیست.» زیرا معتقد بودند که «سیملوف» ارمنی مأمور گمرک با لیانازوف همدست است. از اینرو از حکومت خواستند که به جای گمرکچی ارمنی، مأمور ایرانی بگمارد. یقیناً فرضشان این بود که عامل

۱. آگاهی ما در باره آن وقایع محدود به اشاراتی است که در یادداشت‌های دایینو رفته.

ایرانی تقلم

اهالی کرگان

صیادان انزلی

بدین صورت

در

اعتراض به

امتیازنامه ش

وزیری که

«ظفره و تعلل

شده که اگر

بنابراین فسی

اجبار صیادان

خلاف حق

دش چیز

شریعت است

لیانازوف ر

به هر حال لا

«تشکی و ت

صد

نامه لیانازو

است که ما

توانایی لغو

۱. یادداشت

۲. ۳. ۳. ۳

خان مشیرالدوله نایینی به صراحت به مجلس نوشت: «فعلاً مخالفت با قرارنامه غیرممکن است.»^۱ دشواری الغای امتیازنامه را مجلس به صیادان حالی کرد. اما چون مجلس و دولت و سفارت روس و خودلیانازوف جملگی به جوش و خروش دسته جمعی ماهیگیران، بلکه هیجان عمومی گیلان، واقف بودند - به وسیله حکومت رشت بر مزد صیادان افزودند. به واقع نگری به توافقی رسیدند، ماهیگیران از بابت مزد خود تا یکدرجه راضی شدند.

اما قضیه صید ماهی حلال که حق شرعی و عرفی صیادان بود، مجمل ماند. بهره گیری از صید ماهی حلال را از ۱۳۲۲ سردار منصور سپهدار رشتی به خود اختصاص داده بود. به قراری که اهل انزلی مدعی بودند، او از این بابت سالی چهل هزار تومان سود می برد. اگر هم رقم این بر آورد درست نباشد، در تعدی سردار منصور به حقوق صیادان تردیدی نیست. انزلیان عرض حال جاننداری به ظهیرالدوله حاکم گیلان فرستادند که از آن پیشتر صحبت داشتیم.^۲ به اعتراض نوشتند: اهالی انزلی «زراعت و تجارتی جز صید ماهی ندارند.» اما «سران مقتدر مملکت ما که خود را رب النوع مامی دانند همین «قوت لایموت» را بر ما روا ندانستند. از اینرو تقاضا دارند که در خصوص شیلات «تحقیقات کامل بعمل بیاورند» که سردار منصور به چه حقی چهار سال است که «چنگال خود را به این حقوق حقه اهالی سرحد فرو برده است.» در آن عرض حال به این نکته سنجی مهم سیاسی نیز برمی خوریم:

«باید مسبق باشید که با وجود استبداد و زمان ماضی، دولت در امتیاز لیان زوف قید داشت که صید حلال مخصوص اهالی انزلی است... با این اقتدار خارجه، مخصوصاً صاحبان ثروت و حقوق مشخصه، آیا لیان زوف به کدام جهت چشم از چهل هزار تومان منفعت حاضره معینه می پوشد؟ جز

۱. مذاکرات مجلس.

۲. عرض حال اهالی انزلی به علی خان ظهیرالدوله، [اواخر صفر ۱۳۲۶]، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله.

این است که از صد تومان منافع که از این محل می برد، دو تومان را محض همراهی با اهالی برگذار به خودشان نموده... سردار منصور به کدام استحقاق باید به تنهایی این مبلغ را در خزینه خود بریزد؟ و مگر ما ملت چه می گوئیم و چه مقصودی داریم.»

تردید داریم که بصیرت سیاسی حکمران به حد فهم سرحد نشینان می رسید. آخرین حرفشان این بود: بذل مرحمتی فرماید و «شراین وطن فروشان استبداد پیشه را که همشان مصروف پا مال نمودن حقوق دولت و ملت است از سر ما ضعفا کوتاه و حقوق حقه ما... را استرداد فرماید.»

به شرحی که قبلاً گذشت مقرر بود هیاتی به عنوان «مجلس تحقیق» رشت به همه مسائل مورد کشمکش میان اربابان و دهقانان، و خوانین و رعایای ولایت گیلان یکجا رسیدگی کند. اما با پیش آمدن استبداد صغیر، به سازش نرسیدند. حق صیادان هم نامسترد ماند. تحریک اجتماعی گیلان در جهت انقلاب پیش رفت که شمه ای از آنرا خواهیم شنید.

با براف
صغیر
بسر آ
و تبدیل
جدید
«فرقا»
فرقه‌ها
شد. س

حزبی
حزبی
شخص
را میرز
ملت ه
میرزا ا

www.tabarestan.info
نیرستان



دموکرات گفتگومی کنیم. کارنامه آن موضوع بخش دیگری است.

حد اندیشه دموکراسی اجتماعی در رساله محمد امین رسولزاده جلوه می‌کند. این رساله در ۱۳۲۸ منتشر شده است. عنوانی که بر آن نهاده «تنقید فرقه اعتدالیون یا اجتماعيون اعتدالیون» در واقع بازنمای محتوی آن نیست. بیش از دوسوم رساله را بحث در اصول سوسیالیسم می‌سازد. از این نظر نخستین رساله‌ای است که درباره این نحله سیاسی به زبان فارسی انتشار یافته. با همان دید برخی مسائل اجتماعی ایران را بررسی می‌کند. انتقاد نامه او بر مرام فرقه اعتدالیون، فقط جزئی است از مجموع رساله. این اثر از لحاظ اصطلاحات جدید دانش اجتماعی هم ارزنده است. گویا رساله‌های دیگری هم در دست نگارش داشته که تمام نکرده است.^۱

رسول زاده را بهتر بشناسیم:

محمد امین رسولزاده در ۱۸۸۴ در بادکوبه زاده، در ۱۹۵۴ در اسلامبول درگذشت. تحصیلات جدید داشت؛ در محیط افکار سوسیال دموکراسی پرورش یافت؛ فعالیت سیاسی خود را در گروه‌های سوسیال دموکرات قفقاز در بادکوبه آغاز نمود. روزگاری در حزب «همت» از همکاران دکتر نریمان‌اوف بود. نویسندگی سیاسی را با روزنامه «تکامل»، سخنگوی حزب همت شروع کرد. رسولزاده مدیر آن روزنامه بود. نویسندگان سوسیال دموکرات و سوسیالیست انقلابی هر دو در آن مقالاتی منتشر می‌ساختند؛ تکامل آرای سیاسی هر دو جبهه را منعکس می‌نمود. این روزنامه که دیر نپایید (از ۱۶ دسامبر ۱۹۰۶ تا ۲۶ مارس ۱۹۰۷) و توقیف شد، شهرتش

۱. اعلانی که پشت جلد رساله تنقید فرقه اعتدالیون چاپ شده گوید: «چند رساله دیگر درمباحث مختلف سیاسی ومطالبات مسلکی فرقه دموکرات در دست ترجمه و انشاء است که... به این زودی‌ها از چاپ درآمده و به میدان فروش گذاشته خواهد شد.» خیال نمی‌کنیم بجز رساله اصول دموکراسی به قلم یک فرد دموکرات چیز دیگری منتشر شده باشد. از این جزوه هم صحبت خواهیم داشت.

ترقی فکر دموکراسی اجتماعی

محافل روشنفکر قفقاز را «ارشاد» بود. ارشاد دم دموکراسی اجتماعی با سید محمد صادق ادیب مقاله «فلانکس» توقیف در هیأت تحریریه‌اش بو داشتند، و ترجمه پاره‌ای وقتی که رسول از نامداران نویسندگان سوسیال دموکرات قفقاز داشت. با مجاهدین ر ایران بود، عضو کمیته هم که بر مرامنامه ح به علاوه در روزنامه «ا» و اجتماعی می‌نوشت. به ابوالضیاء) نویسنده از عهده گرفت. ایران نواز دارد بی‌همتا. این روزنا سیاست ارتجاعی دولت نمی‌توانست آشکارا بیا می‌نوشت. در ۱۳۲۹ با سیاسی رسول زاده را رسول زاده درس

۱. نگاه کنید به آغاز قسمت

وسیر تحول اجتماعی مغرب زمین دانش او گسترده است. مقام فکری او را در قسمت دوم این کتاب بهتر خواهیم شناخت. اندیشه‌گری است با مایه، با ذهنی فرهیخته، و فکری منظم و منطقی. به علاوه در فضیلت اخلاقی از بافضیلت‌ترین مردان بود، در اصول عقاید خود همواره استوار بماند. همیشه برای آزادی و حکومت ملی علیه استبداد سیاسی و تسلط بیگانه نبرد کرد. خواه استبداد تزاران باشد، خواه دیکتاتوری کمونیسم روسی. تسلیم اراده هیچ جباری نشد.

در رساله‌ای که مورد گفتگوی فعلی ما می‌باشد، رسول زاده نویسنده سوسیالیست صرف می‌نماید. به سیر مادی تاریخ و قانون حرکت تکاملی اعتقاد راسخ دارد؛ در آیینۀ تاریخ «منطق آهین» می‌بیند؛ تحول اجتماع را در کشمکش طبقاتی می‌جوید و در ارتباط با مدارج پی در پی تاریخ می‌سنجد؛ و نقطه تکامل سرنوشت محتومش را در چشم انداز تاریخ می‌یابد. در این سیر تحول تردیدی به خود راه نمی‌دهد. بالاخره فلسفۀ سوسیالیسم را به عنوان «یک عقیده اجتماعی، یک مذهب سیاسی و اقتصادی» از نظر گاه فن «سوسیالوجی» یا «علم اجتماع بشر» مطالعه می‌کند. در رساله‌هایی که هجده سال بعد منتشر ساخته و حاصل دوران پختگی اندیشه او هستند. افق افکار رسول زاده فراخ‌تر گشته، خود را از تقیدات قشری و جزمی آزاد ساخته، و غیر از آن از تجربه انقلاب روسیه هم سرخورده است. اما در اعتقاد به «دموکراتسیم رادیکال» یا سوسیال دموکراسی راسخ است. در عین حال، ناسیونالیسم همیشه بر هیأت افکار او سایه‌ای افکنده.

محتوی رساله رسول زاده را در نظام بهم پیوسته‌ای عرضه می‌داریم. از آنجا که بیشتر مطالب اصلی آنرا ضمن سایر رساله‌هایش نیز مطرح کرده است، برای اینکه تداخلی نشود، بطور کلی بحث و انتقاد را به قسمت دوم

۱. یاد دارم که محمود محمود همیشه او را می‌ستود. در یادداشت‌های خود نیز تصریح دارد.

کتاب و امی گذاریم. خواهیم دید در اصول عقاید خود تجدید نظر کرده است. گفتار خود را آغاز می‌نماید با اشاره‌ای کوتاه به قضیه مالکیت روزی که «مالکیت خصوصی» پیدا شد - «محرک اصلی اجتماع نوع گردیده است». از آن زمان تاخت و تاز و جنگ و تجاوز همچنان برج انسانی استیلا یافته - و «حالا که عصر تمدنش می‌نامند باز دنیا از تحت تسلط این دستور آکل و ماکولی تخلص‌گریبان ننموده» است.

بلافاصله می‌پردازد به اینکه از ابتدایی‌ترین واحد هیأت اجتماعی تا تکامل یافته‌ترین آن، همواره یک نوع قدرت فرمانروایی وجود داشته که واحد یا هیأت اقلیتی آنرا قبضه کرده‌اند. به تعبیر دیگر همیشه فرد یا اقوام متنازه‌ای حاکم بوده‌اند، و بقیه محکوم. سردفتر نبرد طبقاتی همان نقطه است برای او این فرض مطرح نیست که در آغاز مناسبات اجتماعی بشری، تما بین حاکم و محکوم وجود نداشته، قدرت مشترک بوده است و مساوات برقرار می‌نویسد: در «هیأت اجتماعی اولیه» که حالت عشیره‌ای بود «حقوق پدری» حکومت می‌کرد. «بهر روزی و بد روزی» عشیره در مسئولیت بزرگ و عشیره بود، و از این جهت هیچکس «شریک مطلقیت و آمرید نباید بشود». اما «حکم قانون تکامل و ترقیات مدنی چنانچه در همه موجودات کونیته شامل است - بر حقوق مطلقۀ پدری نیز بی‌نفوذ و تأثیر ماند». از اینرو عشیره به مرور و «بالطبع از ترقی و حرکت خود نمی‌بلکه دایره آن وسعت می‌گیرد - «ایل» و «ایلخانی» بوجود می‌آید. در مرحله اداره امور ایل از عهده یک نفر خارج می‌شود و «ایلخان» معا پیدا می‌کند، بطوری که «قسمتی از اقتدارات مطلقۀ ایلخانی در بیرون معاونین قسمت می‌شود».

به مرحله دیگر چند طایفه و ایل در سرزمینی تحت قدرت واحد می‌گیرند، و «بنای حکومتی» را می‌گذارند. در این وضع «عده معاون شرکای حقوق و اقتدارت پدری» توسعه می‌یابد و ریاست کلی را «شا

حکمران» بمعده خواهد داشت. حالا «طبقه معاوین» که در مطلقیت حکومت با فرمانروا شریک هستند «به شکل طبقه ممتاز و اشراف» در می آیند. این طبقه «در مقام و درجه، برتر از جماعت ایستاده و به نام حقوق پدیری اجرای حکم و نفوذ می نمایند». به حقیقت قدرت مطلق حکمران را «صنف و طبقه ممتاز» به خود منتقل ساخته، حکمران را «تابع نفوذ و منافع طبقه خود نموده آنرا از جماعت حایل می شوند». حکمران نیز در اتحاد با همان طبقه است و مجبور می گردد که «تمایلات خویش را موافق میل و دلخواه ایشان اظهار بدارد... اراده و فرامینش، اراده و فرامینی است که طبقه ممتاز آنرا لازم می دانند».

در عین حال «ترقیات دنیا توقف پذیر نیست. و قانون تکامل دارای منطقی آهینی است که هرگز از اجرای احکام ترقی پرورانه خود باز نمی ماند. این صنوف و طبقات ممتاز که در سابه ترقیات قانون تکامل، شریک اقتدارات تامه حکمدار شده اند - مجبور می شوند که رفته رفته در این حقوق شراکت دیگران را نیز متحمل گردند». کتاب «تکامل ملل» گواهی می دهد که همه دولت های مشروطه و جمهوری امروزی که هر کدام «به اندازه ای و به قسمی شکل حکومت ملی را دارند، این اقتدار را از چنگال طبقات ممتاز به خونریزی مدهش صاحب گردیده اند». این جدال اجتماعی همواره برقرار بوده است - از آنکه «حس مدافعه منافع و از دست ندادن اقتدارات» طبیعی است. و همیشه «طبقات ممتاز» سعی کرده اند که از «انقسام» و توزیع قدرت جلوگیری نمایند و «موادی که موافق میل آنان و مساعد برای حفظ منافعشان می باشد محفوظ داشته باشند».

نویسنده سیر تحول هیأت اجتماع را به کوتاهی بر گزار می کند، از بعضی مرحله های آن می گذرد، حتی از فئودالیسم و عوامل تاریخی پیدایش بورژوازی سخنی نمی گوید. در واقع خواسته حاصل «تجربه فلسفی تاریخ تمدن و ترقیات اشکال حکومت عالم» را یکجا بیاورد. و یکباره بپردازد

به سوسیالیسم و کشمکش آن با نظام سرمایه داری که منظور و قوی ترین قسمت رساله اوست. در این زمینه از مسلك های که نماینده تمایلات و عقاید طبقات اشراف و بورژوا هس نماید.

توجه رسول زاده معطوف به بعضی جنبه های مهم آن است: تکامل اجتماعی تحت تأثیر سیرمادی تاریخ پیشروی حسب اقتضای آن چرخ تاریخ با یک ترتیب معین لاینگیری قوه ای نمی تواند که آنرا از حرکت خود بازدارد. سرمایه طبقه پرولتاریا را بوجود می آورد. این طبقه با هشیاری اجزای برمی خیزد تا قدرت سیاسی را تحصیل کند. جوهر سوسیالیسم اقتصادی است. لفظ «سوسیالیسم» را به «اجتماعیت» «اجتماعیون» را به معنی «سوسیالیست» بکار می برد. اما معنی خارجی را استعمال می نماید که در معنای آنها شبهه ای نباشد. نظام سرمایه داری یا «کاپیتالیسم» را در جامعت آن سرمایه داری... امروزه در جزئیات و کلیات معیشت اروپا است. این خود از نواقص ذاتی سرمایه داری است که «اولاً کلی منقسم می شود - که یک قسمت از آنها اقلیت تشکیل داده استحصالیه می باشند - یعنی سرمایه دارهایی که صاحب کار آهن، و کشتی ها، و زمین ها می گردند». آنان را طبقه «بورژوازی» قسمت کلی دوم «اکثریت اهالی می باشند که از مال دنیا فقط دست خود را مالک بود، داخل اعمال خانها، کار سرمایه داران شده» و مزد ناچیزی می برند. این طبقه اکثراً کنندگان تمام ثروت و سامان عالم تمدن... است همان عمل می باشند که آنها را در اروپا پرولتاری می گویند.

«منافع این دو صنف... به اندازه ای ضد همدیگر می

متصور نیست». و «سوسیالیست‌ها مبارزه حیاتیه‌ای در خارج این صنفی نمی‌دانند». (یعنی تمام کشمکش‌های اجتماعی را در دایره مبارزه سرمایه‌داران و کارگران می‌شناسند و بس). «این ضدیت اقتصادی نیز است، زیرا میان‌کارده و کارکن هرگز ائتلافی تصور نمی‌کنند. کارده خود را در نظر داشته؛ می‌خواهد به هر قسم که ممکن است به ساء افزوده و مزد را کسر کند. در مقابل آز و طمع [او] کارکن نیز می‌که از ساعات کار کاسته و به مزد بیفزاید. در همین زمینه مبارزاتی در بین صنف اتفاق می‌افتد که ماه‌ها عملۀ يك کارگاه... [بلکه] تمام کارگران از کار خود دست کشیده. در صدد کاستن از ساعات کار و افزودن به مزد آیند». گاه نیز اتفاق می‌افتد که کارخانه‌داران، «سندیقات» یا «اتحادیه سرمایه‌دارها» را ایجاد کرده و برای اینکه «متفقاً حمله به عمله‌ها بر اعلام «لاکائوت» می‌نمایند. بدین وسیله «درهای کارخانجات را بسته‌ها را خوابانده، به عملجات تکلیف می‌نمایند که به شرایط آهونسی کار نمایند». بدین طریق سرمایه‌داران اراده خود را بر کارگران تا «مطالبات خود را مجرا می‌دارند».

اما «زمینه‌ای که عقیده سوسیالیسم را در اروپا و جاهای دیگر می‌دهد، همانا مبارزه اقتصادی صنوف است. آنها حامی منافع پرولیت باشند و در آزادی پرولیتاری از قید عبودیت سرمایه، آزادی تمام نوع تصور می‌نمایند. و می‌گویند که قانون تکامل و ترقیات صنعت نیز ممدت آنان است». آن قانون تحول اجتماعی را «معلم کبیر» سوسیالیسم کارل کشف کرده و مبتنی است بر اینکه: «ممالکی که در آنجا اصول سرم حکمفرما و فابریک‌های صنعتی پابرجاست - تابع يك قانون آهنین ای یعنی اقتصاد می‌باشند». این قانون عبارت است از: «مركزیت

آنجا که رسول زاده به اتخاذ «ترتیب دیگر» اشاره نموده - منظورش شیوه انقلابی است که توضیح می‌دهد: سوسیالیست‌ها «غیر از مساوات سیاسی مساوات اقتصادی و اجتماعی را نیز طالب‌اند. اینان بر ضد اصول سرمایه‌داری که امروزه در هر جزئیات و کلیات معیشت اروپایی حکمش نافذ می‌باشد» هستند و «می‌خواهند که این اصول اداره حاضر که در اروپا، امریکا و ژاپون و جاهای دیگر که تمدن سرمایه‌داری در آنجاها برقرار شده، بهم‌زده اصول سوسیالیسم را پایدار نمایند. و برای رسیدن به این مقصود عالی خودشان که سعادت تمام اولاد بشر را در او می‌بینند - خود قانون تکامل را مستعد افکار و آمال سوسیالیستی خویش می‌پندارند. و جهد دارند که اقتدرات سیاسی را به دست صنوفی بدهند که منافع ایشان اقتضا دارد وسایل تکامل ترقی و تعالی تجارت و صناعت که با سرعت تمام طی مراحل می‌نماید - طوری فراهم شود که هر چه زودتر انقلاب سوسیالیسم واقع گردد».

باز در تفکر خاص او که تکیه‌گاهش روشن است، «انقلاب سوسیالیسم» فقط پس از تکامل اقتصاد سرمایه‌داری و تشکل طبقه پرولتاریا تحقق پذیر باشد. می‌نویسد: «برای اینکه زمینه مستعدی برای تبلیغات مقاصد سوسیالیستی مهیا شود، حاکمیت اصول سرمایه‌داری از ملزومات بشمار می‌رود». در جامعه‌ای که «سرمایه‌داری نداریم، پرولیتاری هم نیست، و در فکر حاکمیت یک صنف غیر موجود افتادن هم غیر ممکن است». در این حالت «سوسیالیسم یک خیالی است بی‌حقیقت».

در توجیه نبرد طبقاتی گوید: «لزوم مبارزه صنفی یکی از اساس‌های لایتنیر اجتماعیت و اجتماعيون است. اجتماعيون می‌خواهند که همه جا صنف اکثریت که عبارت از پرولیتاری است، حکومت را در دست داشته و قوانین مملکتی را طوری تدوین نمایند که در سایه آن قوانین آمال آخرین خود را که منقلب شدن اصول سرمایه‌داری به اصول سوسیالیسم است درست نمایند. و برای اجرای همین مقصود طرفدار حکومت ملی تام می‌باشند».



که فعله‌های فرانسه تعطیل پارتی و یا جمعیت همکاران کارگران بیکار سوسیالیست مملکت دیگر قبول کنند، می‌شمرند. اگر امروزه سوسیالیست طرفین اولیه پرتست بکنند».

اما می‌دانیم که چه کارگران به اعتراض مهم با دولت خود همکاری آنتوناسیونالیسم، سوسیالیست مخصوص به اجتماعيون هست که این نظریه را داد نیز نظر به منافع عمومی خود هرگز امتیازی به دولت و تأسیس پارلمان دوره دارد، گرچه در تناقض برسد. آن اندیشه از میر

۱. میرزا ابراهیم خان منش بود. خودش تحصیل کرده، فعالیت سیاسی می‌کرد. افسر و متفق شده، یکصدای بگویند استعفا داد، و با ملیون هم ترقی بود بعدها از مؤسس سوم، شماره ششم و هفتم،

مجلسی بوده، و در انتخابات اصول پنجگانه مستقیم، عمومی، مخفی، مساوی و متناسب را قائل اند. به «پارلماناریزم» معتقداند. در همه جا «چپ ترین کرسی‌های پارلمان‌ها را اشغال می‌نمایند. و در طرز حرکت خودشان اولین دشمن بی‌امان اعتدال و اغماض و اهمال می‌باشند - که اغلب اوقات از بزرگترین منافع حزبی خود به واسطه خاطر حزبی بی‌سبب صرف نظر می‌نمایند.

سوسیالیسم یک عقیده اجتماعی، یک منهدمیسی و اقتصادی است و اعتدال در عقیده ایشان همان نمرود از عقیده و کفر محض است. چنانکه یک نفر اسلام را معتدلاً قبول کند، مسلمان نمی‌باشد - اجتماعيون هم معتدل نمی‌شود». آن ارزش یابی ساده دلانه را بنا بر اعتقاد صمیمی خویش نگاشته، آنگاه که سوسیالیستان به قدرت سیاسی نرسیده بودند. اما وقتی که رسیدند تجربه عینی تاریخ را پیش چشم داریم که بزرگان انقلاب سوسیالیستی نه فقط معامله‌گر از کار درآمدند - لگد مال کردن «پرنسیپ»ها برای آنان مثل آب خوردن بوده است. در اخلاق و کردار سیاسی نمی‌توانند ادعای هیچ اولویتی نسبت به رهبران دولت‌های سرمایه‌داری بنمایند؛ بلکه در تزویر و سودجویی هر دو از یک قماش مردم‌اند. شعار آنان در مخالفت با «پلتیک خارجه» دول هم شوخی است. دولت زورمند سوسیالیستی روس را می‌بینیم که عیناً خصلت امپریالیستی و استعمار سیاسی و اقتصادی جهان سرمایه‌داری را دارد - در غارت دیگران بر بیگانه و خویش ابقا نمی‌کند.

گفتگوی بعدی رسول‌زاده در سنجش سایر مرام‌های احزاب سیاسی است. او به عنوان نویسنده سوسیال‌دموکرات، مرام احزاب دیگر را به درجات تخطئه می‌کند. و بعضی نکته جویی‌هایی زیرکانه دارد. انتقادهای پراکنده

۱. در حاشیه می‌نویسد: «پرنسیپ نظریات اساسی و ضروریات یک مسلکی را می‌گویند چنانچه توحید، نبوت، نماز و روزه از پرنسیپ‌های دین اسلام می‌باشند».

او را که جهتی واحد دارند یکجا می‌آوریم. همینکه در مملکتی «استبداد برمی‌آید» شود... تمام صنوف ملی در سایه حریت و آزادی است - به فکر تشکیل پارتی‌های سیاسی سعی می‌کند که حکومت و زمام قانون‌نگذاری به حقیقت همان «نمایندگان» طبقات سابق را قانوناً مسجل گردانند. توفیق هم حاصل اساسی» اغلب ممالک «امتیازات مخصوصه از آن حقوق محروم می‌دارد». حتی در «مونتسکیو» در نظر داشته گذشته و اصول دموکراسی بکلی از قید اعیانیت و ممتازی مالیه در انتخابات معمول بوده، و سنا که محال باشد». و از همین جهت «پارتی‌های دموکراسی» جمهوری فرانس را به بهترین اساسی که جامعه جماعت گردد، مبدل نمایند».

در انگلیس نیز «پارتی کنسرواتر، آمالش لردیزم انگلستان است، اسم اصلی مبدل می‌کند. و ایرلندی‌ها را که مساوات اتونومی - مختاریت داخلی، برای ایرلند در روسیه هم که مجلس دوما «در سایر بوجود آمده فرقه‌های مختلف تشکیل یافته‌اند» انتظامات اساسی»؛ «اعتدالیون دست راست یا «میان‌روها». از افراد ملت به دوما نام می‌نمایند و منضیان و محبوسین سیاسی عفو عمومی مطابقت مانند آلا دین، آلکسین سکی، ملیوکوف، و

های آتشین می کردند. دوما تحت تأثیر آنان از حکومت مسی خواست که: «باید مجرمین سیاسی آزاد شوند» و با «قهرمانان آزادی» نباید مثل گناهکاران رفتار کرد. اما دولت کار خود را می کرد و آزادی طلبان را بدار می زد. «استالین» رئیس الوزرای زمانه که حالا هم هست، در جواب «مطالبات اصلاح طلبانه» می گفت: «اول امنیت، بعد اصلاحات». اغلب آن فرقه های میانبر و «دشمن بی امان ملت» بودند. و «مضرتی» را که فرقه های رسمی ارتجاعی نمی توانستند برسانند، اینها به آسانی موفق می گشتند. و اکنون اکثریت در دست همان «میانبرها» است.

در سایر کشورهای اروپا نیز احزاب «آریستوکراسی و طرفداران اعیانیت» ماهیت «محافظت کاری و استبدادی بودن خودشان... و خصومت خود را با ملت مدلل نموده اند.» اینگونه احزاب به «عناوین قریب المضمون و متحد المعنی کار کرده، و اقتدارات را علی رغم دموکرات های اروپا به دست طماع خود گرفته اند.» و قطعه آسیا امروزه در تحت تضییق مسلک کالونی، مستملکه ای آنان به نهایت فشار دچار است.

همان وضع در کشورهای غیر اروپایی هم مصداق دارد:

مصر را بگیریم: «صنوف و مأمورینی که در سایه اداره انگلیس ها... نائل به بعضی امتیازات فائده گردیده اند می بینند که «ملیون، حزب وطنی مصر با يك حرارت و جدیت تام در استخلاص وطن از چنگال خارجه در آمده اند». جماعت اول به ایس معنی هشیاراند که هرگاه «از این حرکت سریع السیر وطن پرستانه جلوگیری نشود، نزدیک است که آمال ملیه مصری ها واقعیت پیدا کند. و به مجرد موفقیت مصری ها، به مقام ممتازة ایشان خلی» خواهد رسید. از این روندیبری اندیشیده، حزب «اصلاحیون» را برپا می کنند. برهان می آورند که: «حزب وطنی در خبط و سهو است. و به این نحوی که با انگلیسیان طرفیت می کنند، سعادت را ناپیل نخواهند شد. لذا بهتر آن است که از مالخولیای آزادی های اساسی و استقلال ملی خودمان صرف نظر

نموده، و به اصلاحات تدریجی انگلیس ها قانع شویم». با این تأویل و تفسیر مقاصد خود را پنهان داشته - «حزب وطنی را انقلابیون» می خوانند. همچنین در هندوستان: «ملیون دموکرات» در آزادی هندوستان می کوشند. «به دستیاری خود انگلیسی ها پارتی به اسم اعتدالیون، و به مقصود حفظ مقامی که در سایه اداره انگلیس دارند» تشکیل یافته است. به گوش مردم هند می خوانند: «نباید به مالخولیای انقلابیون شورش طلب بگرید و به فکر آزادی و استقلال هند بیفتید - زیرا اداره انگلیس های ماهر بهتر از اداره انقلابیون ناقابل می باشد».

خلاصه اینکه: در هر هیأت اجتماعی «طبقات ممتازه ای» هستند که «برای حفظ منافع ملکداری و سرمایه داری خود» می خواهند «روح حاکمیت موجوده استبدادی را که منقلب به حاکمیت ملی می شود به قالب مشروطیت وارد کنند. و بدین واسطه بتوانند مقامی را که در دور سابق داشتند، در عهد جدید هم داشته باشند».

انتقادهای سنجیده رسول زاده بر آن احزاب، مقدمه ای است در تشریح احوال سیاسی ایران به آن دوره، و دفاع از مسلک فرقه دموکرات، و تخطئه مشرب فرقه اعتدالیون. اما باید دانسته شود که آن دفاع و آن ابطال، از نظرگاه مطالعه صرف در عقاید و آرای سیاسی توجیه بردارند، و گسرنه در دایره عمل، کارنامه فرقه دموکرات در تناسب با مرانامه اش کیفیت دیگری دارد. حتی خواهیم دید که در بعضی مسائل مهم، نمایندگان اعتدالی روش قاطع تر و مرقی تری در مجلس پیش گرفتند. به هر حال سخن بر سر رساله رسول زاده است. وضع ایران را در تحول تاریخ و در مقام روشنفکری می سنجد:

اما «وطن عزیز ما ایران نیز از آنجایی که قسمتی می باشد از دنیا، بالطبع تابع جریان عمومی عالم بوده محکوم اقتضائات قانون تکامل می باشد. آن راهی را که ملل متمدنه عالم گذشته اند، ما هم خواهیم گذشت.

استبداد ایران... عمر خود را به اتمام رسانید، و انقلاب خونین سنوات اخیر مشروطیت را پایدار نمود. حکومت طبقه‌ای دارد به حکومت ملی مبدل می‌شود... بالطبع در دور مشروطیت خود نیز ایران آن مراحل را که ملل دیگر گذشته و می‌گذرانند - خواهد طی کرد».

در دوره يك ساله «مشروطیت صغیر» طبقه اعیان و اشراف با مشروطیت به مقابله برخاستند - با معاونت روسیان که «منافع دولت» آنان با «منافع مستبدین توأم بود» پارلمان را به توپ بستند. خواستند «افکار حریت و آمال مشروطیت را در سیلاب خون شهدای راه آزادی مغروق نمایند. غافل از اینکه مشعل افکار احرارانه قابل اطفاء نیست». در جنگ میان آزادی و استبداد آزادی پیروز گشت. و واضح شد «عدم پایداری اساس پوسیده استبداد و فتودالیزم اداره سابقه».

اینک از برکت این آزادی هستی بخش، فرقه‌های سیاسی پدید می‌آیند. به حقیقت همان «مبارزه حیات» میان اصنافی که صاحب همه چیز اند و آنان که از همه چیز بی نصیب اند - احزاب سیاسی «مختلف المسلك» می - آفرید، می‌خواهد ترقی پرور و مشروطه خواه باشند، می‌خواهد حافظ «حقوق غاصبه صنوف ممتازه». اما «نویسنده... آنقدر از ارتجاع خونین خوف ندارد که از تشکیل يك پارتی محافظه کاری که در پس پرده مشروطیت، مقاصد استبدادی را ترویج بدهد. هراس و احتیاط او از همان بابت است که نکند فرقه «اجتماعیون اعتدالیون» هم از نوع «پارتی محافظه کاران» باشد.

می‌نویسد: ما از این جهت در شبهه هستیم که لفظ «اعتدال» از الفاظ «ستار العیوبی» است که همه جا زیر سرپوش میانه روی «مقاصد و خیمی را پنهان کرده». پیشتر نمونه‌هایی از اینگونه فرقه‌های اعتدالی در آسیا و اروپا را شناختیم که خواسته‌اند «خلاف منافع اکثریت قصدی را» با «جلدی بصیرت پوش و اسمی سامعه فریب» پیش ببرند. البته از جانب فرقه اعتدالیون

به ما اطمینان داده‌اند که: مؤسسان این جمعیت «هرگز مقاصد محافظت کارانه ندارد» و کسانی در آن عضویت دارند که «در عهد مشروطه اول از اجله ملتیان و به قول او از اولین نمرة شورشیان بوده، عدوی تشخصات و طبقات ممتازه بوده‌اند». اما «بهترین معرفی يك فرقه حرکات اوست». از «تجزیه و تحایل» اعمال و مرامنامه آن تردیدی نمانده که این فرقه به منظور «انتریک مخصوصی» تشکیل یافته، یعنی «محافظت منافع طبقات ممتازه ایران که تا حال تمام اقتدارات و ثروت ملی را به کیف رانی خود صرف نموده، و وطن بلادیده ما را به این حال پر ملال در آورده‌اند».

به دنبال آن «دستور مسلکی فرقه اجتماعیون اعتدالیون» را به انتقاد می‌کشد، انتقادی تحلیلی و اصولی آمیخته با بیانی نیشدار که حکایتگر بربرد حزبی است. آنچه برای ما اعتبار و اهمیت دارد همان شناخت وجهه نظر نویسنده است:

نام این فرقه به خودی خود «خدعه طبقه ممتازه ایرانی» است. چرا؟ برای اینکه «دو مسلك متضادی را یکجا جمع می‌نماید». مبتکران این فرقه با اختراع خود «برای عالم تمدن يك مذهب تازه سیاسی ارمغان آورده‌اند». توضیح آنکه: ترجمه تحت‌اللفظی لغت «اعتدالی» به زبان فرانسه «مُدَره» است. اما چنانکه پیشتر توجیه گردید «هویت اصلی و معنی ذاتی» آن لغت «محافظه کاری» یا «کنسرواتور» بودن است. و «محافظه کاری مسلکی است که رسومات و عادات کهنه را محافظه می‌کند و از تجدد هراسان است». از طرف دیگر چنانکه قبلاً دانسته شد لفظ «اجتماعیون» ترجمه «سوسیالیست» است، همچنانکه «سوسیالیسم» را «اجتماعیت» می‌گوئیم. حال اگر ترکیب دو لفظ «اجتماعیون اعتدالیون» را به زبان فرانسه برگردانند «ترکیبی می‌شود که تمام سیاسیون را به‌خنده و یا به تحیر می‌آورد». یعنی اگر به مشاهیر

«لیدر» های سوسیالیسم جهان مانند کائوتسکی^۱، و بلخانوف^۲ بگویند که: ایرانیان «تجددپیمان» به کشف تازه‌ای در فلسفه سوسیالیسم توفیق یافته، حزبی به نام «سوسیالیست-کنسرواتور» یا «سوسیالیست-مدره» ساخته‌اند به شگفتی خواهند افتاد. زیرا تا به حال «اجتماعیون-عامیون» و «اجتماعیون-انقلابیون» شنیده بودند، ولی «اجتماعیون-اعتدالیون» هیچگاه شنیده بودند. نکند این هم نمونه دیگری باشد از همان «فانتری مذهب تراشی» ایرانیان. اما راجع به مرانامه این «اجتماعیون نوظهور» این سؤالات پیش می‌آیند:

آیا «نظریات فلسفی‌شان همان است که اجتماعیون ملل متمدنه دارند که ذکرش گذشت»؟ آیا «برخلاف سرمایه‌داری ایران مبارزه می‌کنند و حاکمیت را می‌خواهند به دست پرولتاری ایران بدهند»؟ آیا «راضی می‌شوند که اراضی شخصی ضبط و در میان زارعین تقسیم شود و قوانین مملکتی را کارگران این آب و خاک تدوین نمایند»؟ آیا «نسوان ایران را می‌خواهند از زیر پرده چادر شب سیاه بیرون آورده، در صندلی‌های مجلس دارالشورای ملی جا بدهند».

در جواب بگوییم: اول اینکه: «در ایران سرمایه‌داری اروپا و آمریکا را نداریم تا اینکه سوسیالیست شده برضد او کار کنیم. و چون سرمایه سرمایه‌داری را نداریم، پرولتاری هم نیست. و در فکر حاکمیت یک صنف غیر موجود افتادن هم غیر ممکن است. گذشته از اینها، ما می‌بینیم که اینها با فئودال‌ها، خان‌ها و ملاکین که از سرمایه‌دار به درجاتی در نظریات ترقی پرورانه - پایین‌تر می‌باشند، اتحاد و اتفاق دارند. در حالی که مشروطیت با

۱. K. J. Kautsky (۱۸۵۸ - ۱۹۳۸) نویسنده سوسیال دموکرات آلمانی که زمانی منشی مخصوص فردریک انگلس بود. در قسمت دوم کتاب از اوصحبت داشته‌ایم.
 ۲. G. V. Plekhanov (۱۸۵۷ - ۱۹۱۸) مفکر سیاسی و لیدر نهضت سوسیال دموکراسی روسیه .

موجودیت فئودالیزم و خان‌خانی هرگز قابل ائتلاف نیست. و درجایی که تتمه فئودالیزم موجود است، تاریخ به ما نشان می‌دهد که سوسیالیست‌ها با سرمایه‌داران بورژواها یکی بوده برضد آنان جنگیده‌اند. زیرا برای اینکه زمینه مستعدی برای تبلیغات مقاصد سوسیالیستی مهیا شود - حاکمیت اصول سرمایه‌داری از ملزومات بشمار است. در مملکتی که سرمایه‌داری نیست در مملکتی که عمله و کارگر کارخانجات مفقود است، در مملکتی که هنوز به معیشت قرون وسطی روزگار می‌گذرانند، در مملکتی مثل ایران سوسیالیسم یک خیالی است بی حقیقت».

آن قطعه از درخشان‌ترین قطعات رساله رسول زاده است. نتیجه‌گیری او این است که نه فقط «اجتماعیون» ما از روی «خط حرکت‌شان می‌دانیم که نزدیک به این عوالم نیستند و نمی‌توانند باشند» - بلکه آن فرقه «در کمال دوری از حقایق اجتماعیت» تشکیل یافته است. و چگونه ممکن است که «دارندگان املاک زیاد و صاحبان رعایای غیر آزاد، خود را اجتماعیون بنامند»؟

انتقاد عالی و مهم دیگر نویسنده اینکه: اجتماعیون ما ندای اتحاد ملت را داده که «در پرتو نور معرفت و آزادی» رفع اختلاف کنند و متفق گردند. اما «ما هرگز گمان نداریم که حریت سیاسی راقوت اکسیری باشد که بتواند تضاد منافع اقتصادی و اجتماعی را از میان برداشته، و تمام ملت را به یک پارتی متحدی منقلب کند». انگلیس که از عمر پارلمانش چند صد سال می‌گذرد «نتوانسته است که متحد به یک پارتی شود». فرانسه که «آزادی و انقلاب را تمام ملل اروپا از آن سرمشق گرفته‌اند، دارای فرق مختلف سیاسی می‌باشد. و هر جا که آزادی هست، و هر جا که می‌توانند آزادانه تبادل افکار نمایند - همانجا اختلاف آراء موجود [است]. و از اولین روز آزادی اساس پارتی های سیاسی ضد همدیگر گذاشته می‌شود... آیا هیچ مرانامه پارتی سیاسی می‌تواند که یک ملت مختلف‌الصنف و الطبقه را متحد و متفق گردانند؟... یک مسلمان برزگر هرگز نمی‌تواند که با یک ملاک مسلم مبارزه اقتصادی و سیاسی

نداشته باشد، و بتواند فقط به واسطه تضرع و نیاز خود را از تزییقات حرص و آرزوی انتهای آن خلاصی دهد. در صورتیکه محتاج به قانونی نشود که حقوق بزرگ را تأمین نموده از تجاوزات نامشروع محفوظ بدارد... اتحاد و اتفاق نظریات متضاده سیاسی و اجتماعی را هرگز نمی‌شود از میان برداشت، گرچه اتحاد معنوی روحانیت اسلامی هم شامل حالشان گردد».

از توضیحش برمی‌آید که آن «اتحاد معنوی روحانیت را به جد نگفته: اگر یکی ادعا کرد که مسلمانان «از همه حیث - چه از جهت سیاسی، و چه از جهت اجتماعی و اقتصادی متحد و متفق اند - آیا حرف بی‌هوده نگفته است؟» صرف نظر از تاریخ ملل دیگر - در عرض همین سه چهار سال انقلاب مشروطه جماعت «استبدادیان» و «مشروطه پرستان» مگر هر دو مسلمان نبودند؟ مگر آنکه فتوا به مشروطیت می‌داد، و آنکه به مقاومت با مشروطیت برمی‌خاست، هر دو «به اسم اسلام» عمل نمی‌کردند؟ این مسأله نزد متفکران سیاسی شکل دیگری دارد. بدین معنی که «دعوی استبداد و مشروطه یک دعوی حقوقی» است. در هر «هیأت اجتماعی معلومه بشری» صنوف مختلفی هستند: برخی مقتدر و متنعم و متجاوز به حقوق دیگران، و بقیه ستمدیده و محروم. حالا طبقه دوم «به حس آمده می‌خواهد... حقوق مشروعه خود را محفوظ و مسترد دارد... تحت تأثیر همین مبارزه حیات پارتی‌های سیاسی مختلف المسلک» به وجود می‌آیند. «معنویت و قدسیت اسلامی» حل این معما را نمی‌کند، و اتحاد برقرار نمی‌سازد. به حقیقت، هیچ تأویل و توجیه اسلامی را درباره سوسیالیسم نمی‌پذیرد؛ در فلسفه اجتماعی او حکمت مابعد طبیعی راه ندارد.

نکته دیگر اینکه: آیا اجتماعيون ما مانند سوسیالیست‌های جهان - از نقید به مسأله «ملیت» تهاشی دارند، و معتقد به «نظریه بین‌الملل» هستند یا نه؟ یا اینکه «به چه اندازه بین‌الملل و به چه درجه‌ای حریت پروراند؟» و این قضیه را به ماخذ کدام «فلسفه اقتصادی و یا طبیعی حل می‌کنند؟» این قضیه‌ای است «غیرمتنازع فیه. و حتی تمام دیموکرات‌ها و بعضی آریستوکرات‌ها هم

شريك این مسأله می‌باشند و اختلافی در میان ندارند». ولی اجتماعيون ایران که در دستور مسلکی‌شان خود را «پیرويك دین و معتقدین يك آیین» اعلام نموده‌اند - بالطبع منکر نظریه بین‌المللی و شناختن تساوی حقوق غیرمسلمانان می‌باشند. و حال آنکه جمعی از فدائیان راه آزادی از همان ملل متنوعه بوده‌اند و «تاریخ انقلاب ایران که هنوز در جریان است» از خون آنان گلگون است. اصول هفت گانه فرقه اجتماعيون اعتدالیون را به عنوان «مرانامه ناقص» که حاوی الفاظ گنگ «آلاستیکی» است، طرد می‌کند. همانطور که «آلاستیک» را به هر شکلی می‌توان در آورد - «الفاظ آلاستیکی» نیز «معنای معینی نداشته تأویلات بی‌انتهای دارد». حزب مزبور از قبیل «همان انجمن‌های بی‌مسلک بی‌مرانامه سابق می‌باشد». و لغت «اجتماعيون» که در اسم آن آمده لفظی است «بی‌حقیقت و بی‌معنی».

در مقابل مرانامه اعتدالیون، رسول‌زاده پاره‌ای مواد فرقه دموکرات ایران را به اختصار می‌آورد. این مواد سیاست کلی این حزب را در مسائل اقتصادی خاصه قضیه ارباب و رعیت - روشن و مشخص می‌دارد. (بحث آن خواهد آمد). و می‌افزاید که: به نظر اهل «اعتدال» آنان که مخالف ایشان هستند «گویا آنارشیزم و انقلابی می‌باشند و می‌خواهند در مملکت آسایش برقرار نباشد». به تعبیر دیگر به هیأتی که «فلسفاً طرفدار تکامل و قواعد دموکراسی» بوده و «عامیون بودن» خود را اعلام دارند - نام «انقلابيون» نهند. فرقه دموکرات ایران مدافع «منافع يك صنف و طبقه مخصوص ممتازه نبوده» بلکه معتقد به «حقوق اکثریت» و اصول «پالماناتاریزم» است. به مرانامه آن ارجاع می‌دهد.

مرانامه فرقه دموکرات ایران موضوع رساله «اصول دموکراسی» به قلم «یک نفر دموکرات» است. این جزوه که ظاهراً در ۱۳۲۸ منتشر شده، از نظر تفکر سیاسی به پایه رساله رسول‌زاده نمی‌رسد، بلکه در معنی درخور قیاس

با آن نیست. به حقیقت لایحه دفاعی است درمراهم آن فرقه آمیخته به مصلحت اندیشی سیاسی و آرایش حزبی.

می بینیم حزبی با مشرب دموکراسی اجتماعی در پی توجیه شرعی مسلک خود بر می آید، به اخبار و احادیث تکیه می جوید. و بالاخره اعلام می کند: اساس مسلک فرقه دموکرات «موافق روح مساوات اسلامی است.» به علاوه از آنجا که فعالیت سیاسی اش ستیزگی طبقه حاکم و ملاکان و توانگران را برانگیخته بود - برای اینکه از حدت این کشمکش و تعارض اجتماعی به ظاهر بکاهد، تأویل های ناموجهی را روا می دارد. یکجا گوید: «اینکه گفته می شود این فرقه حامی رنجبر و ضعفا است، مقصود این نیست که بر ضد ثروت و غنا یا اغنیا است. بلکه مقصود... این است که حقوق ازدست رفته ضعفا را باز ستاند و رنجبر را از فشار بندگی مقتدرین و ذلت خلاص نماید - نه اینکه اغنیا را فقیر کند، بلکه ضعفا را هم به ثروت و غنا و راحت برساند.» جای دیگری آورد: آنچه در مرانامه ذکر رفته «آمال و مقاصدی است که به تدریج باید به طرف آن مقاصد رفت، تا هر وقت به هر مقدار از آن مواد بتوانیم نائل شویم. مقصود این نیست که امروز حتماً تمام مواد آن به موقع اجرا باید گذارده شود... هر کس غیر این را به فرقه دموکرات نسبت داده... از روی عداوت و اشراف پرستی اینرا ساخته» است.

در اهمیت حزب سیاسی می نویسد: «وجود فرق سیاسی برای استحکام امر مشروطیت و تنویر اذهان و مذاکرات در مصالح مملکت است... کسانی که موجودیت فرق را برای مملکت مضر می دانند، در حقیقت مشروطیت را برای آن مملکت نافع نمی بینند. زیرا مشروطیت همان عبارت از حکومت فرق سیاسی است.» گرچه آن عبارت تعریف حزب را بدست نمی دهد، و جمله اولش هم نارساست، بر روی هم به مفهوم حزب در حکومت دموکراسی نزدیک است. مفهوم حزب در نظام سیاسی یک حزبی و چند حزبی، از ریشه متفاوت است و وجه مشترکی ندارد. از اینرو حکومت احزاب را تنها در

ارتباط با ماهیت دولت ها می توان شناخت. اگر بپذیریم که حزب تشکل نیروی اجتماعی است با موضع و هدف سیاسی معین، و با مسئولیت مشخص در انتخاب زمامداران - در این صورت باید قبول کنیم که مشروطیت یعنی حکومت حزب اکثریت.

مطالب رساله اصول دموکراسی را به دو بخش می شود تقسیم کرد: یکی در قواعد کلی حکومت مشروطه، قواعدی که در آثار نویسندگان سیاسی ایران بهتر و کامل تر تشریح گردیده اند، و اغلب آنها در قانون اساسی هم گنجانده شده. بخش دوم شامل برخی از اصول دموکراسی اجتماعی است، و ارزش آن رساله به همین جنبه آن است.

بخش اول را به کوتاهی می گذرانیم: «مشروطیت در مقابل مطلقیت سلطنت است.» یعنی سلطنت «مختار در امور مردم نبوده، حدود و اختیارات آن همان باشد که ملت عموماً و متساویاً حکومت دارند، به او داده اند.» مجلس شورای ملی تنها مقام قانونگذار است. فرقه دموکرات «منکر مجلس سناست.» چرا؟ برای اینکه: تخصیص دادن مجلس دیگر و دادن حق انتخاب «به یک جمعی که اسم اعیان یا اشراف بر خود بسته است غیر ظلم و ضایع کردن حقوق دیگران نیست. اسلام اعیان ندارد، چگونه مجلس اعیان تواند داشت.»

دانستنی است که رئیس فرقه دموکرات در این زمان در مجلس (سید حسن تقی زاده) همان معنی را تکرار کرد و فکر تأسیس مجلس سنا را باطل شمرد. ضمن خطابه خود برهان آورد: مجلس سنا «اسباب لنگی کارها می شود» و نمایندگان ملت تشکیل آنرا «صلاح نمی دانند» اگرچه قانون اساسی وجود آنرا تأیید کرده باشد. اما قریب چهل سال بعد که به مقام «سناتور انتصابی» رسید و برمسند ریاست مجلس سنا نشست، به شخص او ثابت شد که فکر

مجلس سنا ابدأ باطل نبوده بلکه خوب هم بوده است. باز گردیم به رساله اصول دموکراسی: قوای مملکت را سه قوه مقننه، اجرائیه و قضائیه می سازند. وزیران در برابر مجلس مسئول هستند و باید از میان نمایندگان مجلس انتخاب شوند، زیرا مورد اعتماد نمایندگان و اکثریت ملت خواهند بود. وکیل مجلسی که به وزارت می رسد «صندلی و کالت» او همچنان محفوظ خواهد بود تا هر گاه از وزارت استعفا داد «بتواند در مجلس دفاع از حقوق موکلین خود بنماید». تساوی همه افراد ملت در مقابل قانون «بدون فرق نژاد، مذهب، ملیت» از اصول عدالت است. آزادی کلام، مطبوعات، اجتماعات و تشکیل جمعیت از حقوق افراد است و «آزادی همه ملت در یک امر مستلزم این است [که] آزادی کسی مضر و منافی آزادی دیگری نباشد والا آزادی عمومی نمی شود».

آن اصول در دموکراسی سیاسی شناخته شده اند. همچنین به «انفکاک» کامل قوه سیاسیه از قوه روحانیه یعنی «مداخله نکردن هر یک از این دو قوه در وظایف مختصه دیگری» تأکید گرفته است. می نویسد: این ماده «مهمتر و بهترین مواد این مرانامه و برای حفظ احترام مقام روحانیت و حفظ انتظام مملکت و راحت ملت لازم ترین امور است». و کسانی هستند که «از روی جهالت یا عداوت» از آن اصل معتبر «توجیهاات خود سرانه کرده و علت اعتراض» به فرقه دموکرات قرار داده اند. مسأله این است که سیاست و روحانیت از یکدیگر جداست - و اینکه گروهی محض «عیش بی زحمت» به لباس روحانیت در آمده «بدون علم و صحت عمل و استحقاق و بدون دیانت و حسن اخلاق» دخالت در اداره مملکت نمایند، مطرود است. بیان مزبور از یک سو نمودار برخورد سیاست عرفی و قوه روحانی است که در مجلس دوم به حدت رسید. و از سوی دیگر نشانه اعتراض سخت عنصر روحانی قدرت طلب به مرام فرقه دموکرات می باشد. آن تصادم تند به ترور سید عبدالله بهبهانی (۱۳۲۸) انجامید که توضیحی درباره آن خواهیم داد.

تأثیر تفکر سوسیال دموکراسی محسوس است: در ماهیت اختلاف عقا می کند: «غالباً اختلاف نظریات مبنی کسی که از طبقه رنجبر است... آمالی را مدافعه می کند. از صدمات وارده به دست و پا متأثر گردیده، و وجدان او طاف فراهم آورد... از صدمات و لطمات «جماعت مقتدرین» در نعمت و راحت اول را «می ربنوده و خود آنها را در ته صدد بوده اند که «راه اطلاع و خلاصی» حال اگر کسی «به منافع و مصالح» رعایا اقتدار مقتدرین بر می خورد» و این طبقه بود. در واقع «این دو اختلاف نظر» بوده. نهایت اینکه فرقه رنج کش، آزر کرده یکسره به فنایش می کشانند. و می کرده» است. چنان اختلاف نظری وجود آن ممکن نیست مگر به استبداد ممکن نیست.

آن بیان مقدماتی است در فرض دموکرات «حامی رنجبر و ضعفا» است سوسیالیسم می کند: دموکرات معتقد خود ببرد. یعنی «رنج به کسی، گنج کلمه «حق» را همه تصدیق کنند. اما و هر خون ریخته و هر خرابی و انقراض ربوبیت برای ضدیت با این کلمه حق

انکار این حق
ها اموال بر
از اص

ورعیت است

کار و دسترنج

۰۱»

«معامله دولت

خواهد بود

دسترنج زار

تساوی همه

عمال دولت

در خارجه گری

۰۲»

رعایا غیر از

مجازات خد

غیر مشروع

به خرد آقا آشر

تعارف بدهم

۰۳»

ملکيه ومدنه

که مالک و

حق ندارد.

اهل يك م

دومتساویاً

آنها نمی تو

قرض بدهد تا بتواند املاک اربابان را بخرند.

بدین ترتیب ارلاً زارع مالک می گردد و فلاحات مملکت ترقی می نماید. ثانیاً ملاکین به تجربه خواهند دانست که هرگاه سرمایه خود را در شرکت‌ها و تأسیس کارخانجات و راه آهن‌ها صرف کنند، نفع آنها زیاده‌تر است. این نیز مایه پیشرفت عمومی خواهد گردید.

در «اصول اقتصادی»، فرقه دموکرات اصل دولتی بودن و عمومی بودن منابع طبیعی را اعلام می‌دارد: «رودخانه‌ها و جنگل‌ها و چسراگاه‌های عمومی و معادن باید متعلق به دولت باشد». (از نظر فلسفه سوسیالیسم اصطلاح عمومی بودن دقیق‌تر از هر اصطلاح دیگر معادل آن است). از آنجا که منابع طبیعی مزبور ملک مخصوص کسی نیست و برای انتفاع عموم ملت مقرر است باید متعلق به دولت باشد که آنها را اداره کرده، به ترتیب و نظم معین عموم از آنها انتفاع ببرند... و نگذارد که سرخود و بی‌اداره مقتدرین تصرفات کرده، ضعیفان را ممنوع دارند. تا به حال هر کس در آن منابع «به‌هرج و مرج تصرفات کرده»، ملت نفعی نبرده، و اهل قدرت «به‌یک نحو دخل به‌غلط می‌برند».

از پیشنهادهای اصلاح اقتصادی «مرجع و مقدم» بودن مالیات مستقیم بر مالیات غیر مستقیم است. اما مالیات غیر مستقیمی که «برای ترقی و توسعه صنایع داخله ضروری است محفوظ خواهد بود». مالیات مستقیم به‌مأخذ «مالیات بر روی عایدات» به‌عدالت و مراعات حال «کسبه، دهاتی‌ها، کارگران نزدیک‌تر است» و سبب آبادی مملکت خواهد بود. ولی این نقشه برخلاف میل «خونخوران و مفت‌خوران و شمشیر تکفیر کشان است». دلیل آن واضح است: «امراء، وزراء، اعیان ساختگی، رؤسای ایلات، علماء، ملاکین» با عایدی هنگفت سالیانه «یک‌پول به دولت» نداده، بلکه دستی‌هم می‌گیرند. فرقه دموکرات که می‌خواهد در این وضع تبدیلی بعمل آورد - اصناف و طبقات مذکور را «دشمن دموکرات‌ها ساخته... تحریک بر تهمت و دشنام» می‌نماید.

همه موقوفات باید «تحت نظارت و اداره دولت بوده، عایدات موقوفات عمومی صرف معارف» گردد. البته این هم مغایر دلخواه «وقف خوران و مفت‌بران» است؛ هزار وجه تراشیده و افتراها خواهند بست. دیگر اینکه «امتیاز و انحصار در اموری که سبب ارتزاق عموم است (مانند انحصار حمل غله یا ناوایی و قصابی) باید ممنوع گردد. همچنین رسم «مال بگیری» که مقتدرین هنگام سفر اسب و استر و شتر هر چارپادار را به‌زور گرفته مفت سوار می‌شوند - ظلم است و باید برافند. به‌علاوه «بیگاری» که رعیت بینوا را از خانه و کار آواره کرده «بدون مزد و نان به‌عملگی» به کار و ا می‌دارند - باید منسوخ گردد.

از قوانین کارگری چند اصل اعلام گردیده: شناختن «آزادی تعطیل». از آنجا که در پاره‌ای ممالک حق دست از کار کشیدن از کارگران سلب شده نمی‌توانند «به‌واسطه تعطیل تقاضای زیادی مزیدیا کم شدن مدت کار را بنمایند مقتدرین و سرمایه‌داران به‌این خیال نیفتند که در ایران هم این حق مشروع را از کارگران سلب کنند». اصل دیگر «محدود بودن مدت عمل در شبانه روز منتهی به ده ساعت» است. هشت ساعت کار کافی است، تا ده ساعت هم ممکن است. بیش از این «حتماً باید ممنوع باشد» و گرنه برای حفظ‌الصحه مضر است و مزدور بیچاره به سایر کارهای زندگی خودش نمی‌رسد. به‌علاوه «کار و مزدوری برای بچه‌ای که به چهارده سال نرسیده باشد» ممنوع است. «مواظبت به لوازم عمل و حفظ‌الصحه کارخانجات» امری است ضروری. مقصود این‌که دولت مراقبت نماید که گاری شکسته مسافر سوار نکند؛ چوب بست بنایی محکم باشد؛ طناب مکنسی استحکام داشته باشد؛ و وضع کارگاه‌ها و کارخانه‌ها قسمی باشد که کارگران و مزدوران از ناخوشی مسری مصون بمانند. هفته‌ای یکروز هم «استراحت عمومی و اجباری» برای همه افراد مقرر گردد. چنانکه دولت روس نیز اخیراً در «قانون عمومی» مقرر داشته که اسلامیان هم یکروز را تعطیل کنند.

برای

«تربیت»

دست

را رس

چادر

اجتما

دموک

جمعی

آن اص

زمان

بر آن

گستر

۱۰۰

همین

سوس

نظرت

آن و

زارع

ه

تیر

دولوس

(نقل از

یک ماد

مراومه

کارنامه فرقه دموکرات ایران

در شناخت کارنامه فرقه دموکرات ایران لازم است محیط سیاسی که آن حزب در آن بار آمد و به فعالیت پرداخت بشناسیم. بدین منظور کمی به گذشته بازمی‌گردیم، و به همکاری احزاب سوسیال‌دموکرات با جبهه انقلابی ایران در دوره استبداد صغیر توجه می‌دهیم. در این برداشت کلی، مثل همیشه، با وقایع نگاری و ذکر مطالب پیش‌با افتاده کاری نداریم. علاقه ما به جریان‌های تاریخی است و به نکته‌های مهمی که کمتر شناخته شده یا هیچ شناخته نشده‌اند. کیفیت ارتباط جمعیت‌های اجتماعیون‌عامیون ایران را با کمیته ایرانی فرقه سوسیال‌دموکرات یاد کوبه پیشتر بدست دادیم. آن همبستگی معنوی مقدمه همکاری عملی را به دوره بعد فراهم گردانید. یعنی پس از بمباران مجلس و برافتادن حکومت ملی - و به دنبال جنبش‌های انقلابی آذربایجان و گیلان - اشتراك مساعی میان ملیون ایران و احزاب سوسیال‌دموکرات قفقاز جلوه‌ای متحقق یافت. آن احزاب عبارت بودند از سوسیال‌دموکراتان مسلمان و گرجی و ارمنی. نظر «تریا» گزارشگر سوسیال‌دموکرات را در شرحی که از تبریز به کنگره حزب سوسیال‌دموکرات قفقاز فرستاده، به تأیید می‌آوریم که: انقلابیان قفقاز در وقایع نهضت مشروطیت از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷

www.tabarestan.info
تبرستان

(بلاک)

در آذ

ایراد

فعال

کود

گردید

به باد-

تحت

دوما

پارلما

اخطار

دموک

بر آن

مشترک

شورشر

رای بر

به صورت

۱. تردید

داشته اند

(نوشته)

شمسی

۲. انگ

این خود نکته ظریفی است که دولت روس نخست در پی توافق جویی با حکومت انقلابی تبریز بود. اگر با ستارخان کنار نیامدند از این بابت بود که از نظر گاه سیاست روس، رابطه مستقیم آن دولت با ستارخان «مورد اقبال انقلابیان روس واقع می‌گشت، و این در قفقاز اثری نامطلوب می‌بخشید.»^۱ آن سخن ایزولسکی وزیر امور خارجه روس است به سفیر انگلیس. به حقیقت حکومت روس از شناسایی رسمی حکومت انقلابی تبریز پرهیز می‌جست. به علاوه اندیشناک بود که مبادا شورش آذربایجان انعکاس انقلابی در قفقاز داشته باشد، چنانکه سه سال پیش هم نهضت مشروطیت تأثیری همچنان انگیز در قفقاز کرده بود. اما شگفت نیست که به عقیده سفیر فوق‌العاده محمد علی شاه به دربار تزار: انقلاب تبریز «ارتباطی با نهضت آزادیخواهی و مشروطیت ندارد، بلکه آشوبی است که راهزنی به اسم ستارخان به یاری راهزنان قفقازی برپا کرده است.»^۲

با حرکت انقلابی گیلان، انقلاب نه تنها نیرو گرفت، جهش تازه‌ای پیدا کرد با هدفی تازه: برانداختن دولت محمد علی شاه. می‌دانیم شورش تبریز موضع دفاعی بخود گرفته بود، چه رسد به اینکه در فکر گرفتن پایتخت باشد یا عزل محمد علی شاه را بخواهد. این کار را انقلابیان گیلان از عهده برآمدند. حتی چنانکه خواهیم دید انجمن ایالتی تبریز بر آن شد که ملیون را از حرکت به سوی تهران بازدارد. اما فرماندهان حقیقی اردوی ملی (نه سبهدار تنکابنی) آن رأی را طرد کردند. نکته با معنی دیگر اینکه مشارکت اردوی بختیاریان در فتح پایتخت، عکس‌العملی بود در برابر پیشروی مجاهدان گیلانی، ورنه بختیاران نخست قصد آمدن به تهران را نداشتند. بلکه در پی این بودند که فرمانروایی خود را در منطقه اصفهان به دولت مرکزی

۱. انگلیس، نیکلسون به‌گری، پترزبورگ، ۲۷ نوامبر ۱۹۰۸ (۲ ذیحجه ۱۳۲۶).

۲. انگلیس، نیکلسون به‌گری، پترزبورگ، ۲۵ دسامبر ۱۹۰۸ (۱ ذیحجه ۱۳۲۶).

آن سخن سفیر ایران بود به سفیر انگلیس در پترزبورگ.

تحمیل گردانند. به عبارت دیگر سیاست حرکت انقلابی را مجاهدان گیلان تعیین کردند و پیش بردند. حقیقتی که تاریخ‌نویسان به روشنی تمیز نداده‌اند: در ضمن، در اهمیت فعالیت آزادیخواهان ایران در اسلامبول و ارو نباید گزافه گفت. از آن گذشته برای دوسردار فاتح تهران، سپه تنکابنی و سردار اسعد بختیاری، معمولاً اعتباری قائل می‌شوند که مابدان نیستیم؛ هیچکدام اعتقادی به حکومت ملی نداشتند. گاه فراموش می‌کنیم یکی از عناصر اصلی ایدئولوژی مشروطیت، برانداختن نظام شبه فئودال ایرانی و نفی قدرت‌های محلی یعنی حکومت امثال سپهدار و سردار اسعد بدون اینکه به تفصیل پردازیم بگوییم سلسله جنابان جنبش گیلان میرزا کریم خان رشتی و برادرش سردار محیی معز السلطان بودند. آن با سران سوسیال دموکرات قفقاز در بادکوبه ملاقات سری کردند. یاری آن را خواستند. واسطه مذاکرات آقا محمد و کیلالتجار از نمایندگان مج اول بود.^۱ سپس میرزا کریم خان به تفلیس رفت و با رؤسای سوسیال دموکرات گرجستان نیز گفت‌وگو نمود. نقشه منظم انقلابی ریخته شد. دسته مجاهدین از همه عناصر سوسیال دموکرات، مسلمان و گرجی و ارمنی رشت رسیدند. دوتن از نخبگان سوسیال دموکرات هم آمدند: محمد رسول زاده از بادکوبه، سرگوارژونیکیدزه^۲ از تفلیس. رسول زاده را شناسیم. سرگو (که در گیلان به همین اسم خوانده می‌شد) مرد انقلابی‌گر از همکاران لنین بود، و پس از انقلاب وزیر صنایع سنگین شد. به‌علا

۱. راجع به فعالیت‌های سیاسی میرزا کریم خان در دوره تاریخی دیگر، اینجا کار نداریم. بر او ایرادهای اصولی وارد می‌دانند.

۲. این مذاکرات در یکی از حجه‌های کاروانسرای «حاجی حاجی آقا» انجام‌گرفته نگاه کنید به بخش نخستین، ص ۲۳ ح.

یفرم دروشاگیت انقلابی
 مجلس سری از پیش
 در رشت منعقد شد. جبهه م
 گرجی مرکب بودند» بوج
 حزبی را مجاهدین گرجی د
 تک تک از اینجا و آنجا رسا
 با رؤسای انقلاب گیلان بدر
 تن آورده است. به گفته او
 دیگر را هم دیده بود با سیه
 می زدند. باز به گواهی جرج
 به نوشته سالار فاتح:
 سینه خود نصب می کردند.
 انگلیس در تهران راست با
 واسلحه جنگی فراوانی از

۱. یادداشت‌های تاریخی سا
 فاتح کجوری از فرماندهان
 گیلان تا فتح تهران نگاشته،
 نداریم. او و یفرم همراه بود
۲. یادداشت‌های تاریخی س
 مجاهدان مسلمان و گرجی واد
 آن کسان را که دیگران آورد
۳. این روایت میرزا کریم خ
 به هیچ کاری بر نمی آمدند مگر
 شد یکسره به گرجستان بازگ
۴. انگلیس، گزارش جرج -
۵. یادداشت‌های تاریخی -

نباید مبالغه کرد، چنانکه دغلکاری در انتخابات تبریز را صریحاً به میان کشیده‌اند.^۱ دومین دوره مجلس شورای ملی در دوم ذی‌قعدة ۱۳۲۷ آغاز کار نهاد.

در مجلس دو حزب مهم بودند؛ یکی حزب دموکرات که عنوان رسمی اش بنا بر اوراق تعرفه آن که در دست داریم: «فرقه دموکرات ایران» است.^۲ دیگر «فرقه اعتدالیون» که گاه آنرا «فرقه اعتدالیون اجتماعیون» خوانده‌اند. به علاوه حزب «اتفاق و ترقی» هم خالی از اهمیت نبود. عناصر منفرد بیطرفی هم در کار بودند.

دو فرقه اول نظامات صحیح حزبی داشتند، خاصه فرقه دموکرات که تشکیلات آن بر پایه احزاب سوسیال دموکرات یا «اجتماعیون عامیون» بنا گردیده بود. و سلف آن همان فرقه‌های اجتماعیون عامیون ایران بودند که در دوره اول مشروطیت تأسیس یافته بودند. بیشتر گفتیم که حیدرخان و محمد امین رسول‌زاده از ارکان مؤسس فرقه دموکرات بشمار می‌رفتند. اعضای سرشناس کمیته مرکزی آن عبارت بودند از: محمد امین رسول‌زاده، سید حسن تقی‌زاده، سلیمان میرزا اسکندری، میرزا باقر آقای قفقازی (اصلاً آذربایجانی)، میرزا عبدالحسین خان وحید الملک، سید محمد رضا مساوات، میرزا احمد قزوینی عمارلوی، میرزا محمود خان (محمود محمود بعدی) که

گواهی ثقة الاسلام تبریزی روشنگر آن معنی است. درنامه خصوصی که به برادرش نگاشته توضیح می‌دهد که از آن انتخابات تبریز «با چه دسیسه و تقلبات» برگذار شد و چگونه دموکراتان «تقلبات کردند تا قرعه به اسم هواخواهان و همیاران خودشان برآمد». او انتخاب رضا مساوات، رضا دهخوارقانی، حسن تقی‌زاده و محمد نجا را به اسم و رسم ساختگی و مخدوش اعلام کرده است (آثار قلمی ثقة الاسلام، ص ۳۴۴-۵۰۰-۴۹۹).

۲. چند تعرفه عضویت «فرقه دموکرات ایران» به لطف دوست ارجمندم آقای علی شهیدزاده به دست من رسیده است.

ریاست کمیته مرکزی را داشت. رئیس فرقه دموکرات در مجلس تا نیمه رجب ۱۳۲۸ حسن تقی‌زاده بود. در این اوان پس از قتل سید عبدالله بهبهانی مجبور شد از ایران برود. و ریاست فرقه را در مجلس سلیمان میرزا عهده‌دار گشت که بعدها رهبر حزب سوسیالیست ایران شد. حسین آقا (پرویز بعدی) منشی کمیته مرکزی بود. به عقیده محمود محمود در هیأت مجموعی که نام بردیم این کسان: حیدرخان، رسول‌زاده، میرزا باقر آقا و سید مساوات در مسلک و کردار سیاسی خویش «مؤمن حقیقی و صاحب شهامت اخلاقی و صحت عمل بودند.»^۱ از هیأت یکصد و بیست نفری مجلسیان، شمار دموکراتان به بیست و چند تن می‌رسید.

فرقه دموکرات ایران با ایدئولوژی دموکراسی اجتماعی اش، رادیکال‌ترین دسته‌های سیاسی بشمار می‌رفت. اما نه اینکه همه نمایندگان رادیکال منش مجلس، در زمره اعضای آن حزب باشند. به مثل آقا محمد و کیل التجار که به تفکر سوسیال دموکراسی شناخته شده، در جرگه دموکراتان نبود. در فرقه «اتفاق و ترقی» عنصر رادیکال وجود داشت. در جهت مقابل برخی نمایندگان به فرقه دموکرات پیوسته بودند که اساساً

۱. از یادداشت‌های محمود محمود، نگاه کنید به: فکر آزادی... ص ۳۳۴. این هم قابل ذکر است که در فهرست نام «اشخاص فعال مشروطیت» که سید حسن تقی‌زاده آورده نام دو نفر حسین آقا پرویز و میرزا محمد خراسانی نجات را ذکر کرده که با خود او همکاری می‌کردند. (خطابه سید حسن تقی‌زاده، ۱۳۳۸، ص ۱۱۵). هردو از اعضای فرقه دموکرات بودند، و هیچکدام را به تقوای اخلاقی نمی‌شناسیم. حسین پرویز در تاریخ مشروطیت محلی از اعراب ندارد، و به اصطلاح خود تقی‌زاده «آتشیار» بود. میرزا محمد نجات مردک پاچه ورمالیده‌ای بود، از کارچاق‌کنان مجلس، در آن زمان و بعدها از عمال سفارت انگلیس بود، و به تعبیر محمود محمود: معلوم شد «سم» دارد. رأی تقی‌زاده درباره آن دو معتبر نیست جز اینکه با او همکاری می‌کردند. یعنی پادو بودند. او همیشه پادوهایی را به استخدام می‌گرفت که مبلغ او باشند.

گرایش به مسلک دموکراسی اجتم
لیبرال بودند (از جمله حسینقلی خ
است که صورت مذاکرات مجلس
خوب منعکس نمی نماید؛ تفکر اجتم
مجلس، جلوه روشن تری دارد. و
اینکه مجلسیان کمتر تجربه آموخته ب
مشخص است.

فرقه دموکرات را معمولاً «فرقه»
خوانده اند در مقابل فرقه «اعتدالی»
در خورسنجش است؛ نه می شود آنرا
رسولزاده متفکر فرقه دموکرات در
آنرا حـزبی «طرفدار تکامل و قوا
» پارلمنتاریسم « معرفی می نماید. د
جبل المتین نوشته گوید «نه تنها بنده را
بلکه وجود خارجی این اسم بلاسمه
دانم.» جبل المتین توضیح داد: « بن
انقلاب شهرت یافته بودند. ولی قص
همانا حزب احرار بود که تا دیرباز هم
انقلاب فقط مفهوم مان حریت بود. جا
آنرا «سهولفظی» تلقی می نماییم.^۱

در بحث انتزاعی، ایدئولوژی فر

۱ متن نامه سیدحسن تقی زاده به جبل المت
ایران نو، ۱۳ صفر ۱۳۲۹، منتشر شده

خاصی فعالیت حزب را به بستر انقلابی بیندازد. اما چه تناسب اجتماعی و سیاسی میان حیدرخان و حسینقلی خان نواب بود؟ چهارم اینکه فرقه دموکرات آداب «پارلماناریسم» را کاملاً رعایت نمی کرد. اگر جانب اصول پارلمانی را نگاه می داشت، نمی بایستی علیه حکومت حزب اکثریت بکارشکنی برآید و بحران پی در پی سیاسی بوجود آورد. پنجم اینکه اگر پایش می افتاد از روش «ترور» هم روگردان نبود، آن هم نه در جهت ترور انقلابی و برانداختن دشمنان حکومت ملی مشروطه، بلکه به منظور نابود کردن عناصر حزب مخالف و در جهت تمایلات فردی. (شرح آنرا خواهیم شنید). بنابراین ملاحظات - خصلت انقلابی را نمی توان از کارنامه فرقه دموکرات بکلی سترد؛ ادعای رسولزاده در تأکید به «پارلماناریسم» در مورد فرقه دموکرات کاملاً صحیح نیست؛ و نظر تقی زاده هم در موهوم بودن تصور انقلابی همچون جن و «دیو و پری» در واقع پرهیز از حقیقت گویی است.

کارنامه فرقه دموکرات در آغاز مجلس دوم سه جنبه متمایز دارد: مرام اجتماعی؛ موضع پارلمانی؛ فعالیت انقلابی. هر سه جنبه آنرا بطور کلی مورد ارزش یابی قرار می دهیم:

در مشرب اجتماعی فرقه دموکرات به تفصیل سخن گفتیم. از این نظر دنبال کار جمعیت های اجتماعیون عامیون سابق را گرفت؛ به حقیقت از لحاظ عقاید اجتماعی حزبی، الویتی بر اجتماعیون ندارد. اعتبار واقعی آن به نشر فکر دموکراسی اجتماعی و جهت گیری روشنفکرانه آن است. بسا انتشار دو رساله پرمغز و نوشته های پرمایه روزنامه «ایران نو» تفکر دموکراسی ترقی کرد. به علاوه ایران نوعی کهنه پرستی و جهل و ظلمت به پیکاری منظم و دامنه دار دست برد. از این نظر مقام آن بی همتاست. خدمت روزنامه «دهقان» چاپ کرمان را هم نباید نادیده گذاشت. مدیر این روزنامه احمد بهمینیار

استاد ادب کلاسیک، از آزادیخواهان و عضو فرقه دموکرات بود. روزنامه دهقان بامسلك اجتماعی از آزادی و حقوق «رنجبران» و «برزگران» علیه ستمگری اربابان دفاع می کرد.^۱

البته فرقه دموکرات باموضع اجتماعی خود، طبیعتاً ستیزگی طبقات مالکان و برخی روحانیان را برمی انگیزخت. مخالفت اصلاح طلبان میانرو هم با آن تعجبی ندارد. اما مخالفان جدی مشروطیت نسبت به آن کین می ورزیدند. سید محمدطالب الحق از منبر در شهر مشهد ندا می داد: «هر کس صد و هفتاد مرتبه بگوید: اللهم العن الدیمو کرات، خداوند گناهان او را می آمرزد.»^۲

در مقابله جویی با آن جبهه مخالف، فرقه دموکرات بالقوه این توانایی را داشت که در میان طبقات دهقانان و پیشهوران رسوخ کند و نفوذ اجتماعی بدست آورد، به علاوه در پارلمان و در افکار عام پایگاه والایی تحصیل نماید. می توانست در مجلس روش اصولی پیش گیرد، به عنوان حزب اقلیت نقاد اعمال دولت باشد، با عرضه داشتن نقشه های مترقی پشتیبانی عناصر رادیکال

۱. چند مصراع و بیت از منظومه سیاسی منتشر شده در روزنامه دهقان را بدون ترتیب شعری نقل می کنیم: «ای رنجبران هشدارید، بار جور و ستم از شانه خود بردارید، مملکت را به کف مفتخوران مگذارید، حق مشروع گرفتن به خدا سهل بود، آخرای رنجبران آدم و نسل بشرید، تا کی از مفسده مفتخوران بی خبرید، زحمت ورنج شما شد سبب راحتشان، دشمن نوع بشر پیشرو استبداد، وقت آنست که باهم بنمایید و داد، تا از این دشمن خونخوار برآرید دمار» (به نقل: محمد صدرهاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران).

۲. گزارش دقایع مشهد به قلم دکتر احمد خسان، ضمیمه یادداشت های دابینو، سید محمد طالب الحق آخوند استبدادطلبی بود، سابقه کار او را دکتر احمدخان نوشته است. به گفته او: در کمیته فرقه دموکرات در مشهد دوفتر برای کشتن او حاضر بودند. اینکه از کشتن او منصرف گشتند از این بابت بود که در لباس اهل دین بود و سر آن کردند ترور او مایه شورش گشت.

را به سوی خود جلب کند، و به پیش بردن دستورنامه حزبی خود نبرو بخشد. خاصه باید بدانیم که پس از تبدیل سلطنت، محیط افکار عمومی برای برخی اصلاحات کاملاً آماده بود. حتی می‌شنویم که از سران «اجتماعیون‌عامیون» یاد کوبه سفارشی بدین مضمون شده بود که: «مبادا» از انقلابیون حرکتی که نامساعد با اوضاع مملکت و اقتضای وقت باشد، بروز نماید. «بلکه «اغراض شخصی» را بکنار نهند و «شروع به ساختن» کنند که مملکت بیش از این تاب انقلاب ندارد.^۱ یکی از همان سران اجتماعیون‌عامیون (رسول‌زاده) هم در کمیته مرکزی فرقه دموکرات حاضر بود.

اما فرقه دموکرات در همه آن جهات نقشه عملی که بر شمردیم، فرو ماند. حتی به اندازه جمعیت‌های اجتماعیون‌عامیون رشت و انزلی و انجمن عباسی (در دوره مشروطه اول) نتوانست کمکی به جنبش حق‌وق‌طلبی دهقانان بنماید. همچنین برای تعدیل روابط مالک و زارع و افزایش سهم دهقان از محصول زمین، قدمی در مجلس برنداشت. اتفاقاً وقتی که مجلس موضوع اجاره دادن املاک خالصه را به مدت شانزده سال به کمپانی داخلی (باجماعتی از توانگران) مورد رسیدگی قرارداد - فرقه اعتدالیون بود که به مخالفت برآمد. حاجی آقا نماینده اعتدالی ضمن اینکه قضیه فروش املاک را به زارع عنوان کرد گفت: «زندگانی يك مشت رعیت بیچاره» را نمی‌توان به دست کمپانی سپرد. اما رئیس فرقه دموکرات در مجلس عقیده داشت که اگر دولت از عهده اداره املاک دیوانی بر نمی‌آید، خبره فرنگی که «بلدیت

۱. دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۳، ص ۱۱۶. دولت‌آبادی با رؤسای اجتماعیون یادکوبه ملاقات نمود که از خدمت آنان در پیشرفت مشروطیت تشکر کند و هم اینکه «از خیالات آتیۀ ایشان» کسب اطلاع نماید، و درباره بعضی افراد آنان که در تهران بودند صحبت به‌دارد. آن مطلب را از قول آنان آورده است. خاطرات اونکته‌های مهم و خواندنی دارد.

داشته باشد از خارج بیاورد» تا آنها را اداره کند.^۱ سخنی در حقوق مالکیت زارع نگفت؛ گویی در سیاست‌نامه آن فرقه چنین چیزی نیامده بود. توجیه آن حقیقه مشکل است. تضاد دیگر این شیوه سیاسی را بیشتر در قضیه مجلس سنا خواندیم.^۲ مجلس دوم به‌مآخذ قانون اساسی در پی تأسیس آن بود. اما تقی‌زاده با آن پیشنهاد سخت مخالفت ورزید - تا اینکه بعدها به عنوان سناتور «انتصابی» به ریاست همان مجلس رسید! رفتاری که نشانه بی‌اعتقادی است.

بر سیاست فرقه دموکرات در مجلس انتقاد اصولی وارد است. به جای اینکه موضع حزب اقلیت را بگیرد و به مبارزه صحیح پارلمانی برآید خود از عوامل تزلزل سیاسی و سقوط پی‌درپی دولت‌ها بود. اساساً از کاستی‌های عمده مشروطیت ایران همین بود که حکومت حقیقی حزبی بنیان استواری نیافت. و پیشروان فرقه‌ها و گروه‌های پارلمانی در مقام رفع آن نقص بر نیامدند. (بعد هم که نظام حزبی می‌رفت پا بگیرد سیاست به مجرای دیگر افتاد). از کژی‌های آن وضع پارلمانی این بود که کار همه آن فرقه‌ها و گروه‌ها به ائتلاف، بلکه بیشتر به بست و بند سیاسی می‌گذشت. آن ائتلاف‌های بی‌ثبات و بندوبست‌های ناصولی، پایه دولت‌ها را سست می‌گردانید و هیأت‌های دولت را در معرض تغییر پی‌درپی قرار می‌داد. و گساره بحران سیاسی بروز می‌کرد. فرقه دموکرات خود در آن احوال عمومی مسئولیت مستقیم داشت. در جهت قدرت‌طلبی بدین دل‌خوش داشت که اولاً دستگاه نظمی را زیر نفوذ خود بگیرد. ثانیاً در هر هیأت دولتی که تشکیل می‌گردید، یکی دوتن به حمایت آن به وزارت برسند - همچون حسن وثوق‌الدوله که

۱. در این موضوع ضمن بخش سوم توضیح بیشتری دادیم.

۲. نگاه کنید به بخش چهارم.

نخستین بار به پشتیبانی فرقه دموکرات به وزارت نشست. چگونه ممکن است وثوق الدوله نامزد وزارت حزبی بامسلك سوسیال دموکراسی باشد، مطلبی است غریب. فعالیت فرقه دموکرات در مجلس کمتر اصولی بود و بیشتر بی قاعده. شیوه صحیحی پیش نگرفت.

نکته اینجاست که از فرقه دموکرات با امرانامه مترقی و روشنفکرانه اش بیش از این انتظار می رفت. و همان خطا کاری ها به اعتبار آن حزب ضربه زد، خاصه اینکه روش تروریسی را هم در جهت اغراض فردی بکار بست. حتی نوشته اند: «از طرف مرکز اجتماعيون عاميون باد کوبه اشخاصی به تهران آمده، بر عملیات تقی زاده اعتراض می کنند. مخالفین هم قوت گرفته طولی نمی کشد که از نفوذ کلمه این جمع [فرقه دموکرات] کاسته می شود.»^۱ ما دلیلی در تردید صحت این روایت نداریم، به خصوص که نویسنده آن با هر محفل و جرگه سیاسی رابطه داشته است، و در آگاهی هایی که بدست می دهد کمتر اشتباه یافتیم. به هر حال آن روایت تأثیری در نتیجه گیری و ارزش یابی تاریخی ما ندارد.

اما راجع به موضع «انقلابی» فرقه دموکرات:

لازم می آید نظری گذران به جریان سیاسی بیفکنیم: دودستگی و رقابت میان دو سردار فاتح تهران (سپهدار رئیس الوزرا و سردار اسعد وزیر جنگ یا وزیر داخله) ادامه داشت؛ در پارلمان دو فرقه اعتدالی و دموکرات و چند دسته دیگر در کار بودند؛ سردار ملی و سالار ملی هم که از تبریز به پایتخت آمدند و مورد استقبال کم نظیر مردم قرار گرفتند بر آن عوامل سیاسی افزوده شدند؛ جماعت «مجاهدین» هم که اصالت سابق خود را تا اندازه ای از دست

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۳، ص ۱۲۱.

داده بود عنصر سیاسی مؤثری بشمار می رفت؛^۱ سیاست روس و انگلیس هم جای همیشگی خود را داشت. اوضاع عمومی سیاسی حاصل برخورد مجموع آن عوامل بود.

سپهدار و فرقه اعتدالی و مجاهدین معز السلطانی در معنی جبهه واحدی داشتند. به علاوه سید عبدالله بهبهانی، طبقه تاجر بازاری و جمعی از آزادی خواهان سابق، به درجات، با آن جبهه همراه بودند. در مقابل آن فرقه دموکرات و مجاهدین حیدرخانی جبهه متشکلی را می ساختند. و سردار اسعد هم در باطن پشتیبان آنان بود. از آن گذشته دستگاه نظمی معمولاً با دموکراتان پیوند باطنی داشت (در ریاست یفرم خان و سردار انتصار هر دو). فرقه دموکرات در جهت بدست آوردن قدرت بیشتری بر آن شد که ریاست مجاهدین را از معز السلطان رشتی بگیرد و به میرزا علی محمد خان تبریزی که جوان انقلابی پرشوری بود بسپارد. در این نقشه شکست خورد، خاصه که معز السلطان در پیروزی مجاهدین سهم عمده ای داشت و پایگاه اجتماعی اش هم برتر بود.

دو دستگی اعتدالی و دموکرات به کشمکش رسید، کشمکشی که به صف آرای کینه توزانه انجامید. جبهه اعتدالی، دموکراتان را منشأ «فتنه و

۱. «عده مجاهدین» را در این زمان نهصد نفر ثبت کرده اند شامل یک دسته ششصد نفری به سرکردگی سردار محیی معز السلطان رشتی، و دسته سیصد نفری به ریاست حیدرخان. دسته اول با جبهه اعتدالی همکاری می کرد، و دسته دوم به فرقه دموکرات بستگی داشت. هر دو گروه از خزانه دولت مواجب می گرفتند. و در میان هر دو دسته افرادی پیدا می شوند که از مجاهدین اصلی نبودند، بلکه لباس «مجاهدی» بر تن داشتند، و خود را به یکی از دو سردار (سپهدار و سردار اسعد) بسته بودند. (دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۳، ص ۱۲۴). اینرا هم بیفزاییم که مجاهدین گرجی و ارمنی در این زمان نبودند. مجاهدین فعلی یا تفقازی بودند یا ایرانی. مجلس از فعالیت مجاهدین خ سندی نداشت. و این معنی در صورت مذاکرات مجلس منعکس است.

فساد» و عا
چندتن از
هم بر آن ش
که از عامل
کشته شد.
عتدالیون
دموکرات
سید حسن
تصرف دسر
کاری نادر
پارلمانی با
در انجمن
دست چند
آن انجمن
نمایندگان
او وقوای
نکرد. اما
مجلس بی
مجا
اما مضمو
بود، بر ک
استعلا-بی

مجتهد به دست «گروهی فدایی کشته شد، و آن گروه حتی این زحمت را هم به خود ندادند که هویتشان را پنهان دارند. بدون شک آن قتلی است سیاسی، و منظور این بوده حزبی را که می گویند سیدعبدالله از آن طرفداری می کرده است زیر فشار قرار دهند. مسئول آن قتل را فرقه‌ای می‌دانند که تقی زاده یکی از اعضایش هست. کمی پس از ترور بهبهانی، تقی زاده مجبور گشت از ایران برود. آن قتل هیجان زیادی در شهر بوجود آورده است... کشتن میرزا علی محمدخان خسواهرزاده تقی زاده را نیز تلافی کشتن سیدعبدالله تلقی می‌نمایند.» و این کار به دست «جناح دیگر فدائیان» صورت گرفت.^۱

از آن پس تا آخر عمرش تقی زاده کوشیده است که خود را در قضیه ترور بهبهانی (همچون قتل میرزا علی اصغر خان امین السلطان) تبرئه گرداند، و چنین وانمود کند که در آن کار دخالتی نداشته. این است تقریرات او که ضمن مقاله‌ای آمده: «حدس اعتدالیون در اینکه باید قتل مرحوم بهبهانی از طرف دموکرات‌ها باشد، صحیح بود. ولی بعدها معلوم شد که مرتکب قتل .. از افراد روشن و سیاسی حزب نبوده و تا آنجا که محقق است از روی خودسری و رفتار انقلابی و تند خویش بدین کار اقدام نموده» بود.^۲ این سخنان مغالطه آمیز است و دور از حقیقت تاریخی.

هیچ مطلبی پوشیده نمانده بود که «بعدها» معلوم شده باشد، حقیقت را بر سر هر بازار می‌گفتند و شعر هم ساخته بودند. همان زمان در مجلس اعلام گردید که حکم ترور از «مرکز» معینی صادر شده است. نوشته صریح رییس کمیته اجرایی فرقه دموکرات و از یاران یکدل حیدرخان، در این قضیه حجت

۱. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۱ اوت ۱۹۱۰ (۵ شعبان ۱۳۲۸) گزارش وقایع ماهانه. این گزارش نیز در همان مجموعه (ص ۸۲-۸۱ سندنمره ۱۵۹) به طبع رسیده.
۲. یادگاد، سال پنجم، شماره واحد اول و دوم، ص ۵۳.

است و مسأله تمام؛ پر حرفی هم لازم نیست.^۱ اما انعکاس آن حادثه در مجلس درخور توجه است: پس از تعطیل سه روزه به مناسبت ضایعه‌ای که جمهور ملت را «سوگوار و عزادار کرده است» مجلس در دوازدهم رجب منعقد شد. حساجی آقای شیرازی مسأله «ترعیب و تروریست» را مطرح ساخت. محمد اسماعیل کاشف (از هیأت مؤتلفه) گفت: «در کاغذی که از «اتحادیه اصناف» رسیده می‌نویسند: «این کار از یک مرکزی شده است.» دیگر اینکه: حکمی از علمای نجف رسیده است. چرا در اجرای آن مسامحه دارند؟... آنرا ارائه بدهند، ببینیم، عمل کنیم.» میرزا اسدالله خان (از اعتدالیون) که همیشه سنجیده سخن می‌گفت، در بیانات جاندار خود کمتر جای ابهام گذارد: «امروز دیگر تحمل پنهان کردن مطالب را ندارم... پرپر روز در مجلس خصوصی عرض کردم، امروز هم تکرار می‌کنم ملتی که می‌خواهد تحصیل آزادی نماید، اول در هدم جماعتی خونخوار که طرفداران استبداد نامیده می‌شوند، می‌کوشد. پس از موفقیت آن طبیعی است که جماعتی ناراضی تشکیل قوه ارتجاعی می‌نمایند. آنها را هم از میان برمی‌دارد. بالاخره در صورتی که مملکت تصادف با ضعف قوای مالی و حربی نماید، قوه ثالثی پیدا می‌شود که آنرا هرج و مرج می‌نامند. و این دشمن اخیر مدتها تر بوده، مملکت را به سوی اضمحلال می‌برد.» امروزه باید در بر انداختن ریشه این «دشمن ثالث» بکوشیم. «در تاریخی که برای ایران می‌نویسیم خط‌هایی [که] مرتکب شده‌ایم خواهیم گفت.» در مجموعه روزنامه‌های مجلس اول خواندم که: «حکومت هرج و مرج را حرارت ملی

۱. یادداشت محمود محمود را در کتاب فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ضمیمه شماره ۲، ص ۳۳۵-۳۳۴، منتشر کرده‌ایم.

نام می گذاشتند. ^۱ دیگر امروز آن بی ترتیبی را حرارت ملی اسم نمی-گذاریم.» باید علاج این عفريت «مدهش تر از استبداد و ارتجاع» را کرد. یعنی «آن اشخاصی را باید بدست آورد که مأمور می فرستند... رکن بزرگ اسلام را منهدم می کنند که در حقیقت آزادی و حریت از مشاهده ابن فجایع منفعل و شرمنده است... ما همراهی می کنیم تا اعضای مرکز این ارتکابات را بدست آورده، مجازات دهند.» و «بزرگ و کوچک، مشروطه خواه و مستبد بدانند که مملکت ایران را فدای يك نفر ظالم مغرض و خائن نمی کنیم، ولو هر که باشد.» دیگر اینکه «حکمی از مقام ریاست روحانی اسلامی صادر شده، و در مجلس او را مخفی داشته اند... تقاضا می کنم مقرر شود حکم حضرت آیت الله قرائت شود.»

در جلسه دیگر گفت: آنانکه اسباب فساد می شوند «هر کس باشد، خواه وزیر باشد خواه وکیل، هر کس برای این مملکت مضر باشد» باید از میان برداشته شود. چنانکه دیگران هم «در مقابل مشروطیت خودشان هیچکس را نمی شناسند.» سابق بر این می گفتیم «مستبدین نمی گذارند مملکت ما آرام بگیرد». حالا مفسد از جای دیگر است. سعادت ما در بر انداختن این مفسدین است بشرط اینکه نگوییم «این است من، و آن بسته دیگری است. و مثلاً نگویند ما با فلانی در رشت بودیم، آن دیگری در تبریز... ابدأ ملاحظه اینرا نکنند که به سگ و کیلی بستگی دارد، و از او استیضاح خواهند خواست.»

رضا دهخوارقانی از فرقه دموکرات به دفاع جدلی برخاست: می-گیرند: از مراجع اسلامی حکم آمده است که «بعضی هادر مجلس لامذهب اند»

۱. آن اشاره مستقیم به اظهارات تقی زاده است. رئیس مجلس به «هرج و مرج» اعتراض کرده بود، و تقی زاده آنرا به حرارت ملی «تعبیر نموده بود. (هذکرات ص ۳۱۵).

ما « کسی نه عالم است و خود را مجتهد و مفتی می نخواهند گفت: مگر با علم و اطلاع، و آن علم و اطلاع مگر از روی دلیل.» همچنین گناه می شنویم که: «شورش طلب». «بنده این لفظ مفسد را نمی فهمم. هر کس بگوید فلانی مفسد است باید از عهده حریم همچو حکمی همراه نیست و تکذیب می کنم.»

باری، با کشتن سید بهبهانی از اعتبار اجتماعی مجلس و در افکار عام خیلی کاسته شد. دوتن از نمایندگان میرزا اسماعیل نوبری از ایران بیرون شدند. و با در تبریز که محل انتخابشان بود کم لطمه نخورد.

۱. مخبر السلطنه که در این زمان حاکم آذربایجان بود می «در تهران متزلزل شده به تبریز آمد. انجمن [ایالتی] به ا تجار به او سوء نظر داشتند... به نظمی سپردم مراقب حال ا (خاطرات و خطرات، چاپ دوم، ص ۲۱۱) ثقة الاسلام نوشت: «حالا در تهران و تبریز به ضداو شوریده اند. جاء شیوهها زد، اما امروزها از آن هوا افتاده و رنگ مع ثقة الاسلام، ص ۳۴۹ و زندگی نامه ثقة الاسلام، ص ۵۰۰). که به آخوند ملا کاظم خراسانی نوشته از تبعید تقی زاده م اسلامبول منزوی بلکه منفی است». و به این زبان پایمرد جای افسوس نیست که چنین در گوشه عزلت افتاده باشد» و در ضمن به تقی زاده سفارش کرده بود: «تندر روی نکنند و خا آیات الله را تقویت بنمایند که امید ایران بل اسلام درایش با بی اعتنائی جواب فرستاد: مقام روحانیت «مداخله ندارد». (اصل نامه براون مورخ ۲۷ جمادی الاول ۱۳۲۹ جزو اسناد گرد آورده دکتر قاسم غنی بوده است. ۶ متن آنها در مجله یادگادهم منتشر شده، فقط لفظ «انتهی ک افتاده است).

درواقع سیر کلی بود با تفاوت مشهود که دسته «افراطیون» در بیز بر آمدند، به خشونت ر مخالف را آشکارا مو طباطبایی پیشنهادی به «وکلای مفسد» که «آشوب طلب» که عامه که کانون توطئه چینی طرح مورد تأیید مجلها گرفتند ماورای تندرو و مهلکی که سرانجام خود مسئولیت داشتند مبارزه صحیح پارلما کمکی به رشد نظام د ترور را به عنوان ابن هیچ منطق موجهی، بود، او به حرکت مش هم داشت که روز بم هر کدام از آن «افرا سپس گریختند. هر ما محرکان ماجراجویو

۱. این مبحثی است به مورد بررسی ماست



مقدمه تاریخی

قسمت دوم این رساله را اختصاص می‌دهیم به مطالعه چند اثر محمد امین رسول زاده که در دوره بعدی زندگی سیاسی خود نگاشته است. این قسمت فصلی جدا و مستقل از مبحث اصلی این کتاب است. به چند ملاحظه این تحقیق را اینجا لازم دانستیم: رسول زاده متفکر دوشمند فرقه دموکرات ایران و نویسنده روزنامه ایران نو است؛ خیلی از مسائل عمده‌ای که در رساله تنقید فرقه اعتدالیون به اجمال بر گذارنموده بود (و در بخش چهارم خواندیم) اینجا به تفصیل آورده است؛ نماینده شاخص جناحی از اجتماعيون است که در راه مشروطه خواهی به نبرد برخاستند؛ همواره به مسائل اجتماعی مشرق و کشورهای مسلمان توجه دارد؛ و بالاخره نوشته او در ربط با تجربه تاریخ ارزش موضوعی دارد.

گفتگوی ما درباره سه رساله است: یکی در آینده دموکراسی، دومی در سیر سوسیالیسم، و آخری در اوضاع سیاسی روسیه. این رسالات حاصل اندیشه‌های دوران پختگی رسول زاده هستند؛ در هر سه مبحث به عنوان دانشمند سیاسی سخن می‌گوید و کارش استدلال علمی است. و به همین جهت نوشته‌اش ارزشمند است. آنها را پس از فراز و نشیب زندگی سیاسی خود و فعالیتش به

عنوان یکی از مؤسسان حکوم
 از آن داستان مفصل بحث نه
 زاده و در ارتباط با آن ته
 از فعالیت سیاسی ر
 دولت روسیه از ایران بیرو
 رفت. ۱. بعد از دو سالی با اع
 سیصدمین سالگرد تاجدار;
 تازه زندگی سیاسی خود ر
 گروهی از روشنفکر
 مسلمان» را تأسیس کرده بود
 یافت. مؤسسان این فرقه د
 گرایش مشخصی هم به ناسب
 مقام ریاست حزبی را به ر
 مساوات چه از حیث شمار ا
 باد کو به ثبات بود، و چه از ل

۱. اینکه در برخی نوشته‌های
 صحیح نیست.
۲. مهمترین مؤسسان حزب مس
 زاده، عباسقلی کاظم‌زاده، کریم
 «حزب دموکرات مسلمان» را ب
 دادند. و با حزب سوسیال دمو
 نیز کم یا بیش با مساواتیان همک
 اجتماعی مساوات موافق نبود.
 دموکرات مساوات نزدیک بود.
 انقلاب ۱۹۱۷ به مساواتیان پیو
 ریاست وزیرزاده تشکیل دادند.

ساک اما ہرنا اینکا دماو زماو ۰۳ ۰۲ ص ۱۰

متقا قرا ساسا من ایکا اع ۶ ۴ ۳ ۲ ۱

۰۳ ۰۲ ۰۱

WWW.Boarestan.info
تیرستان

یعنی همه گروه‌های مشخص درون جامعه را شامل باشد. انطباق این نظریه را در ترکیب پارلمان حکومت مساوات که جملگی گروه‌های اقلیت به تناسب نمایندگی داشتند، خوب می‌بینیم. در آن پارلمان نود و پنج نفری - ده نماینده ارمنی، پنج نماینده روسی، و پنج نماینده لهستانی و یهودی بودند. ترکیب پارلمان از حیث فعالیت احزاب سیاسی هم شایان توجه است. از مسلک افراطی راست گرفته تا افراطی چپ نمایندگان داشتند. حزب اکثریت مساوات سی و هفت کرسی را اشغال می‌کردند. سایر احزاب هیچکدام بیش از یازده نماینده نداشتند. آن مترقی‌ترین پارلمان کشورهای اسلامی در آن روزگاران بشمار می‌رفت.

وجه نظر عمومی هر سه دولت جمهوری قفقاز حاکمیت ملی بود؛ هر سه حکومت مخالف حکومت بلشویک روسیه بودند؛ و در هر سه کشور اقلیت فعال بلشویک و سوسیالیست انقلابی در کار بودند. رهبری سوسیالیستان انقلابی را دکتر نریمانوف داشت که قبل از این با سران مساوات یار و همکار بود.^۱ در جمهوری گرجستان فکر سوسیال دموکراسی نیرومندتر از دو جمهوری دیگر بود، و مشرب سیاسی حکومت گرجستان را می‌ساخت. نظر عمومی این است که بر جامعه مسلمانان قفقاز «نفوذ سوسیالیستان انقلابی ضعیف‌تر از نفوذ سوسیال دموکراتان بود.»^۲ توجه میکویان در این باره پر معنی و شنیدنی است؛ او به نفوذ تفکر ملی تکیه می‌نماید. میکویان در نامه‌ای که از قفقاز به لنین فرستاده (۲۲ مه ۱۹۱۹) نگرانی‌اش را از این بابت که

۱. دکتر نریمان نریمانوف (۱۹۲۵-۱۸۷۱) پس از آنکه در حزب کمونیست روسیه ترقی کرد و به عضویت «کمیته اجرایی» درآمد، دوازده سال پس از مرگش، در ماجرای خونین بگیر و ببند دوره استالین در ۱۹۳۷، به عنوان «منحرف» محکوم گردید! باقراوف معروف او را در ۱۹۳۸ «خائن، عنصر تحریک کننده، ضد کمونیست، ناسیونالیست بورژوا» خواند. در زمان خروشچف از وی «اعاده حیثیت» شد.

2. A. A. Bennigsen, P. 230

عده بسیار کمی از عنصر مسلمان به حزب کمونیست پیوسته‌اند، پوشیده نمی‌دارد.

میکویان می‌نویسد: اینکه مسلمانان از حزب کمونیست پرهیز می‌جویند بدین سبب است که معتقداند تأسیس حکومت کمونیستی در قفقاز، به استیلا روسیه منتهی خواهد گشت. از این رو پیشنهاد می‌نماید که: حکومت سویت مستقلی در قفقاز تشکیل یابد که با دولت روسیه شوروی پیوستگی داشته باشد. با چنین تدبیری اعتماد مسلمانان را می‌توان جلب نمود، و در اتحاد کارگران مسلمان و برانگیختن شورش علیه حکومت مساوات نیز مؤثر خواهد افتاد.^۱

چه بسا میکویان ارمنی هم که به مأموریت سیاسی از جانب لنین به قفقاز آمده بود، به ایجاد نوعی دولت خود مختار ارمنستان بی‌میل نبوده باشد. اینگونه گرایش‌ها و تضادها در دستگاه رهبری حزب کمونیست روس وجود داشته‌اند. به هر صورت، می‌دانیم که کنفرانس احزاب کمونیست ماورای قفقاز (۸-۷ مه ۱۹۱۹) توصیه میکویان را پذیرفت. طرفه اینکه آن توجه میکویان با بیان رسول زاده که پس از حمله قشون سرخ به قفقاز، در انتقاد از اصول حزب کمونیست نموده، عیناً یکی است. رسول زاده می‌نویسد: «افراد ملتی که مملکتشان زیر استیلا خونین دشمن بیگانه... در آمده است، هیچگاه به چنان نظریه‌ای که وحدت ملی را از درون متلاشی می‌سازد، اتکاء نمی‌کنند.»^۲

تاریخ نویسان روسیه شوروی معمولاً سه دولت جمهوری ماورای قفقاز را به عنوان دولت‌های «دست نشانده» امپریالیسم، نماینده «خرده بورژوا» دشمن «خلق» و چیزهایی از آن قبیل وصف می‌نمایند. با اینگونه

۱. به نقل هوانسیان، به مأخذ مذکور، ج ۱، حاشیه ص ۴۰۲.

۲. رسول زاده، آینده دموکراسی. آنرا ضمن نتیجه‌گیری‌های خود و در انتقاد از «مرام کمونیسم» روسیه آورده است.

کوچکی باهفت میلیون نفوس، برای حفظ هستی خویش، از هر عامل مؤثر و هر قدرت فعالی یاری جویند. این حکم دیپلماسی را دولت های بزرگ راحت بکار می بندند و همه گونه سازشکاری می نمایند. بر دولت های کوچک اعتراضی وارد نباشد. البته آلمان و عثمانی و انگلیس هر کدام در قفقاز داعیه ای داشتند، و برخورد سیاسی شان نمایان بود. دولت های قفقاز هم با قدرت های جهانی که حکومت فائده داشتند، سازش می نمودند و ممکن است پاره ای کارهای لغوم کرده باشند. اما این سه حکومت آفریده سیاست بیگانه نبودند؛ قائم بالذات بودند. جنبش خودمختاری و استقلال طلبی ملل قفقاز اصالت تاریخی داشت. ساخته پیکار ممتد ملل سرزمینی بود که رهایی خویش را از حکمرانی روسیه همیشه آرزو داشتند. این جنبش عمومی قبل از مداخلات عثمانی و پیش از آنکه امپریالیسم آلمان و انگلیس در آن دیار ظاهر گردد، در تأسیس جمهوری فدرال قفقاز تجسم یافته بود. و پس از بیرون شدن سپاه بیگانه از قفقاز نیز آن سه جمهوری برای استقلال خویش در تلاش بودند. امیدشان به کنفرانس صلح بود. اما تدبیرگران صلح چه می اندیشیدند:

شورای عالی متفقین که در پاریس تشکیل شد، سه جمهوری قفقاز را به صورت حکومت «بالفعل» شناختند. انگلیس از استقلال گرجستان (که لنین هم در پیمان برست لیتوسک آنرا وعده داده بود) پشتیبانی جدی می نمود. و استقلال گرجستان مورد شناسایی «رسمی» و قانونی واقع شد. جمهوری ارمنستان نیز از حمایت کامل فرانسه برخوردار بود؛ محافظ صاحب نفوذ ارمنی در مغرب برای استقلال ارمنستان سخت می کوشیدند. آنکه بی یار و یاور ماند دولت مسلمان قفقاز بود. حتی فرانسویان از دادن ویزای مسافرت به نمایندگان حکومت مساوات، برای حضور در کنفرانس صلح خودداری کردند. سرانجام فقط به چند نفری اجازه ورود دادند. رییس نمایندگی دولت مسلمان قفقاز، علی مردان توپچی باشی لایحه مفصل خود را به کنفرانس صلح عرضه داشت (مارس ۱۹۱۹). و از حق ملت مسلمان قفقاز در تعیین

اصطلاحات در عرف سیاست روسی آشنایی داریم. فقط در قضیه رسوخ امپریالیسم به قفقاز بد نیست توضیحی بدهیم:

لنین با بستن پیمان برست لیتوسک با آلمان (۳ مارس ۱۹۱۸) چند ناحیه از جمله قارص و باطوم وارد همان ربه عثمانی و اگذار. این چند ناحیه جزو اداره گرجستان بشمار می رفتند. حکومت گرجستان آن پیمان را آشکارا محکوم ساخت، و اگذاری نواحی مزبور را به دولت خارجی، غیر قانونی اعلام نمود. بهر حال سرزمین قفقاز صحنه مداخلات نظامی سپاه آلمان و عثمانی گردید. احتمال دست یافتن آلمان به نفت باکو، و حرکت آلمان به سوی شرق - انگلیس را به مقابله جویی برانگیخت. به آنجا لشکر فرستاد. بنابراین از عوارض سیاست اضطراری لنین بود که پای انگلیس و آلمان و عثمانی به قفقاز باز گردید. با شکست آلمان و امضای قرارنامه متارکه جنگ به وسیله عثمانی (اکتبر ۱۹۱۸) سپاه آلمان و ترک از قفقاز بیرون رفتند. به دنبال آن قشون انگلیس هم به تخیله تدریجی آنجا پرداخت.

مسأله این است که حضور سه قدرت خارجی در قفقاز واقعیت سیاسی بود، و سه جمهوری نو بنیاد قفقاز از جمله نظامی قدرت دیگری چون روسیه شوروی هر اسناک بودند. در منطق سیاست بین ملل کاملاً طبیعی بود که سه دولت

۱. در نوشته های فارسی هیچ بحث درستی در باره جمهوری های ماورای قفقاز، و حتی دست کم درباره حکومت مساواتیان سراغ نداریم. اصل روایت منقول در مقاله منتشره در مجله یادگاد (شماره شهریور و مهر ۱۳۲۷، ص ۶۱) مبنی بر اینکه: «وود هوای ترک عثمانی به قفقاز، نقشه دولت متحده یا فدراسیون قفقاز را برهم زد و عثمانیان «سه ناحیه از قفقازیه را از یکدیگر مجزا کرده، و در آنجا سه دولت تشکیل دادند...» - مأخذ صحیح تاریخی ندارد. مطالبی که در تذکره ادبی (ص ۲۱ تا ۲۲)، حاشیه صفحات ۱۱۰-۱۰۹) درباره حزب مساوات و فعالیت رسول زاده آمده، مغشوش و بی اعتبار است. و آنچه راجع به سرنوشت رسول زاده همانجا ذکر گردیده از مقاله آقای عبدالحمین نوائی (در مجله یادگاد) گرفته شده، گرچه مثل بسیاری موارد دیگر اصل مأخذ ذکر نشده است.

سر نوشت خو
 وسیعی داردمی
 نمایندگان ارمن
 تفصیلی در تاریخ
 «سکوت ممتدی»
 در تهیه این سند
 توپچی؛
 «مسلمان قفقاز»
 رئیس جمهوری
 نشان ساخت:ها
 ولی اگر همه ملا
 نمایند، شاید به
 آن توپچی باش
 ماورای قفقاز ر
 نخست باید وض
 اقدامی نمی کند
 باشی و رئیس ن
 نمودند (۲۵ ژو
 هرگز به تجدید ا
 پیش از نشر بیانی
 بسته شده بود)
 کدام از تمامیت

۱. این لایحه به

۲. هوانسیان، پ

بنیان حکومت روسیه جدید را در ماورای قفقاز بریزند.^۱ جمهوری گرجستان در مارس ۱۹۲۱، و جمهوری ارمنستان در آوریل همان سال به سرنوشته جمهوری مسلمانان قفقاز درآمدند. زمامداران جمهوری‌های سه‌گانه فرار کردند، دستگیر شدند، تبعیدگردیدند، سر به نیست شدند، و کشته شدند. مفهوم «تجزیه به خاطر الحاق» تحقق یافت.

اما رسول‌زاده پس از دستگیری روانه مسکو شد. در ۱۹۲۲ از روسیه گریخت و روزگاری در آلمان، لهستان، ترکیه، رومانی گذراند. یکدوره سه ساله (۳۴-۱۹۳۱) در آلمان ماند. سرانجام در ۱۹۴۷ به ترکیه بازگشت و آنجا اقامت گزید.^۲ در ۱۹۵۴ به هفتاد سالگی درگذشت.

مطالعات رسول‌زاده در اروپای آزاد و تجربه‌ای که آموخت - افق اندیشه او را وسعت داد، تفکر او مایه تازه‌ای گرفت. باید یادآور شویم که سی و هشت ساله بود که از روسیه بیرون آمد. ذهن او فعال بود، هنوز فرصت کاوش و پژوهش از دست نرفته. مقایسه رساله‌ای که در ۱۳۲۸ (۱۹۱۰) نگاشته بارسالاتی که هجده سال بعد منتشر ساخته، باز نمای تحول و ترقی افکار اوست. اندیشه دوران ورزیدگی او از قیود قشری آزاد است، و استدلالش هوشمندانه. از پرمایه‌ترین آثار رسول‌زاده همین سه رساله اوست که مورد بحث ما خواهد بود: یکی آینده دموکراسی - دوم افلاس سوسیالیسم انقلابی که به ظاهر عنوانی جدلی است، اما محتوای آن فلسفی و علمی است. این رساله را در سوم فوریه ۱۹۲۶ به انجام رسانده، و با رساله «آینده دموکراسی» (که تاریخ نگارش ندارد اما همان او ان نگاشته) در ۱۹۲۸ در اسلامبول منتشر نموده است. این دو رساله بر روی هم هفتاد صفحه است. رساله سوم

1. E. H. Carr, The Bolshevik Revolution, Vol. 1. P. 346
2. A. Bennigsen, P. 110

در اوضاع سیاسی روسیه است که در پانزدهم ژانویه ۱۹۲۶ تمام کرده و همان سال (در چهل و پنج صفحه) در اسلامبول بچاپ رسیده. آن رسالات را در سه بخش بررسی خواهیم کرد.

از رسول‌زاده رساله‌های دیگری هم سراغ داریم که آنها را نیز به - زبان ترکی نگاشته، و در اسلامبول انتشار یافته‌اند. از آن جمله: سیاوش عصر ما که قیاس ادبی و سیاسی است؛ مسأله ملیت مجموعه مقالات؛ اندیشه استقلال و جوانان؛ و ملیت و بلشویسم مجموعه مقاله‌هایی که زیر نظر او تنظیم گردیده است. رساله دیگری هم به زبان فرانسه در جنگ استقلال قفقاز دارد که در پاریس به چاپ رسیده است (۱۹۳۰). فعالیت نویسندگی رسول‌زاده محدود به آن نوشته‌ها نیست. از وقتی که از روسیه بیرون آمد به نشر چند مجله پرداخت از جمله: «ینی قافقازیا (قفقاز نو) از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۸؛ قورتوش (نجات) از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۴. مجله آخری را به زمان اقامت در آلمان منتشر ساخت. رسول‌زاده نویسنده‌ای است هدف گرفته. آرمان زندگانی سیاسی اش آزادی و استقلال جامعه مسلمانان قفقاز بود. تجربه حکومت مساوات به تلخ کامی انجامید، اما شور او هیچگاه فرونشست و در نشر عقاید خود باز نایستاد. این قسمت از آثار او مورد بررسی ما نیست.

بحث ما محدود به فلسفه سیاست و ارتباط آن با تاریخ تحول سیاسی است. سه رساله مورد گفتگوی ما حکایت از مطالعات منظم رسول‌زاده در اصول سیاست و تاریخ سیاسی دارند. گفتار او معمولاً در رتبه بلند فلسفی است، گاه تنزل می‌کند و به حد متعارفی می‌رسد. نویسنده توانایی است، بیانش روشن و زباندار. در نقل نوشته‌های دیگران، خواه به لفظ خواه به معنی، قیق است. در ادای مفاهیم سیاسی غربی تقریباً همه جا اصطلاح‌های فرنگی را هم می‌آورد که بردقت بیان او می‌افزاید. عادت دارد که به شیوه نثر ترکی جمله‌های بلند بنویسد. روش ما این است که هر کجا قطعه‌ای از نوشته او را بیاوریم، عبارت‌های بلند را بشکنیم تا ادای مطلب به زبان فارسی روشن -

تر باشد. به علاوه این سبک نثر سیاسی ماست. اگرگاه الفاظ مترادف بکار رفته برای حفظ اصالت نوشته اوست - ورنه هیچگاه لغات مترادف بکار نمی بریم از آنکه در بیان سنجیده علمی لغت مترادف محلی ندارد. البته هدف ما، در درجه اول شناخت اندیشه رسولزاده است. اما تنها به آن اکتفانمی کنیم. بلکه در هر موضوعی طرح کلی او را عرضه می‌داریم، مسائل مهمی که پیش آیند دامنه گفتار را می‌گستریم، و به معانی تازه‌ای توجه می‌دهیم. روش ما تحلیل و انتقادی است. هر بخشی را به یکی از آن سه رساله تخصیص داده‌ایم.

۱. از هر جنبه دیگری که بگذریم مجموع این تحقیقات و تفکرات، برای معلمان و محصلین رشته تاریخ و فلسفه سیاسی که مایه تعلیم و تحصیلشان را خودشان بهتری دانند - شاید بیفایده نباشد. دست کم زمینه تازه‌ای برای مطالعه تاریخ سیاسی و اندیشه‌های اجتماعی بدست می‌دهد.

دیگری «ناتوانی» آنرا. دموکراسی «دشمنان علمی و سخت خود را در کشورهای یافته است عاری از سنت دموکراسی مانند روسیه و ایتالیا، و یا در ممالک ضعیف.» بعلاوه هستند دموکراتان معتقدی با «هشیاری رادیکال» که هر چند سخن «دشمنان» دموکراسی را در ورشکستگی آن منکر باشند، اما به این معنی اعتراف دارند که دموکراسی «به حالت بحرانی وضع» دوچار گشته است.

در طرح قضیه به دو کتاب اسپنگلر: «انحطاط مغرب» و «وقت تصمیم» توجه دارد. می‌دانیم در کتاب دوم، حکومت اکثریت در نظام دموکراسی تخطئه شده است. اما رسول‌زاده خود در زمره آن دموکراتانی است که در تفکر اجتماعی «هشیاری رادیکال» دارند. اشاره‌اش به خودش هم هست. دقیقاً فرق می‌گذارد میان نقادان دوستدار دموکراسی از یکسو، و کمونیست‌های روسیه، شوروی و فاشیست‌های ایتالیا که این دو با اصول دموکراسی سردشمنی داشتند. او هر دو را هم‌تراز می‌آورد. آلمان نازی هنوز قدرت زیادی کسب نکرده بود. این نشانه آگاهی تاریخی اوست که در نفس «دیکتاتوری» کمونیسم روسی و فاشیسم ایتالیایی، فقدان «سنت دموکراسی» را در آن دو کشور می‌بیند، گرچه گذشته تاریخی ایتالیا با روسیه تفاوت کلی داشت. در ایتالیا دموکراسی بی‌ریشه نبود.

به دنبال آن در تشریح طرح مسأله می‌نویسد: جنگ عمومی در اقتصاد جهان و روابط بین‌الملل، در تأسیسات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشورهای غالب و مغلوب و حتی بیطرف - کم خرابی بار نیاورد. بر اثر آن ویرانگری‌ها «مسائلی به میان آمده بس پیچیده و دشوار... در حل این مسائل کشورهایی که با اصول دموکراسی اداره می‌شوند، به مشکلات کمی بر - نخورده‌اند و کم شکست نخورده.» بنابراین برای ما مشرقیان «شناخت ماهیت» این وضع موجود ضروری است - وضعی که «نقادان هواخواه دموکراسی به نام بحران از آن یاد می‌کنند، و مخالفان دموکراسی بدان نام

به فتودالان ندارد، بلکه از نظر
 سپس طرفداران «حقوق طبیعی»
 بودن آدمیان را در طبیعت» اع
 مفهوم «حاکمیت ملی»
 امروزه «دشمن سرسخت دمو
 خود علیه حکمرانان» به منظور
 مردم شدند. اما بعد، این فکر
 شتون و سلسله مراتب دستگاه
 تکفیر هواداران حاکمیت ملی،
 گرچه توجه رسول ز
 اشاره ای گذران به آیین دموک
 مفهوم آزادی و مساوات پایگا
 نهضت پروتستان (که رسول ز
 نبود، هر چند راهی برای لیبر
 جهت نهضت «اصلاح دین»،
 از عناصر آن نهضت نبود. البت
 در قضیه حاکمیت ملی هم اینک
 متعلق به مردم است، به حقیقت
 کشیشان اعتقادی به حکومت
 عنوان منشأ قدرت با هم ناساز
 در رابطه آزادی و دمو
 آزادی را به معنی «مطلق» و
 منطقی» آنرا تا آخر دنبال کنیم
 سویی به «آنارشسیسم» و از سوی
 فرمانروا ملزوم به «آزادی مط

از آنچه گفت بدین نتیجه می‌رسد که: هیچکدام از آن اصول سه‌گانه به‌تنهایی نمی‌تواند نظام دموکراسی را بوجود آورد. «دموکراسی از ترکیب آن سه عنصر که در حد ذات خویش مستقل‌اند، بدست می‌آید.» روسو بود که نخستین بار این ضابطه را اعلام کرد: «فکر دموکراسی ترکیب مفهوم آزادی و مساوات بر اساس حاکمیت ملی است.» به عقیده روسو: همچنانکه مساوات بدون آزادی ممکن نیست، آزادی بدون مساوات نیز تحقق نمی‌یابد. «تألیف آزادی و مساوات فقط با حکومت کل جامعه، و خود فرد در درون جامعه حاصل می‌گردد.»

دامنه بحث خود را در «سیر و تکامل» مفهوم دموکراسی می‌گسترده. در تحول فلسفه اجتماعی گوید: «مفاهیم آزادی، مساوات و حاکمیت ملی مانند همه مفاهیم و بنیادهای اجتماعی دیگر، معانی ثابتی نیستند. این مفاهیم در گذشت زمان تغییر می‌یابند، دلالت‌هایشان دگرگون می‌شوند. و با آن تغییر، بالطبع اندیشه دموکراسی هم که از تلفیق آنها حاصل می‌گردد، تغییر پیدا می‌کند، تغییری ضروری.» آن سخن کلید شناسایی عقاید رسول‌زاده را در تحول مساوات سیاسی به مساوات اجتماعی، و تکامل دموکراسی سیاسی را به دموکراسی اقتصادی بدست می‌دهد.

در تحول مفهوم مساوات می‌آورد: در فرانسه از جمله در مکتب روسو، مساوات حقوقی مخصوصاً دلالت بر «کمیت» داشت. معتقدان حقوق طبیعی «تنها فرد را منظور داشتند؛ مساوات را شامل افراد می‌کردند.» چنانکه اعلامیه حقوق بشر (۱۷۸۹) در اعلام حقوق آدمی فقط شخص او را منظور دارد، اما «به‌وضع و کیفیت شخصیت او درون اجتماع» توجهی نداشت. به همین مأخذ هر تبعه‌ای به‌عنوان فرد، حق انتخاب کسب می‌کرد، و حاکمیت ملی «فقط در مجموع آرای فردی» تجلی داشت. اما حالا در تفکر دموکراسی عناصر مربوط به «کیفیت» نیر به مساوات حقوقی افزوده شده‌اند. مثال آن اصل نسبی بودن نمایندگی است. می‌دانیم در «نظام انتخاباتی اکثریت،

گروه بزرگی از اجرای حق حاکمیت محروم می‌مانند.» دموکراسی معاصر در جریان این محرومیت، در امر انتخابات بنیان «نمایندگی نسبی» را نهاده است. با اجرای آن فرد به‌جای اینکه فرد ساده‌ای باشد، بر حسب تعلقی که به تشکیلات حرفه‌ای معینی دارد «حق قانونی» مشخصی بدست می‌آورد. این خود با گنجانیدن عنصر کیفیت در مفهوم «مساوات حقوقی» حاصل می‌گردد یعنی «کیفیت بر کمیت افزوده می‌شود.» این مفهوم با اجرای اصل «نمایندگی کار و فدرالیسم» تثبیت می‌گردد. به تعبیر دیگر «آدمیان نه با خصوصیت افراد ساده، بلکه با بستگی‌شان به تشکیلات کار و یا بر اثر منتسب بودنشان به هیأت اهالی سرزمین معینی، حق قانونی کسب می‌کنند. امتیازهای مربوط به اقلیت های ملی که تازگی دارند حق قانونی بدست می‌آورند، از آن جمله است. انسان نه به‌صورت تبعه بودن دولت معینی، بلکه بر حسب تعلق داشتنش به ملیت خاصی که در داخل دولت هست، حق قانونی تحصیل می‌نماید.»

روشن است که منظور رسول‌زاده اولاً تأیید حق ملل در تعیین سرنویس خویش است که یکی از وجوه اصلی حاکمیت ملی است. اعتقادش به فدرالیسم هم‌ناشی از این است که ملل مختلف داخل نظام سیاسی فدرال، از حقوق مشخصی بهره‌مند باشند. پیشتر دانستیم که در تأسیس دولت جمهوری قفقاز رسول‌زاده همواره مبلغ فکر فدرالیسم بود. ثانیاً از نظرگاه حقوق اجتماعی بر حق کار تکیه می‌کند. در مجموع، خاصه در تأکید که به حقوق اقلیت در برابر اکثریت دارد و در نظریه فدرالیسم، از عقاید ادوارد برنشتاین متفکر سوسیال دموکرات آلمان متأثر است.^۱

تحولی را که در مفهوم مساوات حقوقی شناختیم، در مفهوم آزادی نیز ملاحظه می‌کنیم: به عقیده طرفداران حقوق طبیعی «فرد از مادر آزاد به دنیا می‌آید.» این نظر در اعلامیه حقوق بشر، و در اعلامیه استقلال آمریکا آمده

۱. در بخش سوسیالیسم از اندیشه‌های برنشتاین صحبت خواهیم داشت.

است. و خاصه پس از انقلاب فرانسه «امری عادی و مسلم شناخته شد.» مفهوم آزادی عبارتست از اینکه: «فرد تا حد امکان از نفوذ و فشار دولت و اجتماع و هرگونه قانون رهایی یافته باشد». آزادیخواهانی که «در فعالیت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی پیروزی فرد را از قوانین طبیعی کافی و طبیعی می‌دانستند - مسلک لیبرالیسم را بوجود آوردند.» به اعتقاد آنان «سلطه دولت بر فرد بایستی محدود گردد.» و با همین هدف «لیبرالیسم سیاسی از آزادی اندیشه و دین و علم و بیان و قلم و جمعیت و اتفاق و تشکّل» دفاع می‌نمود. پایای آن «لیبرالیسم اقتصادی» هم دولت را از دخل و تصرف در عرصه‌های اقتصادی «بطور قطع» منع می‌ساخت. فیزیوکراتان منادی لیبرالیسم اقتصادی می‌گفتند: کارهای اقتصادی تابع قوانین طبیعی هستند؛ هر قدر زندگی به حال خود گذارده شود و هر اندازه کار به طبیعت سپرده شود، به همان اندازه جامعه بهره‌مند می‌گردد. شعارشان این بود: «بگذار بکنند، بگذار بگذرد.» آدم - اسمیت ادامه دهنده تفکر فیزیوکراتان، مکتب لیبرالیسم اقتصادی را تأسیس کرد. اسمیت و مکتب اقتصادی منچستر که پیرو او بود «از فرد در برابر دولت» پشتیبانی می‌نمود. لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی هر دو از مبدا واحد «فردیت» سرچشمه می‌گرفت.

بدون شبهه «اندیشه آزادی و اصل فردیت» در اروپای نیمه اول سده نوزدهم که به دوره تحول صنعتی گام نهاده بود، تأثیری مهم داشت؛ صنعت رشد سریعی یافت. پس از آنکه اقتصاد اروپا «از مرحله صنایع کوچک گذشت و به دوره صنایع بزرگ رسید» درک تازه‌ای در فایده‌مند بودن و یا مضر بودن اقتصاد لیبرالیسم پیدا شد. یعنی در اعتبارش شبهه افتاد. خاصه در جهت تنظیم «اختلافات طبقاتی که همچنان شدت می‌گرفت، لزوم مداخله دولت در قلمرو فعالیت اقتصادی به منظور ایجاد موازنه اجتماعی» شناخته گردید. حالا «مسلک سوسیالیسم در مقابل لیبرالیسم» ظهور کرد.

جای دیگری نویسد: با پیشرفت لیبرالیسم «بنیادهای جدید ترقی

فردیت است.» طرفداران لیبرالیسم به خصوص از دستور «فرد در برابر اجتماع» پیروی می کردند، و معتقدان سوسیالیسم «منحصراً التزام اجتماعی و اصالت جمع» را ترویج می نمودند. در این زمان (۱۹۲۶) تنها کشوری که نظریه «کلکتیویسم»^۱ را بکار بسته، روسیه شوروی است. معهذاً در اکثر کشورهای اروپا و آمریکا «در جهت تنظیم روابط اجتماعی و اقتصادی» تداپیروی از جانب دولت‌ها بکار برده اند که جملگی محدودکننده آزادی فرداند. بدان قرار «اندیشه آزادی همچون، فکر مساوات، مفهوم تغییرناپذیری نیست. مفهوم آزادی مانند هر بنیاد و ارزش اجتماعی، در معرض تغییر و دگرگونی تدریجی است.» همان تحولی که با گذشت زمانه در مفهوم مساوات و آزادی رخ داد، در بنیان دموکراسی هم که از ترکیب آزادی و مساوات بوجود می آید، تحقق پیدا کرد. در این باره گوید:

در دوره‌ای که «لیبرالیسم اقتصادی بر زندگی سیاسی اروپا استیلا داشت» هدف دموکراسی در درجه اول آزادی فردی بود. و نتیجه اجتماعی اش «مصون بودن و مقدس بودن بی قید و شرط بنیادهای مالکیت» بود. لکن نظریه‌های اجتماعی که بر اثر پیشرفت صنعت اروپا ظاهر گشتند، در آن مقوله به تفحص پرداختند. مرام‌های اجتماعی جدید بوجود آمدند؛ «سوسیالیسم تشکل یافت؛ سندیکالیسم زاده شد؛ کمونیسم و بلشویسم که از اصل منکر مالکیت و مقدس بودن آن بود - به نام همین انکار مالکیت به حرکت آمد، گسترش پیدا کرد.»

«دموکراتیسم»^۲ در برخورد با آن واقعیات «بالطبع نمی‌توانست بر پایه کهنه خلاف خرد، از مصون بودن و مقدس بودن مطلق بنیاد مالکیت» دفاع کند. به تعدیل آن برآمد - «بنیاد مالکیت مثل هر بنیاد اجتماعی دیگر،

1. Collectivisme.
2. Démocratisme.

تحت تأثیر زمان محکوم به دگرگونی» بود. از اینرو دموکراسی جدید محدود ساختن مالکیت را لازم می‌شمارد، محدودیتی که شامل مالکیت ارضی قدیم و مالکیت صنعتی جدید هر دو می‌شود. این ضرورت اجتماعی را چنین توجیه می‌نماید: «اگر سوسیالیست هم نباشیم... در مملکتی که برزگران فقیرش از بی‌زمینی در پریشانی بصرمی‌برند، مالکیت صاحبان لاتیفونداهای بزرگ قرون وسطی را که زمین‌های زراعتی را به حال موات رها کرده‌اند، مقدس و خلل‌ناپذیر نمی‌شناسیم. همینطور به صاحب کارخانه میدان نمی‌دهیم که بگوید چون کارخانه ملك خودش هست، بهر شکلی که دلخواهش باشد کارگر را استثمار نماید.» اصل «ذیحق بودن دولت و موسسات اجتماعی را در تنظیم این صفحه حیات [یعنی محدود ساختن مالکیت] بگردن می‌گیریم.» اینکه چرا محدودیت مالکیت عنصر مهم فلسفه دموکراسی اجتماعی است، این معنی را ما باید اضافه کنیم که لیبرالیسم اروپا زیر نفوذ فائده مالکیت توسعه یافت. و توانگران بودند که در درجه اول از حقوقی که لیبرالیسم برای افراد قائل بود، عملاً بهره‌یاب می‌گشتند. به علاوه استدلال دو وجهی متفکران اجتماعی را باید در نظر داشت که لیبرالیسم اقتصادی قدرت را از چنگ مالکان بزرگ بیرون برد و به کارخانه‌داران عمده سپرد. و دولت هم قدرت سیاسی را در جهت پشتیبانی صاحبان قدرت اقتصادی علیه دیگر طبقات اجتماعی بکار برد. از اینرو تغییر رابطه مالکیت در مفهوم دموکراسی اجتماعی انکارناپذیری گردید.

به علاوه بجا بود که رسول زاده مسأله تجدیدنظر در اصل آزادی قرار داد را که از مهمترین پایه‌های لیبرالیسم اقتصادی بود، بمیان می‌کشید. آزادی قرارداد تکیه‌گاه مدافعان آزادی اقتصادی و قدرتمندان اقتصادی بود. و به ستاد آن مزد بگیران را به استثمار می‌کشیدند. اما آزادی قرارداد آنگاه

می‌توانست اعتبار حقیقی و اجتماعی داشته باشد که دو طرف قرارداد مختار و مساوی باشند. و حال آنکه مزدبگیران را اختیاری جز تسلیم نبود. این کاستی بزرگ لیبرالیسم اقتصادی را دموکراسی اجتماعی از میان برمی‌داشت.

رسول‌زاده نظریه «سولیداریسم»^۱ یا بهم‌پیوستگی اجتماعی را بر اساس تعاون به‌عنوان یکی از بنیان‌های دموکراسی اجتماعی مطرح نموده، از آن دفاع می‌کند. قبلاً این توضیح لازم است که اعتقاد به انسجام اجتماعی از افکار پرودن بود. همان اندازه که سوسیالیسم انقلابی پای‌بند «تخاصم طبقاتی» بود، پرودن به «تعاون متقابل»^۲ طبقاتی و نیازمندی بهم تکیه می‌کرد. این فکر در مسیر مفهوم دموکراسی رادیکال تأثیر مهمی بخشیده است. در عقاید رسول‌زاده هم جلوه می‌کند: اصلی که «موازنه اجتماع معاصر» را تأمین می‌نماید تعاون است. آن التیام دهنده «فردیت و اصالت جمع» است. مفهوم دموکراسی دیروز بر «لیبرالیسم استوار بود، امروزه به سولیداریسم گراییده است. تصور دموکراسی در انقلاب فرانسه معطوف به «آزادی فرد در مقابل دولت» بود. اما «مفهوم ذهنی دموکراسی معاصر، نه فقط نفع فردی است، بلکه نفع جمعی را هم به‌ضرورت باید بشناسد». به‌همان مأخذ بنیاد مالکیت را می‌پذیرد اما «به‌خصیصت مقدس بودن مالکیت قائل نیست. و هرگاه منافع جامعه اقتضا کرد، محدود ساختن مالکیت را ضروری می‌داند. و لازم می‌شمارد که دولت چگونگی استفاده این حق را معین نماید». نگرش اجتماعی رسول‌زاده در تلفیق حقوق فردی و منافع اجتماع، در بحث او راجع به رابطه دموکراسی و حقوق هم درست منعکس است.

1. Solidarisme
2. Mutualité

۲. رابطه دموکراسی و حقوق

گفتگوی رسول‌زاده در رابطه میان دموکراسی و حقوق جهت دیگر اندیشه سوسیال دموکراسی او را روشن می‌نماید. می‌نویسد: میان مفهوم دموکراسی و حقوق «موازنه‌ای کامل» هست و عوامل آن دو «بسیار صمیمی» است. «نتیجه علمی که از مطالعات عینی» طرفداران دموکراسی بدست آمده حکایت از این دارد که: «حکومت منکی بر حق و حقوق در مملکتی قابل تصورات است که دموکراسی حقیقی را تأسیس کرده باشد». هم‌آهنگی بین دموکراسی و حقوق از خصیصت مشترکی که در نهاد آن دو مفهوم است، حاصل می‌شود. گورویچ^۱ که در همین مسأله تحقیق نموده، خصوصیت مشترک دموکراسی و حقوق را درست تمیز داده - خصوصیتی که «از تلفیق و ترکیب فردیت، اندیویدوالیسم^۲ با کلیت، اونیورسالیسم^۳ حاصل می‌گردد». در توجیه آن به نظریه نسبیت^۴ تکیه می‌جوید. در این مطلب بیان رسول‌زاده خالی از ابهام نیست. توضیحی لازم است که زمینه‌گفتار او را بهتر دنبال کنیم:

مفهوم «نسبیت» در سیاست، متفرع از فرض نسبی بودن ارزش‌هاست. چون «خیر مطلق» را نمی‌دانیم، ناگزیر ارزش‌های ما نسبی خواهند بود. اما اگر به‌خیر مطلق اعتقاد یافتیم، فرض نسبی بودن ارزش‌ها، مهمل منطقی خواهد بود، و بالتجربه مفهوم نسبیت سیاسی بی‌معنی. ولی اساساً خیر مطلق چیست؟ آنچه امروز پسندیده است ممکن است فردا ناپسند افتد. لازم نیست رشته این بحث انتزاعی فلسفی را چندان کش بدهیم. به‌همین اندازه اکتفا

1. Gurvitch
2. Individualisme
3. Universalisme
4. Relativisme

می‌نماییم که نسبیّت سیاسی آنگاه توجیه بردار است مطلق را نداشته باشیم. به همان مأخذ، سیاست خوب و نیکو را با معیار نفع اکثریت بیشترین می‌سنجیم. اجتماعی است. شکیبایی سیاسی و دینی، آزادی آزاد - که از اجزای نظام دموکراسی هستند ناشی بودن ارزش‌ها می‌باشند.

به تعبیر کلسن: در سیاست وقتی می‌توانیم در پی که بدانیم دانش ما در خوب و بد امور نسبی است و درست نظام سیاسی‌ای که ما آنرا دموکراسی می‌نامیم با مطلقیت سیاسی فقط از بابت این است که در است.^۲

اما اگر به نظریه نسبی بودن ارزش‌ها قائل نباشیم مترتب است: می‌دانیم که در قلمرو حکومت دینی، خیر و معیار مطلق نیک و بد معلوم مطلق. عوارض چنین اعتقاد می‌شناسیم؛ یکی از نمودهایش حکومت «انکیزیسیون» آنانکه ادعای دانستن خیر مطلق را داشتند و در نظامی برآمدند که مظهر خیر مطلق و ارزش مطلق کردند خوفناک‌تر از انکیزیسیون. ماهیت تجربه آد و عقل نقاد هر دو تجربه را، و هر تجربه دیگری را در ذات آن سرشته باشد، طرد می‌کند.

حالا زبده سخن رسول‌زاده را بشنویم:
دموکراسی به صورتی که شناختیم عبارتست از

۲. رساله بنیان‌های دموکراسی نوشته H. Kelsen در جنگ جهانی دوم به بعد، زیر نظر استکیویچ، ۱۹۶۴، ص ۵

تغییر است تلقی نماییم» - لازم می‌افتد که هر چند یکبار، بطور متمادی آن گروه نخبه‌زمامداران را تغییر دهیم و «نو» کنیم، اما «در جامعه‌های غیر دموکراتی که تحمل نسبیّت سیاسی را ندارند، کار آن تبدیل به آسانی انجام نگیرد، از آنکه در این جامعه‌ها مقیاس محسوسی برای تعیین زمان تغییر [هیأت مدیره] وجود ندارد. به همین سبب در کشورهایی که دموکراسی استقرار نیافته، تحولات سیاسی از راه اصلاحات تحقق نمی‌یابد - بلکه تحول اکثراً از طریق انقلاب صورت می‌گیرد.»

اینجا عبارتی را از یکی از مقالاتش که همان او ان نوشته، بازگو نموده آنرا «راست‌ترین تعریف دموکراسی» می‌داند:

«به عقیده ما دموکراسی نظام اداره‌ای است که طبقات مختلف اجتماع را در بر دارد، و بر سر کار آمدن هیأت‌های مترقی را به آسانی تأمین می‌نماید. هیأت‌هایی که به اقتضای زمانه عمل طبقات را در تنظیم فعالیت‌های تولیدی در جامعه‌ای که همواره در تحول و تکامل است، تغییر می‌دهند.»

در آن تعریف عنصر مهم اقتصادی دموکراسی را پایای دموکراسی سیاسی آورده است، و آن جهت کلی تفکر سوسیال دموکراسی رسول زاده را باز می‌نماید. در تشریح آن می‌نویسد: «تکیه‌گاه فکری چنان نظامی فقط با شکیبایی که نسبت به اندیشه‌ها و پروگرام‌های سیاسی مختلف ابراز گردد، بدست می‌آید. آن افکار و پروگرام‌ها جلوه‌گاه همه آرزوها و آرمان‌های گروه‌های مختلف اجتماعی در دورن جامعه هستند. و منظور از نسبیّت سیاسی همان است.»

از آن بحث چنین نتیجه می‌گیرد: با نظریه توافقی جویی اجتماعی که تألف دهنده «شکل مطلق آزادی فردی و نوع مطلق حاکمیت اجتماعی است علاوه بر آزادی و خصوصیات فردی، حق و خصوصیات جمعی» را هم ملحوظ داشته بودیم، آنجا که تحمل نسبیّت سیاسی نیست، از توافق اجتماعی هم خبری نیست، حقوق

حاکمیت حقوق عمومی که عاری از هر گونه آثار و بقایای باشد، اکتفا ندارد.» بلکه برای هر «بنیاد اجتماعی و اقتصاد از شکل خود آن جمعیت» را می‌شناسد. و افراد با پیوستن خواه سیاسی یا غیر سیاسی، حقوقی را کسب می‌کنند که پیش از این حق «از تجمع و مشارکت» در آن مؤسسه حاصل می‌شد. آن مؤسسه نیز بر ما «حق معینی» دارد. وجود آن رابطه حقوقی کو او پرا تیبوا، شرکت‌های بازرگانی، تشکیلات اصناف کارگری» می‌یابیم.

انتقادش بر دموکراسی سیاسی از همان بابت است. عرصه فعالیت سیاسی «تفوق حقوق عمومی را بر حقوق فردی» کرده است. ولی در تأسیسات غیر سیاسی، هنوز «سلطه حاکم بر حقوق فردی» تأمین نساخته. به مثل: دموکراسی، «استبداد مبتنی بر حقوق خصوصی فرمانروا را از دستگاه حکومت» و به جای آن «بنیادهای ملی» را به مأخذ آرای عام بنا نهاد. فعالیت «اقتصادی و اجتماعی تأسیسات حقوق فردی را که هستند، به تمامی تابع حقوق اجتماعی» ننموده است. همچنین اهمیت مفهوم وراثت از میان رفته، و حال آنکه «در کار خرد اندازه دولت اهمیت بدست آورده، همان اصل وراثت تحولی که امروزه در تلقی حقوق مشهود افتاده همین است: همه جهات تابع حقوق اجتماعی شدن.»

نتیجه اینکه: میان تحول جدید مفهوم حقوق و آیین پیوندی است مهم. «این رابطه، جهت تحول دموکراسی دهد... و نشان می‌دهد که به هر صورت دموکراسی در انحصار

لیبرالیسم، گرچه تا مرحله سوسیال دموکراسی هنوز راهی دور در پیش بود. فقط در آلمان واتریش بود که نهضت سوسیالیسم جهشی بلندداشت، و حزب سوسیال دموکرات در آلمان به حکومت رسید. در جای خود از آن سخن خواهیم گفت.

رسولزاده تحول اقتصاد سیاسی مغرب را به عنوان مقدمه «دموکراتیزه شدن» صنایع تعبیر می نماید. ضمن آن اندیشه تأسیس «پارلمان اقتصادی» را در جامعه های صنعتی می پروراند، اندیشه ای که چندان پخته نیست گرچه منطق اصلی اش در دموکراسی اجتماعی و اقتصادی و «سوسیالیزه کردن» صنایع درست است.

چنین برهان می آورد: در سیر دموکراسی سیاسی جدید، فرمانروایانی که قدرت و حاکمیت را قبضه کرده بودند، برخی به دوران دیشی و فرزانگی برخی زیر فشار جبر حوادث و انقلاب - به تأسیس مجالس قانونگذاری و محدود ساختن اختیارات خویش تن در دادند. و دخالت نمایندگان مردم را به درجات مختلف در امر حکومت شناختند. در این روزگار دم جریان تشکیل «حکومت اقتصادی مشروطه را به جای حکومت مطلقه صاحبان کارخانه می بینیم.» در این جریان می توانیم بوجود آمدن «جمهوریت اقتصادی صنعت» را در آتیه حدس بزنیم. کارگران بر اثر «رواج افکار دموکراسی و تشکیل سندیکا های کارگری، دفاع از منافع خویش را در محدوده قوانین موجود آموخته اند.» مؤسسات صنعتی که به تنظیم روابط کارگران و کارخانه داران بر نیایند، از «توسل کارگران به اسلحه مؤثر اعتصاب» مصون نخواهند ماند. و عامل مهم اشاعه «دموکراسی اقتصادی» سندیکا های کارگری هستند. چنین می انگارد که: «قدرت سندیکالیسم که یکبار شکل یافت، خواه و ناخواه به عنوان قدرت سیاسی انقلاب خواهد کرد.»

می نویسد: جامعه صنعتی اروپا در روبروشدن با آن واقعیات - به تدابیری در جهت برپا ساختن «پارلمان اقتصادی» دست زده است: تشکیل

«شورای کارگری» ولایتی و فدرال که در قانون اساسی آلمان پیش بینی شده از فکر پارلمان اقتصادی الهام گرفته است؛ همین اندیشه در قانون اساسی لهستان و چک اسلواکی هم جایی برای خود باز نموده است؛ تشکیل «مجلس اقتصادی» در اسپانی جمهوری هم مقدمه اجرای چنان فکری است؛ و در ایتالیا در دولت «جیولتی» علاوه بر تأسیس شورای کارگری به ایجاد «مجلس عالی اقتصادی» اقدام شد. پس از او در ایتالیا ی فاشیست هم که هر کاری «به قدرت دیکتاتوری محض» انجام می شود، طرحی تنظیم گردیده که نصف اعضای مجلس سنا از نمایندگان مؤسسات صنفی و اتحادیه های حرفه ای انتخاب شوند. شرکت نمایندگان اتحادیه ها در امر قانونگذاری فی نفسه مهم است، گرچه فعالیت اتحادیه کارگری در ایتالیا از «برده فاشیسم» می گذرد. دولت ژاپن هم که «اصلاحات رادیکال» اروپا را دنبال می کند، اصل «نماینده کاری» را در «شورای اقتصادی» خود بکار بسته است.

باری، فرض پارلمان اقتصادی بر پایه «نماینده کاری» بنا گردیده بود؛ این مجلس از نمایندگان سندیکاها و اتحادیه های کارگری تشکیل می شد؛ هدفش «سوسیالیزه کردن» صنایع بود؛ و چنین تصور می رفت که حق نمایندگی کار «پهلوی حق نمایندگی سیاسی افراد» قرار گیرد. اما می دانیم که پارلمان اقتصادی برپا نشد؛ انقلاب کارگری هم در اروپا، نداد؛ اصطلاحاتی مانند «جمهوریت اقتصادی صنعت» هم بیشتر تعبیر مجازی بود. لکن بحث رسولزاده درباره «حق نمایندگی کار» از نظر گاه تفکر دموکراسی اجتماعی درخور توجه است.

در این موضوع به آرای برخی از صاحب نظران فرانسوی استناد می جوید: حقوقدان فرانسوی «لو، دوگی» معتقد بود: گرچه سندیکا در اصل

۱. مقصود قانون اساسی آلمان در حکومت حزب سوسیال دموکرات است. در بخش بعد از آن بحث کرده ایم.

به عنوان « قدرت اقتصادی » بوجود آمده بود، اکنون به دوره تکاملی خود گام نهاده و « وضع قدرت حکومت » را تغییر خواهد داد. به نظر او « نمایندگی سندیکا در بنیاد قانونگذاری و از جهت مسئولیتش در اداره سیاست، ضرورت اجتماعی » است. تا به حال آرای عمومی نماینده « منافع سیاسی افراد بود که از حقوق فردی » نشأت می گرفت. اکنون در کنار آن، « نمایندگی کار در ارتباط با حقوق اجتماعی نیز وجود دارد. و اجرای این حق در استقرار مساوات دموکراسی معاصر ضروری است. » به عقیده دانشمند فرانسوی: « در آتی ای که نسل جوان امروزی خواهد دید، پهلوی نمایندگی نسبی احزاب... نمایندگی سندیکا و طبقات گوناگون اجتماعی که بصورت هیأت متحده سندیکاها تشکل یافته اند، تنظیم خواهد شد. »

« هوپر » از سوسیالیست های فرانسوی توجیه وسیع تری دارد: چون تاکنون « فقط اراده های افراد می توانند در سیاست دخالت نمایند، قدرت سیاسی عاجز و ناتوان است. » قدرت سیاسی علاوه بر نمایندگی افراد بایستی نمایندگی همه هیأت های داخل جامعه را متضمن باشد. به نظر او این اندیشه هم خطاست که « تمام تأسیسات اجتماعی مولود فعالیت اقتصادی هستند... غیر از ارزش های اقتصادی، ارزش های متعدد اجتماعی وجود دارند. اینها هم بایستی در سیاست حق نمایندگی داشته باشند. » بالاخره مجلسی لازم است که « از ترکیب تمام مظاهر فعال قدرت » اجتماع بوجود آید.

مهندس و متخصص دیگر فرانسوی « ادوارد فیلسن » در اثرش « مسأله اروپا و حل آن » که درباره بحران اقتصادی غرب نوشته (۱۹۲۵) تنها چاره بحران را در این تمیز داده که: دموکراسی محدود به قلمرو سیاست نباشد، در عرصه اقتصاد نیز انطباق یابد. در حقوق دموکراسی اقتصادی نه فقط سهم کردن کارگر را در سود کارخانه لازم می شمارد، شناختن حق او را در اداره کارخانه شرط ترقی اقتصاد صنعتی می داند. حتی « گوستاو لوبون » روانشناس (« روحیاتچی ») فرانسوی که حرفه اش اقتصاد نیست، به آن مسأله اقتصادی

توجه یافته است.

بالاخره یکی از نمایندگان مجلس، در بحثی که راجع به « شورای اقتصاد ملی » در گرفت، تجدید نظر در قانون اساسی را لازم شمرد. اصل « دوگانگی نمایندگی » را پیشنهاد نمود؛ « نمایندگی میاسی و نمایندگی اقتصادی » پهلوی هم قرار بگیرند. و این خود منافع اهل سرمایه و طبقه کارگر را تأمین می کند.

نتیجه گیری رسول زاده روشنگر و جهة نظر اوست در تألیف مفهوم دموکراسی سیاسی و اجتماعی هر دو: آنانکه « شناختن حق نمایندگی کار را رد می کنند... به فردیت در مکتب لیبرالیسم کهنه وفادار مانده اند. » آنانکه خواهان « سلب حق نمایندگی سیاسی از فرد و طالب حق حاکمیت بالانحصار کار هستند، در اقلیت اند. » حقیقت زمانه، نه در آن است و نه در این؛ در پیوند میان آن دو است. به قول لئون دوگی: « کنار حق نمایندگی نسبی افراد، به حق نمایندگی کار هم باستی مقامی وسیع داده شود. »

باید اضافه کنیم آن آراء بر روی هم از جهتی باز نمای تفکر سوسیالیسم فرانسوی است که پایه اش بر « سولیداریسم » و تعاون متقابل و بهم پیوستگی طبقاتی قرار داشت. و چنانکه پیشتر توضیح دادیم از عقاید پرودن سرچشمه می گرفت، نه از نظریه « نبرد طبقاتی ». لئون دوگی فلسفه کتاب « حقوق اساسی » خود را بر همان پایه ریخت. او وارث پرودن بود. البته تأثیر تفکر سوسیال دموکراسی آلمانی هم جای خود را دارد.

۳. بحران پارلمانتاریسم

« بحران پارلمانتاریسم » آخرین مطلب مناست. جواب مسأله آینده

دموکراسی را که در آغاز مطرح ساخته بود، اینجا می‌یابیم. یادآور شویم که نظام دموکراسی از چپ و راست آماج حمله‌های نابکارانه دشمنان دموکراسی قرار گرفته بود. غیر از آنان که از سرخصومت سخن می‌گفتند، دوستان و معتقدان دموکراسی هم که صاحب «هشیاری رادیکال» هستند به قضیه بحران زدگی دموکراسی توجه صحیحی پیدا کرده بودند. رسول زاده خود در حلقه دموکراتان رادیکال منش بود.

حالا همان وجهه خاطرش را تکرار می‌نماید: «در میان این همه حرف‌هایی که در بحران دموکراسی می‌زنند، بیهوده نیست که به جستجوی شبه‌ای از حقیقت [که در آن حرف‌ها هست] بپردازیم.» استدلال او این است: «دموکراسی که از ریشه‌های اقتصادی سست گشته باشد، با خطر روبرو می‌گردد.» در وجود «بیماری که دنیای پس از جنگ را فرا گرفته و عوارضش به صورت بارزی نمایان گشته» - تردید روا نیست. که این بیماری را باید «در اقتصاد نابسامان جهان» بیابیم. ممالک پیشرفته‌ای که صنعت آنان پیش از جنگ «به آخرین درجه ترقی رسیده بود، با بحران طبقاتی روزافزون روبرو شدند.» آیین دموکراسی در آن کشورها در رفیع این بحران‌ها فروماند. و دولت‌ها با پیروی از اصول سیاست جاری شان - به حل مسائل و رفع دشواری‌هایی که حدت می‌گرفتند، توفیق نیافتند. ناگزیر روز بروز بر ناتوانی خویش بیشتر پی بردند.

آن تحلیل مشخص اوست از بحران دموکراسی. چاره آن بحران در «تعمیم» دموکراسی است و گسترش «محتوی» دموکراسی یعنی اجزای «دموکراتیسم رادیکال» یا سوسیال دموکراسی. به تأکید گوید: «دموکراسی فقط صورت نیست؛ اگر [درست] بخواهید بیش از صورت متضمن معنی است. بلکه قبل از هر چیزی منظومه فکری مشخصی است.» در واقع آن معنی را متفکران سیاسی مغرب در گذشته و حال، به عبارات مختلف ادا کرده‌اند. به تعبیر هرولد لسکی: دموکراسی قبل از اینکه دستور سیاست باشد، شیوه

جهت کتم و کیف آن بزرگ شده، و حال آنکه ظرف یا شکل آن بصورتی کهنه باقی مانده است. بدین سبب ناظر بحران بزرگی هستیم.

در دفع این بحران بسط مفهوم دموکراسی و گنجاندن حق نمایندگی کار را در آن سفارش می‌کند. پاپای آن دستور پارلمانی هم بایستی اصلاح گردد. در این خصوص انحلال مجلس اعیان را در کشور های اروپا پیشنهاد می‌نماید. می‌نویسد: از نظر گاه مفهوم جاری دموکراسی، «پارلمانیک مجلسی» منظور آنرا کاملاً برمی‌آورد. و حال آنکه مجلس اعیان «دستگاه کنترلی است به دست طبقات کهنه» - دستگاہی که خود نماینده «تشکل طبقات ممتاز است در تقابل مجموع نیروهای جدید اجتماعی». لکن با اجرای حق نمایندگی کار وضع دگرگون می‌شود. به عبارت دیگر، مجلس اعیان «قدرت محافظه‌ای است... که از پایه‌های اقتصادی برکنده شده.» و نمایندگی کار تجسم قدرت گروه‌هایی است که «با حمله‌های مصمم... به حیات سیاسی قدم نهاده‌اند.» یکی «حرارت پارلمان ملی را می‌گیرد، یکی می‌خواهد بداند نیروبخشد.» پس، به عقیده او دموکراسی رادیکال غربی «در طرد مجلس اعیان حق دارد».

نتیجه اینکه: کاوش واقعیات زندگی اجتماعی راه‌گشودن گره از کار پارلمانتاریسم را نشان می‌دهد: «حل این بحران در تعمیم دموکراسی است؛ یعنی دموکراسی علاوه بر قلمرو سیاسی صفحات دیگر زندگی خاصه اقتصاد را در برگیرد». رسولزاده «نبرد طبقاتی» را نفی می‌کند، به «تعاون» طبقاتی و به «انسجام اجتماعی» روی می‌آورد. «ما بادیکتاتوری طبقه مخالف هستیم». به عبارت دیگر با تحقق دموکراسی اجتماعی، منطق سوسیالیسم انقلابی را رد می‌کند. در این جهت او به نیک فرجامی دموکراسی دل بسته است.

در فلسفه سوسیالیسم دموکراسی دو عنصر ترکیب کننده‌اش - دموکراسی و سوسیالیسم - چنان بهم آمیخته‌اند که تجزیه آنها تنها از نظر بحث تحلیلی ممکن تواند بود. از همین بابت دموکراسی همان اندازه به سوسیالیسم متکی

در سوسیالیسم

۱. فلسفه سوسیالیسم

در دیباچه‌ای که رسولزاده بررساله سوسیالیسم نگاشته چند مسأله کلی را عنوان کرده است: آیا آغاز و فرجام زندگانی آدمی معلوم است؟ یا راهی می‌سپرد ابتدا و پایانش نامعلوم، گرچه «همواره روبه‌تعالی می‌رود»؟ آیا انسان که «در حیطه ضرورت و اسارت می‌گذراند، می‌تواند با تغییر دادن اساس زندگی اجتماعی که او را زیر فشار گرفته، از دنیای ضرورت بدر آید»؟ آیا انسان که «در دست یافتن به زندگی نیکو تواناست، علیه مواعنی که او را احاطه‌اش کرده‌اند، ملزم به پیکار مداوم است»؟

جواب می‌دهد: ادیان با این اعتقاد که «دنیا خانه ضرورت و احتیاج است» برای تسلی خاطر آدمی که از «آزمان آزادی» دست بردار نیست، حواله به آخرت داده، مؤمنان را سرگرم بهشت ساخته‌اند. اخلاقیان با دستور «صبر و بردباری» خواسته‌اند انسان را با ریاضت و گذشتن از «ماورای تضادها و نیازمندی‌های» زندگی، روحاً آزاد نموده، او را حکیم سعادت‌مندی‌بار آورند. اما آدمیزاده که در فطرت او خودخواهی سرشته است، از آن جنس مخلوق

۱. لفظ «ضرورت» که رسولزاده بکار برده ترجمه Necessity است. می‌دانیم که این لغت از اصطلاح‌های خاص مدونات این مکتب اجتماعی است.

نیست که خویشتن را «به وعده‌های نسیه» فرخسند نبود؛ تغییر دادن شرایط دنیای ضار... در روح خود می‌پروراند.

همان قطعه کوتاه روشن می‌نماید که کار دارد، کارش به زاهدگوشه نشین نمی‌در جهت «تغییر دادن شرایط دنیای ضرورت» فلاسفه دنیا را به صورت گوناگون تفسیر کرده جهان است.

از اعتقاد ایمانیان و دستور اخلاقیات فیلسوفان که «اندیشه بهشت دنیائی» را ساخته است. و آن مقدمه تلفیق خاصی است از متفکران جدید. اگر برگزیده آنرا (با حفظ زاده) می‌آوریم، از جهت شناخت سبک و معانی که آورده جای گفتگو دارد. می‌نویسد:

اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم روسو، کانت و هگل - از سوی دیگر کنت، اسپینوزا به بشریت دیدند. آن فیلسوفان که «مدافع جهات مدافع سیستم‌های متضادی» بودند، ژرف‌گذارند و اعتقادی در «بهشت دنیائی» دانشوران: آن حکما معتقد بودند که آدمی «باز می‌شود. و نیز خودشان اعتقاد داشتند که «به مرحله نهایی و سعادت بخش تاریخ می‌رسد» گرچه روسو پیشرفت بشریت را به صراحت بیان نکرده، اما نوشته‌هایش دلالت

روسو، کانت و هگل معتقد بود که «بشریت نه یافته حقوق، بلکه با پیروی از حقایق انکار ناپذ گشت.»

اسپنسر که نماینده نظریه تکامل است « اندیشه حاکم عصر خود بود» تأیید کرده است. خواهد رسید که همه نیازمندی های آدمی بر «خلاف آنچه به نظر می آید، نبرد میان خودخواه در پرتو ترقی اجتماعی روزی فرا می رسد که ایز شد، ولو اینکه زمان تحقق آن بس دور باشد. «دنیای انتظام و هم آهنگی» سعادت مند خواهد گز این اندیشه که «تکامل طبیعی با هم آهنگ رسید، بنیان نظریه مارکس را هم می سازد. فرض همچون در [فلسفه] اسپنسر این اعتقاد را بوجه ضرورت به جهان آزادی مبدل خواهد شد. چن این تحول را در سوسیالیسم می جوید، و با استم به بهشت می گردد.»

رسول زاده در پیش درآمد گفتارش روش فرض بهشت دنیایی پشتیبانی کرده، و نه به جانبدار برآمده است. فقط از آرای آنان تألیف خاصی را ملزم به دفاع یا طرد آن بنماید. او از پیش به بود، پس از این می بینیم که از بهشت این جهانی نبرد.

بحث جدی رسول زاده آغاز می شود با « این عنوان سنجیده روشنگر برداشت کلی اوست. مارکسیسم، و اینکه مارکسیسم وجهی از سوسیالی

مگر اینکه در حوزه «علوم اجتماعی»
 منجم که آیا سوسیالیسم پیش از مار
 سرپایه اش بر آب بود. این بحث ر
 رسولزاده از آنان نام برده است، به
 فرض دولت کمال مطلوب افلا
 عناصر مهم فرض سیاسی او در جامعه
 دانیم که نظام اجتماعی اسپارت در ت
 قطعه های زمین مال عامه بود؛ زمین فر
 غذا خوری دسته جمعی بستگی داش
 می داد؛ هیچ فردی تهی دست یا توان
 زر نبود؛ میان زن و مرد تا اندازه
 را مردم شهر تشکیل می دادند؛ هیأت
 بر اعمال فرمانروایان نظارت داشته
 اندیشه های افلاطونی را پیش از افلا
 برای وضع قوانین نیکو متدوال بس
 دولت شهر را نوشتند؛ فیثاغورث با
 بود. و بعدگروهی از افلاطونیان به
 اگر حوادث دیگری رخ داد و افلام
 حدا. غرض اینکه طرح دولت افلا
 اما در سوسیالیسم جدید:

«اون» سوسیالیست انگلیسی
 صنعتی و کشاورزی که خود احداث

۱. نگاه کنید به: برتراند راسل، تاریخ
 ص ۱۳۹ (چاپ ۱۹۴۷). ترجمه معتبر
 دریابندری انجام گرفته است.

آن سخن خواهیم گفت) - پرودن مقام تازه‌ای در تاریخ سوسیالیسم بدست آورد. خاصه فکر تحقق یافتن سوسیالیسم در جامعه غیر صنعتی و بدون وجود طبقه پرولتاریا، از پرودن بود. جدال مارکس با پرودن بر سر همین قضیه در گرفت. تجربه عینی تاریخ بر عقیده پرودن صحه گذاشت، گرچه آن تجربه بکلی متمایز از فرض مارکس است و نباید آنها را با هم خلط کرد.

نتیجه اینکه: هر کدام از آن متفکران، فلسفه سوسیالیسم خود را بر پایه واقعیات زندگی اجتماعی ساختند. سوسیالیسم مکتب اجتماعی جدیدی بود که جمعی از متفکران در تأسیس و ترقی و اشاعه آن به درجات سهم داشتند. و آن مکتب اجتماعی در تناسب تغییر اقتصادی جامعه صنعتی و در ربط مسائل سیاسی جامعه‌ها تحول یافت. تقسیم آن به سوسیالیسم «خیالی» و «علمی» امر نسبی و اعتباری است، از آنکه در همان سوسیالیسم «علمی» هم به فرض‌هایی برمی‌خوریم عاری از اعتبار علمی و تجربی. اتفاقاً آن‌انکه عنوان «سوسیالیست خیال‌پور» را گرفته‌اند، پیش از مارکس خود را سوسیالیست علمی می‌شمردند: فوریه نظام عقایدش را «علم حتمی» می‌خواند؛ سن سیمون به سوسیالیسم خود عنوان «علم جاذبه عمومی» جامعه (برابرقانون نیوتون) نهاد؛ و پرودن هم نظریه خود را «سوسیالیسم علمی» اعلام کرد. نقل رأی انگلس هم بجاست. در ۱۸۸۲ نوشت: «ما سوسیالیستان آلمانی سرافرازیم که نه فقط وارث سن سیمون، فوریه، و اون هستیم بلکه وارث کانت، هگل و فیخته هم می‌باشیم.»

باز گردیم به گفتار رسولزاده در مارکسیسم و انتقادهای او. می‌نویسد: مارکس مانند آدام اسمیت، شارل ژید، لیست، و دیگران فقط «اقتصاد دان بزرگ و مؤسس مکتب جدید اقتصادی» نبود. او علاوه بر آن «داعی معتقد سوسیالیسم بود... معتقد به جهش پرولتاریا از اسارت به آزادی با یک ضربه انقلابی.» به همین جهت او برخلاف سایر دانشمندان اقتصاد، تنها در حوزه شاگردانش و در صف خبرگان فن اقتصاد جای نگرفته، بلکه به شهری

جهانگیر رسیده است. مارکس «پیامبر دین جدید کارگر، انکار کننده ادیان» است. می‌داند کتاب این کیش «کاپیتال» است که در سه جلد کلان نوشته شده. پیام آن در «مانیفست کمونیست» نوشته مارکس و انگلس مجملاً آمده است. این «وثیقه» که در ۱۸۴۸ انتشار یافت و در ۱۸۷۲ بدون حذف کلمه‌ای از طرف نویسندگان از نو منتشر شد، اعتقادات مارکسیسم شورشی را بیان می‌کند.

نویدی که سوسیالیسم انقلابی به «بهشت دنیائی» می‌دهد، در هیچ نوشته دیگر به اندازه بیاننامه ۱۸۴۸ با قوت، وضوح و دلیری، ادا نشده است. در واقع «امید خوش بینانه‌ای» که مکتب روسو و هگل «به دولت، به انسجام ملی، و به مقابله اجتماعی» داشت، یأس و حرمان بار آورد. حالا آن بیاننامه وجد و شور تازه‌ای برانگیخت که: رستگاری نه در دولت است و نه در دموکراسی - در سوسیالیسم است و در حکومت پرولتاریا. به موجب احکام آن «زندگانی انسانی با تمام فروعاتش محکوم به تغییر است.» در حقیقت آن بیاننامه «به دنیای موجود با همه قوانین سیاسی و اجتماعی و دینی‌اش اعلان جنگ داده، بر همه حدود و خصوصیات و پیوندها و سنن تاریخی آن قلم بطلان کشیده است.» بیاننامه چنین گوید:

«در برابر این وحدت بزرگ جدید همچنانکه خانواده، ملیت، اختلافات طبقاتی از میان برداشته می‌شوند - مفاهیم وطن، دولت و مالکیت نیز از میان می‌روند. پرولتاریا این وظیفه مقدس را بر عهده دارد که بشریت را از مشقت هرگونه استثمار، فشار و تخاصم برهاند.»

باز به موجب احکام بیاننامه، از یکسو «بر اثر تجمع سرمایه» و از سوی دیگر بر اثر «پرولتاریزه شدن اجتماع» - طولی نمی‌کشد که در یکی از کشورهای اروپا، خاصه در آلمان، طبقه کارگر حاکمیت را بدست می‌آورد. «دیکتاتوری پرولتاریا» را برپا خواهد کرد. و با هدایت سایر کارگران جهان دنیای سرمایه‌داری را واژگون می‌گرداند. مارکس و همکارش انگلس،

خاصه در اوایل انتشار اف
 می دادند، و به این امید ک
 مار کسبیم به این
 به سوسیالیسم می انجامد.
 قانون «تعارض» یا «دیال
 منطق گردانیده بود، در
 اجتماعی و سیاسی چیزها
 و در این دگرگونی، ماده
 به نظر مارکس اج
 طبقات کرنا گون تشکیل
 مشخص می باهند، با یک
 اجتماعی بر پایه حاکمیت
 نظام سرمایه داری است
 کارگراست.» مارکس با
 دستگاه صنعت سرمایه دار
 را «ایده آلیزه» می کند.
 از اصول تفکر مار
 تحول قوانین طبیعی که د
 می شود: و سایل تولید در
 سرمایه داری بسیاری از سرما
 کم شدن عده سرمایه دارا
 مدهش درمی آید. از سوی
 افزایش. سرانجام، تجمع

را در «گرفتار غصب» شدن - به تأخیر اندازند و بدین وسیله «فرا آمدن زندگی سعادت بخش جدیدی را دشوار گردانند.»

پیش از اینکه رشته گفتار رسول زاده را در تحول سوسیالیسم دنبال کنیم از چند انتقاد اصولی ناگزیریم. البته هیچ جنبه‌ای از اصول فلسفه مارکسیسم نیست که مورد بحث و نقادی مفسران معتبر قرار نگرفته باشد و کتاب‌ها نوشته باشند - بحثی که همچنان ادامه دارد. سخن ما محدود است به سنجش کلی در «سوسیالیسم علمی» و تحلیل مادی تاریخ در ربط رساله رسول زاده. انتقاد بر نظریه مارکس را در باره «دولت» با تفصیل بیشتری ضمن تحول سوسیالیسم خواهیم خواند.

مارکس شخصیتی چندجانبه دارد؛ عالم اقتصاد؛ محقق جامعه‌شناس؛ نویسنده صاحب سبک؛ و مبلغ ایدئولوژی اجتماعی مشخصی است. آن جنبه‌های گوناگون را باید از هم تفکیک کرد، ورنه سبب خلط مبحث می‌گردد و ارزش‌یابی و تحلیل آثار او را دشوار می‌سازد. گرچه باید معترف بود که تفکیک مطلق بعضی جهاتی که بر شمردیم ساده و آسان نیست، بلکه گاه ناممکن است.

در مقام علمی او باید گفت که جلد اول کتاب «سرمایه» خزینه‌ای است از دانش تاریخی و اجتماعی و اقتصادی تجربی. و «نقد اقتصاد سیاسی» یکی از آثار اقتصادی مهم بشمار می‌رود. اما آن‌انکه با تفکر علمی آمخته‌اند صحت هیچ اثری را درست نمی‌پذیرند، از آنکه آن خلاف تفکر علمی است. و هیچ فکری را مصون از خطا و لغزش نمی‌شناسند، چه آن خلاف ترقی علم است. و علم کتاب مقدس ندارد. از نظرگاه مرام اجتماعی، مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی یا دقیق‌تر بگوییم به صورت «دین» اجتماعی وجود دارد. و در نفوذ آن در نهضت‌های سوسیال دموکراسی اروپا در سده نوزدهم، و در نهضت‌های انقلابی قرن بیستم - انکارناپذیر است گرچه این انقلاب‌ها هیچکدام اصالت مارکسیستی ندارند. به هر حال عقل همیشه علیه کیش‌ها

عصیان کرده هر آیینی را در بوتۀ نقادی آزموده است - هر چند مردمی تخته‌بند تعصب آنها باشند و کسانی هم به نام آن کیش‌ها بر توده‌های بزرگی جابرا نه فرمانروایی کنند. اینکه در بعضی جامعه‌های اسلامی هم نویسندگانی خواسته‌اند مارکسیسم را بر پایه شریعت توجیه کنند، سعی‌شان باطل است. چنین توجیهی ارزش علمی ندارد؛ بیهوده گویی محض است.

آن مطالب به کنار. مارکسیسم بدین معنی ادعای «علمی» بودن را دارد که تاریخ، جامعه‌شناسی، سیاست و اقتصاد را بر پایه قوانین معینی بنانهاده است. نه فقط آن قوانین را حاکم بر سیر عمومی تاریخ گذشته می‌داند، جهت حرکت آینده بلکه جهان و کار جهان را مشخص نموده است. آنچه در مارکسیسم علمی هست همان روش تجربی و نقادی‌های عقلی مارکس است در تحلیل جامعه سیاسی و اقتصادی زمان خودش، و گرنه جریان‌های تاریخی زمان او و یکصد ساله بعد را نمی‌توان دلیلی بر «علمی» بودن آن دانست.

در تحلیل جامعه صنعتی «قانون حرکت» را به عنوان قانونی بی‌پیرایه و قاطع نهاد، نابودی جامعه سرمایه‌داری را اعلام کرد. قرار بود این انقلاب به هر لحظه و هر چه زودتر وقوع یابد. بالاخره قرار شد در بحران اقتصادی بعدی روی دهد؛ تصویری رفت که انقلاب همان اندازه پرهیزناپذیر است که پیش آمد بحران. همچنین تصور او از آتیه جامعه مغرب این بود که: ترکیب جامعه صنعتی به سرعت تغییر شکل کلی می‌یابد، و دو قطب بوجود می‌آید در یکی چند تن استثمارگر قرار می‌گیرند، و در قطب دیگر توده‌های عظیم پرولتاریای ینوا - که ناگه «ناقوس مرگ مالکیت سرمایه‌داری بصدا در آید. غاصبان خلع بد شوند.»^۱ بیاننامه ۱۸۴۸ هم ندا داد: «نابودی بورژوا و پیروزی پرولتاریا هر دو متساویاً اجتناب‌ناپذیر است.»

1. The expropriators are expropriated.

اما می‌دانیم که «قانون حرکت» جامعه صنعتی خطا کرد؛ فرض دو-حدین و دو قطبی شدن دستگاه سرمایه داری تحقق نیافت؛ و انقلاب روی نداد. قرار بود طبقات و گروه‌های واسطه‌ای که میان دو قطب قرار داشتند، بصورت مزدوران همچون سایر کارگران در آیند، و پروتاریا از مجموع آنان تشکیل یابد. چنین تحولی رخ نداد. برعکس ماهیت طبقات و گروه‌ها از نظر قدرت و شمارش، کیفیت و کمیت، تغییر یافت - پایگاه اجتماعی‌شان ترقی کرد و قدرت اقتصادی‌شان افزون شد. همچنین دستگاه دلالان و عاملان سوداگری که لقب اسرافگران اقتصادی یا «سورچرانان پست طفیلیان» را داشتند، وسعت پیدا کرد و موضع اجتماعی‌شان هم تحول پیدا کرد.

اندیشه‌گر مادی تاریخ در ۱۸۵۰ این فرض را عین خام اندیشی می‌پنداشت که پروتاریا انتظار داشته باشد که «وضع آن در درون نظام بورژوا ذره‌ای بهبود» یابد. اما همان اوان قوانین کار به اصلاح کارگران دست برد، و به تدریج نظام سرمایه‌داری از درون به اصلاح خود پرداخت. مارکس حیات داشت که فرض اصلاح اجتماعی جامعه مغرب بدون انقلاب قوت گرفت، و زمینه امکانات اجتماعی داشت فراهم می‌گشت که کارگران بدون «انقلاب» به استیفای حقوق‌شان کامیاب گردند.

نظریه انحلال‌ونفی مطلق دولت هم مأخذ عینی و حقیقی ندارد. دولت که روزی نمایندگی قدرت طبقه بورژوا را داشت - با دموکراسی شدن دستگاه سیاست، و شرکت کارگران و کشاورزان و سایر گروه‌های اجتماعی در انتخابات پارلمانی - تغییر ماهیت داد. با تحصیل نفوذ سیاسی آن طبقات و گروه‌ها، مجموع اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و حقوق فرهنگی در داخل جامعه بورژوای سابق صورت گرفت. این همان جریان مهمی است که آنرا به «سوسیالیزه شدن قدرت» تعبیر نموده‌اند.

این سخن مارکس معروف است که: «هیچ نظام اجتماعی هرگز نابود نمی‌شود مگر پس از اینکه تمام نیروهای تولیدی که در آن جای گرفته‌اند، تکامل

یابند.» در رد این نظریه معمولاً انقلاب روسیه را مثال می‌آورند، یعنی جامعه‌ای که هنوز به تکامل صنعتی نرسیده بود. اما تجربه روسیه اساساً مصداق نظریه مارکس نیست، و حکومت حزب کمونیست روسی بکلی مغایر فرض حکومت اوست.^۱

باری، به این نتیجه می‌رسیم که مفهوم «سوسیالیسم علمی» آنقدرها هم «علمی» نیست. روش مارکس در تحقیقات اجتماعی و اقتصادی «علمی» هست و همان روش تجربی جدید است که دانشمندان اجتماعی معمولاً بکار می‌برند. از آن که بگذریم، به تعبیریکی از نقادان، طرحی که مارکس به صورت «ضروریات تاریخی» پرداخته، در واقع طرحی در «امکانات» و احتمالات تاریخی بوده است.

توضیح بیشتری درباره تحلیل مادی تاریخ (آنطور که مارکس تصور کرده‌اند آنطور که دیگران پرورانده‌اند) می‌دهیم. شناخت این موضوع از نظر گاه هر متفکر جدید تاریخ اهمیت دارد:

اصطلاحاتی که مارکس خود بکار برده، «مفهوم مادی تاریخ»^۲ و «دیالکتیکی»^۳ است. او هرگز لفظ «ماتریالیسم تاریخی» و «ماتریالیسم دیالکتیکی» را استعمال نکرده. این دو اصطلاح اخیر از انگلس است. و برخی مارکسیست‌های بعدی هم چیزهایی بر آن افزودند. جوهر فکر مارکس در «مفهوم مادی تاریخ» این است که سیر تاریخ را شیوه تولید اقتصادی جامعه، و تا حدی روابط یا تناسب توزیع اقتصادی می‌سازد. مجموع متعلقات مدنی همچون فلسفه، اندیشه، سیاست، دین و هنر - بطور کلی مظاهر نظام اقتصادی هستند. و دیالکتیک تاریخ ساخته نیروهای تولید اقتصادی و رابطه میان آنهاست. اما مارکس اولاً آن مفهوم مادی را در رگه‌های کلی جریان تحول تاریخ می‌دید.

۱. نگاه کنید به بخش بعد در کمونیسم (دومی).

2. Materialist conception of history.

3. Dialectical.

ثانیاً هرگز آنرا بصورت فرمول «ماتریالیسم مکانیکی» که است درنیاورده است. فرق اساسی هست میان مفهوم مارکس، و ماتریالیسم در دانش طبیعی. او هیچوقت بر فیزیک را برتحلیل مادی تاریخ منطبق گرداند. رساله او روشن می‌دارد که قوانین دانش طبیعی را مبین سیر تحول توجه خاص او به نظام داروینی هم از این بابت بود که روشن علمی تجربی را در زیست شناسی بکار بسته بود علمی او فرض «نبرد طبقاتی» مارکس را از جهتی تقویت اینک نظریه نبرد طبقاتی را بر پایه زیست شناسی بنا نهاد با معنی است وقتی که انگلس به او نوشت که می‌خواهد در «طبیعت» جستجو کند، مارکس جواب داد: «قبل از آنکه در این موضوع را داشته باشد، نمی‌خواهد جرأت کند و می‌دانیم که هرگز در این باره حکمی نداد.

تفسیر مادی تاریخ در حد خود در تاریخ نویسی مورخان متفکر غیر مارکسیست هم بدان توجه دارند. هر بدون توجه به مبانی اقتصادی آن کافی نیست. اما در عین مظاهر مدنیت بهم پیوسته‌اند - تنها رابطه اقتصادی بیان نمی‌باشد. عنوان کردن ماتریالیسم تاریخی، به صورت مکانیکی تاریخ، نه فقط کار مارکس نیست بلکه با وجهه دارد. آن پیرایه‌ای است که بعدها نویسندگان کمونیست رو این معنی هم ثابت گردیده که «ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی ساخته شباهتی با تفکر انگلس ندارد و از نظریه مارکس بر

۱. آن کاغذ را مارکس در ۳۱ مه ۱۸۷۳ به انگلس نوشت و زنده بود.

فرقه‌های مختلف با اختلاف عقاید خود را مارکس نیز که خود نماینده تفکر علمی بود تجارب زمانه مورد تجدید نظر قرار داد. آن بود مستی گرفت؛ مارکسیست بودن مارکسیست نیستیم» و آخر عمرخواست تا امروزه جنبه دیگری از فلسفه مارکس از این کمتر مورد توجه بوده است. در این درباره نفی دولت و جامعه‌شناسی طبقاتی تاریخی و آرای اوراجع به کار، سود، ارزش التهاب انقلاب پروتاریا هم‌فروتنسته، دیگر پروتاریا تصویری شاعرانه بیافرینند. بلکه اندیشه‌گری می‌شناسند که در کژی‌ها و کاست بیزاری و بیگانگی آدمی را از فشار و بیداد اعلام کرد. این جریان فکری و تلقی تازه است - آنجا که منبع فروران فکر و دانش و گرنه روسیه کمونیست تخته‌بند ایدئولوژی و فرزانیگی؛ آنجا استبداد مرام سیاسی به‌خشا

۴. تحا

بحث رسولزاده را که قطع کرده بودیم این

۱. یکی از صاحب‌نظران I. Meszaros در ر نظریه را در مرکز تفکرات اصلی مارکس می‌شت

متشکل فوق‌العاده‌ای» را می‌ساخت. در سایر کشورها هم احزاب کارگری در کار بودند، گرچه نه به اندازه آلمان. سوسیالیسم در زندگانی سیاسی همه آن جامعه‌ها نفوذ یافته بود. حزب سوسیال دموکرات آلمان نه تنها به سبب کثرت اعضایش، بلکه از جهت «تقدم و مقام و اعتبار جهانی سران آن قدرتی شاخص بود». گذشته از مارکس و انگلس که از تبار آلمانی بودند، سوسیالیستان نامداری چون لاسال، بیل، و کائوتسکی از آن دیار برخاستند. خلاصه «سوسیالیسم، سازنده نیرومندترین آرمان‌های اجتماعی سده نوزدهم بود».

شرحی بر نوشته رسولزاده بیفزاییم: حزب سوسیال دموکرات آلمان که در ۱۸۶۹ تأسیس شد، پس از ائتلاف با حزب کارگری آلمان^۱ و دیگر گروه‌های رادیکال - و اعلام پروگرام واحد «گوتا»^۲ (در مه ۱۸۷۵) مایه و نیرویی گرفت روزافزون. لاسال^۳ مؤسس نهضت کارگری آلمان که در دوئل کشته شد (۱۸۶۴) رهبری سوسیال دموکراسی را ویلهلم لیکنخت^۴ و آگوست بیل^۵ بدست گرفتند. اولی از نوادگان لوتر و رهبر جنبش محصلین رادیکال دموکرات بود، و پسرش کارل لیکنخت بعدها حزب اسپارٹاکوس^۶ را تأسیس کرد. بیل سخنور توانا و نماینده شاخص ضد امپریالیسم بود. از ۱۸۸۰ که در اغلب کشورهای اروپا احزاب سوسیالیست تشکیل شدند، سرمشق همه حزب سوسیال دموکرات آلمان بود، و مرآه آن الگوی همه احزاب هم مسلک آن. امروزه که پروگرام گوتا را بخوانیم، محتوی آنرا از نظر دستور عملی

۱. حزب کارگری آلمان در ۱۸۶۳ تأسیس یافته بود.

- ۱. Gotha
- ۲. F. Lassalle
- ۳. W. Liebknecht
- ۴. A. Bedel
- ۵. Spartacus

معتدل می‌یابیم، گرچه به زمان خود نقشه‌ای رادیکال تلقی می‌گردید.^۱ در عین حال پروگرام گوتا ایجاد «حکومت آزاد جامعه سوسیالیستی» را از طریق بکار بستن «تمام وسایل قانونی» لازم شمرد؛ برانداختن «هر نوع استثمار» را اعلام کرد؛ و خواستار «نفی تمام نابرابری‌های سیاسی و اجتماعی» بود. به حقیقت کنگره گوتا تعادلی میان آرای دو جناح اصلی راست و چپ بوجود آورد. مارکس از پروگرام گوتا سخت انتقاد کرد. اما اولین تأثیر عملی کنگره مزبور این بود که حزب سوسیال دموکرات در انتخابات دو سال بعد (۱۸۷۷) به صورت چهارمین حزب نیرومند آلمان درآمد که پیروزی سیاسی مهمی در آن زمان بشمار می‌رفت.

گوتا پیش در آمد تحول تازه‌ای در سوسیالیسم اروپا بود. چنانکه خواهیم دید سوسیالیسم غربی در جهت دموکراسی اجتماعی نمو یافت، نه در جهت دیکتاتوری انقلابی که بعدها در روسیه غلبه پیدا کرد. آرمان‌والای سوسیالیسم بود که قوت و تحرک داشت؛ عناصری از طبقه ممتاز و متوسط و گروه روشنفکر مغرب بدان روی آوردند - چه بهر حال فلسفه سوسیالیسم را طبقه پرولتاریا بوجود نیآورد، بلکه به تعبیر درست کائوتسکی مغز اندیشه - گران بورژوا آنرا ساخت و پروراند.

این معنی را هم متذکر شویم که سوسیالیسم اروپا میان نقشه عملی احزاب سوسیالیست و هدف غایی سوسیالیسم، تمایزی قائل شد. از یکسو

۱. اصول پروگرام گوتا از این قرارند: انتخابات همگانی؛ قانونگذاری به وسیله مجلس ملی؛ تشکیل نظام ملی به جای قشون؛ مجموع حقوق آزادی؛ و تعلیمات عمومی مساوی آزاد. به علاوه خواسته‌های کارگران عبارت بودند از: تحصیل تمام حقوق سیاسی همگانی؛ تعیین ساعت کار واحد برای همگی زحمتکشان؛ انقاص کار زنان و کودکان؛ بیمه کارگران؛ نظارت کارگر بر تأسیسات معدن و صنعت و کارخانه و توزیع به وسیله نمایندگان کارگر؛ اداره صندوق تعاون کارگران بدست خود کارگر؛ و مالیات مستقیم تصاعدی به جای مالیات مستقیم.

حکومت‌های غربی پایگاهی استوار داشتند، و هر کدام به درجات به اصلاحات اجتماعی برآمدند. در خود آلمان قانونگذاری اجتماعی پیشرفت نمایانی کرد. در این کار بیسمارک از اندیشه‌های لاسال (که گرچه او را مخالف خود می‌دانست اما به شرافت اخلاقی‌اش احترام می‌گذازد) بهره‌مند گشت. آن اصلاحات خود از وحدت تفکر انقلابی می‌کاست. از سوی دیگر متفکران احزاب سوسیالیست در برخورد با واقعیات سیاسی، به محدودیت امکانات سوسیالیسم انقلابی پی‌بردند. منتج آن دو حرکت متقابل، تحول سوسیالیسم بود در اروپای متحول و متغیر. و مظاهر مهم آن تحول، مفهوم «بدعت‌آوری» و مکتب «اصلاحگری» بود که در انترناسیونال دوم (۱۹۱۴-۱۸۸۹) غلبه داشت. «بدعت‌آوری» را به مفهوم «رویز و نویسیم» بکار می‌بریم که به «تجدید نظر طلبی» ترجمه کرده‌اند و ما این اصطلاح را نارسامی دانیم.^۱ «اصلاحگری» تعبیری است از «رفورمیسم» در ربط با تحول سوسیالیسم و بادالالت خاص اجتماعی آن.

اما رسول‌زاده تحول سوسیالیسم را در دو جهت بررسی می‌کند: یکی دولت خواهی، دوم ملت پرستی - دو جهتی که در معنی انحراف از مارکسیسم است. او اندیشه بدعت‌آوری و اصلاحگری را در حاشیه آن تحول می‌آورد. البته نگرش سیاسی رسول‌زاده در برداشت کلی‌آویی تأثیر نیست. نخست تشریح جاندار رسول‌زاده را بشنوم:

سوسیال دموکراسی آلمان از آغاز پیدایش آن با جریانی که نماینده‌اش لاسال بود، مواجه گردید. و این جریان «با مارکسیسم تصادم داشت». پیشتر خواندیم که مارکس در باره بنیاد «دولت» نظر منفی داشت. اما لاسال در مفهوم دولت معتقد به هگل بود. در نظر لاسال «دولت عبارت از فرمانروایی،

۱. رسول‌زاده هم لفظ «تجدید نظر خواهی» را بکار برده است. هر کجا سخن او را می‌آوریم، همان لفظ را استعمال می‌کنیم. در سایر موارد «بدعت‌آوری» را بکار می‌بریم

و حاکمیت طبقه‌ای بر طبقات دیگرند. اداره اجتماع را یاری می‌دهد.» به تراز قوت و اقتدار بالفعل طبقه نمایندند. او همچنین نظریه لیبرالیسم اقتصادی تعدیل می‌کند، چنین مدام: اقتصادی «تکلیف دولت دموکراتی جلوه آن دریافت لاسال را در می‌بینیم. همچنانکه او «از مقابله اجتماع آلیستی هگل درباره دولت هم هست. داشت) لاسال معمولاً از زبان فیخته «تاریخ، نبرد آدمی است با طبیعت فقر ضرورت، نادانی و از این قبیل. آ مقابل طبیعت بس ناتوان بود. حرکت ترقی و تکامل آزادی است. و افاد اگر به تنهایی حرکت می‌کرد، قطعاً هم نمی‌شود و در آتیه هم نخواهد بشربه سوی آزادی، وظیفه‌ای است از تمرکز افراد در وحدت معنوی، چه می‌افزاید، و قدرت مشخصی را که ها بار افزایش می‌دهد. تکلیف دولت تکلیفش این است که با متحد ساختن تحصیلش نیست، متحقق گرداند. که در فطرت آدمی سرشته‌اند. و به ت

زندگی. تکلیف دولت سوق دادن آدمی است به سوی آزادی، و تربیت اوست بدان راه.^۱

رسولزاده نظریه دولت را در فلسفه مارکس و لاسال متقابلاً می-آورد: لاسال «ایده آلیزه کننده مفهوم دولت بود نه نقاد دولت.» در دفاع خویش در دادگاه گفت: «بهر حال دولت آتش مقدس^۲ مدیته است که ... علیه بربریت از آن دفاع می کنم.» دولت در نظر مارکس «سراپا ظلم است و تعدی» اما به عقیده لاسال «آتش مقدس آفریننده مدیته.» یکی خواستار برانداختن آن، سوزاندن و سرنگون ساختن آن است. دیگری می خواهد با آن آتش جامعه را گرم کند و به کمال آن کوشد. یکی داعی «انقلاب ویرانگر»، یکی مدعی «اصلاحات سازنده.» انقلاب یا اصلاح؟ سؤال مهمی است که سالهاست سوسیالیسم با آن گلاویز است، و آنرا به مکتب های مختلف تقسیم کرده.

اما رسولزاده دیگر جنبه مهم تفکر لاسال را ناگفته گذشته: سوسیالیسم لاسالی بر پایه قوی دموکراسی رادیکال پی ریزی شده بود. او خواهان انتخابات همگانی بود، و مبلتغ جامعه بدون طبقات، جامعه ای که هر مزدوری حاصل همه کارش را بدست آورد. اما لاسال که از لیبرال های بورژوا سر-خورده بود، و به توده نادان هم اعتقادی نداشت که بتواند جامعه سوسیالیستی برپا کند - در تأسیس چنین جامعه ای مسئولیت بزرگی برای «دولت» شناخت. از اینرو تحت تأثیر هگل به ستایش بنیاد دولت برآمد، گرچه منطق سوسیالیسم لاسالی غیر از منطق دولتی خواهی هگلی بود. او ناهشیار نبود که چنین نظریه ای به مطلقیت می انجامد. اما معتقد بود که با تأمین انتخابات همگانی، طبقه کارگر متحد به حقوق اجتماعی خود می رسد. بهر حال تفکر او با سوسیالیسم

۱. آنچه رسولزاده نقل کرده از خطابه لاسال در «شورای کارگران و سربازان» و در توجیه پروگرام نهضت کارگری است. نقل رسولزاده درست و دقیق است.

۲. لفظ «آتش مقدس» را خود رسولزاده بکار برده.

انقلابی تعارض داشت.

کنفرانس «ار فوررت»^۱ صحنه برخورد فکر انقلاب و اندیشه اصلاحگری بود. و پروگرام آن روشنگر موضع حزب سوسیال دموکرات آلمان در مسأله ذو حدین است. رسولزاده شرح آنرا می دهد:

فکر اصلاح بر اثر «تأخیر انقلاب موعود سوسیالیسم» بوجود آمد. شاگردان حقیقی مارکس «با امید و ایمانی بزرگ» فرا رسیدن انقلاب را هر لحظه تکرار می کردند. یکی از نمایندگان سوسیال دموکرات نوشته های روزنامه سوسیالیست «نویزایت»^۲ (چاپ ۹۳-۱۸۹۲) را گردآوری کرده، انتشار داده است. پیش گویی هایی که در آن می خوانیم از این قبیل اند: حل سوسیالیسم در قرن نوزدهم؛ ظهور انقلاب کارگر در آئینه نزدیک؛ نابودی سرمایه داری و تأسیس کمونیسیم. البته «ایمان به قریب الوقوع بودن انقلاب اجتماعی» برای حزب سوسیالیست لازم بود. بدین وسیله حزب جواب می داد به حالت «بی صبری و انتظار کارگر» و به انبوه مردمی که پشت سر خود داشت. اما تأثیر این تدبیر دوامی نداشت. دوجریان پیدا شد: از طرفی «کله های پر شور به جوش آمده، به آنارشیسیم و سندیکالیسم انقلابی گرایش یافتند.» و به جای انتظار کشیدن مرحله تاریخی، خواهان قدرت بودند. از طرف دیگر امیدها که از ظهور انقلاب بریده شد، به بستر اصلاحات افتاد. حالت «انتظار و بی صبری»، سوسیالیسم را بحران زده کرد. در ضمن «سرشت ملی آلمانیان که در گذشت تاریخ تشکل یافته، انتظام پروری»^۳ است. حکومت آلمان هم به بهبود زندگی کارگر، و تا حد امکان به تأمین آزادی او توجه داشت. (اشاره رسولزاده به اصلاحات اجتماعی عصر بیسمارک است).

در این احوال حزب سوسیال دموکرات در ارفورت گره آمد. و

1. Erfurt
2. Neue Zeit

۳. «انتظام پروری» لفظ خود رسولزاده است.

پروگرام تازه‌اش را اعلام کرد (۱۸۹۱). این پروگرام شامل دو بخش بود: بخشی مقصد دوری و نشان‌می‌داد که اصول بیاننامه کمونیست در آن گنجانده شده بود. بخش دیگر هدف نزدیکی را معین می‌نمود که پروگرام «حداقل» باشد. خواست‌های حزب در پروگرام حداقل از این قرار بودند: «دموکراتیزه شدن دولت؛ اجرای انتخابات عمومی؛ تشکیل مجلس قانونگذاری به مأخذ دوساله؛ الغای هر نوع محدودیت سیاسی؛ حق رفراendum؛ سپردن اداره امور امپراطوری و حکومت و ولایت و شهر بدست مردم، تشکیل نیروی ملی به جای قشون، حل مسأله جنگ و صلح با مراجعه به آرای مردم، تسویه اختلافات دولت‌ها بوسیله حکمیت.» بعلاوه شناختن «شخصی بودن امر دین» و برخی اصول دیگر حکومت خوب را اعلام کرد.

در توجیه آن رسول‌زاده گوید: تجدید نظر حزب در قضیه دین از این بابت درخور توجه است که ستیزگی مارکسیسم با دیانت به اتکای «علم» بود. اما اعتقاد لیکنخت چنین بود که بایستی سوسیالیسم را از این تصور رها کنید که آن «دینی است مبنی بر انکار خدا.» از این رو حزب اعلام کرد: هر سوسیالیستی می‌تواند وابسته به کلیسای دلخواه خویش باشد. یعنی اعتقاد مذهبی را امری خصوصی شناخت. با این کار، حزب سوسیال دموکرات خود را از درافتادن با فرقه‌های کاتولیک که بر افکار مردم نفوذی قوی داشتند برکنار ساخت.

نتیجه‌گیری سیاسی رسول‌زاده صحیح است، اما باید دانسته شود که متفکر مادی تاریخ، دیانت را تنها بر پایه تعقل علمی رد نمی‌کرد. او «دیانت» و تصور «ما بعد طبیعی» را در کنار سایر مظاهر نظام تولیدی اجتماع، همه را یکسره طرد می‌کرد. دیانت را به عنوان «تئوری کلی درباره این جهان» و «دریافت تحریف شده از جهان» همچون دیگر «واقعیت‌های» اجتماعی باطل می‌شمرد. اما اعلام چنین نظری را حزب سوسیال دموکرات آلمان، دور از تدبیر عملی می‌دانست.

این هم گفتنی است که در دستورنامه ارفو پرداخته کائوتسکی بود، آنچه مربوط به قلمرو انگلس هم بر کار آن کنگره نظارت داشت گرچه در این باره رسول‌زاده می‌نویسد: خواست به صورت مضبوطی در آمدند، پیش از اینها از جمله «سازشکاری ناشی از آرمان لاسالی» تلقی گریه حزب در پروگرام خود موضع بیاننامه کمونیست نمود. و آن هم به خاطر سابقه تاریخی‌اش بود، و قاطع بیاننامه و کتاب سرمایه را لازم شمرد. به که هدفش «اصلاح کردن دولت بود، از نو به راه و بنیاد دولت را می‌شناخت». و حال آنکه مانیفست بنیادی اصلاح ناپذیر تیشه می‌زد. در جامعه‌ای که با می‌گشت دولت محلی نداشت، و قائل به انحلال وجود و عدم بنیاد دولت در ربط با فلسفه ظریفی است. لازم است توضیحی بدهیم. حزب مفهوم «دولت آزاد مردم» را در ایدئولوژی خود آن موافق نبود. نکته مهم اینجاست که مارکس یا «از میان رفتن» دولت را بکار برده، نه «بر انداختن» آن. با کونین^۲ متفکر آنارشیزم، با اعلام فوری انحلال دولت بود. و حال آنکه ما هدف انقلاب پرولتاریا، سوسیالیزه کردن ابزار ناپذیر نهایی‌اش از میان رفتن خود بخود دولت جامعه بدون طبقه، دولت منطبق وجودی ندارد

دولت در مارکسیسم با «برانداختن» دولت در آنارشیسم از همان بابت است. به علاوه در مفهوم «دیکتاتوری پرولتاریا» وجود دولت شناخته شده، گرچه در باره مدت آن مارکس خاموش است. همین اندازه روشن می‌دارد که «دیکتاتوری» مرحله انتقالی گذرانی است. اما انگلس توضیحی می‌دهد که: در مرحله انتقالی مزبور همچنانکه طبقات از میان می‌روند - «دولت ناگزیر فرومی‌ریزد. جامعه‌ای که تولید را بر پایه همکاری آزاد و مساوی تولید کنندگان تنظیم می‌نماید، هیأت دستگاه دولت را در موزه خانه اشیاء عتیق، پهلوی چرخ ریسندهای و تبرمفرغی جای می‌دهد.» باز در «آنتی دورینگ» می‌آورد: پس از دوره گذران دیکتاتوری، مداخله دولت در هر یک از حوزه‌های گوناگون روابط اجتماعی، یکی پس از دیگری زائد می‌گردد. در این جریان «دولت برانداخته نمی‌شود، بلکه از بین می‌رود.»^۱

با وجودی که انگلس بنیاد «دولت» را در مرحله دیکتاتوری پرولتاریا می‌پذیرد، فرض «دولت آزاد مردم» را در مرام سوسیال دموکراسی رد می‌کند و حال آنکه حزب سوسیال دموکرات آلمان برای دولت آزاد مردم خصلت ابدی قائل نبود. انگلس در نامه‌اش به بیل (۱۸۷۵) به این برهان تکیه می‌جوید که: «... با تأسیس نظم سوسیالیستی جامعه، دولت خودش منحل می‌شود و محو می‌گردد. از آنجا که دولت فقط پدیده گذرانی خواهد بود که در نبرد و انقلاب علیه دشمنانمان بکار برده می‌شود، بکلی بی‌معنی است که موضوع دولت آزاد مردم را عنوان کنیم. مدت زمانی که پرولتاریا به دولت نیازمند است، برای خاطر آزادی نیست؛ به منظور برانداختن دشمنان است. و همینکه بشود که از آزادی صحبت بداریم، دیگر دولتی وجود ندارد.»^۲ آن مفروضات ذهنی حلال مشکل دولت نبودند.

۱. برای تفصیل نگاه کنید به فصل اول تئودری کمونیستی قانون نوشته H. Kelsen حقوقدان عالیقدر اتریشی.
۲. به نقل همان مأخذ، ص ۳۰.

تجربه عینی بنیاد دولت را تحکیم کرد و بر قدرت آن همچنان افزوده است. حزب سوسیال دموکرات آلمان هم بنیاد دولت را ابرام کرد. حالا دنبال تشریح رسولزاده را از پروگرام حزب سوسیال دموکرات بگیریم: به این نتیجه می‌رسد که: در پروگرام مزبور تصور سوسیالیسمی که متکی به «ماتریالیسم اقتصادی مارکس بود، و حقیقت دولت که از ایده - آلیسم هگلی سرچشمه می‌گرفت - پهلوی هم قرار گرفتند.» فکر «انقلاب» و اندیشه «اصلاحگری» یا «رفورمیسم»^۱ با هم ثبت دفتر سوسیالیسم گشتند. آن «دوگانگی» پروگرام تازه حزب «منشاء کلاسیک کشمکش فکری در دستگاه سوسیالیسم» گردید. انقلابیان، کارگران را به سوی مانیفست می‌کشاندند، و اصلاحگران آنان را به سوی خود می‌خواندند.

آن دوگانگی و کشمکش - فکر «تجدید نظر طلبی» یا «رویزیونیسم»^۲ را در تاریخ سوسیالیسم بوجود آورد. تجدید نظر طلبان در عین اینکه اهمیت «نبرد طبقاتی» را در می‌یافتند - معتقد بودند که این قضیه آنطور که مارکس گفته «ارزش قطعی و مطلق ندارد.» همچنین ضمن اینکه دفاع از منافع کارگری را می‌شناختند - «اشتراک مساعی کارگران را با سایر طبقات درون جامعه، به نام منافع ملی» لازم می‌شمردند. یعنی درباره «همبستگی طبقاتی» نظر منفی نداشتند. به علاوه فرض مارکس را که «سرمایه‌داری بطور مطلق به انقلاب سوسیالیسم» منتهی خواهد شد، مورد تردید قرار دادند. می‌دانیم «با توسعه سرمایه‌داری، با ایجاد شرکت‌های تعاونی و اتحادیه‌های کارگری، و اصلاحات اجتماعی - بر ادبار طبقه کارگر، آن حدی که مارکس می‌پنداشت، افزوده نشد. اقتصاد روستا و کشاورزی هم آن اندازه‌ای که تصور می‌رفت، تمرکز نیافت. شمار سرمایه‌داران کوچک هم قطعاً کم نشد. و طبقات متوسط هم

1. Réformisme
2. Revisionnisme

خلاف آنچه در کتاب سرمایه و بیان نامه کمونیست آمده بود، ازین نرفتند.»
 برخی از نویسندگان و سیاستمداران سوسیالیست نیز «تر» مارکس و
 انگلس را در مفهوم دولت، به درجات انتقاد نمودند. مکدونالد لیدر حزب
 کارگران انگلیس نظریه انگلس را چنین تعدیل می کند. در یکی از آثارش می
 نویسد: «دولت نه حکومت است و نه جامعه. دولت تجسم شخصیت سیاسی
 ملت مستقلی است؛ بنیادی است که اراده عمومی هیأت اجتماع را با واسطه
 های سیاسی به اجرا در می آورد. تصور دولت به عنوان بنیادی که از جانب
 فرد بوجود آمده، فکر درستی نیست. درتشکل دولت، گذشته هم سهمی دارد.
 به همین جهت دولت را باید به عنوان موجودی زنده تلقی نمود.»

برنشتاین متفکر تجدید نظر طلب هم در بیان همان مفهوم گوید: «همان
 طور که ساختمان ستون فقرات جانوران بر اثر تقسیم اعمال و تمایز وظایف
 الاعضاء تشکیل یافته است، در جامعه نیز با ایجاد تقسیم کار، دستگاه حکومت
 بوجود آمده است. با توجه باینکه در آتیه هم تقسیم کار کاهش نمی یابد بلکه
 افزایش می گیرد. این خود اقتضا می کند برداشتی بودن دولت، نه بر گذران
 بودن آن.» این کلام برنشتاین هم معروف است: «اصل مقصد نیست، اصل
 حرکت است.» به تفسیر رسول زاده: یعنی «تصور اینکه دنیای ما روزی
 خارج از هر گونه روابط تاریخی مبدل به بهشت سوسیالیسم خواهد شد،
 خیالی است مبهم. اما حرکت جامعه ای که در آن هستیم، محسوس است و
 ماهیتی مشهود دارد... امکانات امروز را به خاطر فردای نامعلوم نمی توان
 فدا کرد.»

آن برداشت راجع به «دولت» در سال های پیش از جنگ جهانی
 طرفداران پروپا قرصی میان سوسیالیستان همه اروپا داشت. و شعار «به -
 سوی لاسال» در آلمان رایج بود. کنیش متفکر سوسیالیست می گفت: «حزب
 سوسیال دموکرات از اندیشه نبرد طبقاتی صرف نظر نمی کند. لکن به نام
 وحدت آلمان با قاطعیت بیشتری زیر پرچم دولت آلمانی گرد آمده... متحد

می گردد.»

همان وضع در سایر کشورهای اروپا ظاهر گشت. در واقع سوسیالیسم
 مغرب تحت تأثیر واقعیات دو انحراف یافت: یکی در جهت «رفورمیسم»
 اصلاحگری. دوم تأکید به دولت ملی درون نظام سوسیالیسم. تو
 اقتصادی رسول زاده در خور ذکر است گرچه عوامل دیگری هم در این تح
 مؤثر افتادند. می نویسد: رفورمیسم در آلمان همچون سایر ممالک پیش رف
 «سرمایه داری اروپا که به سرعت رشد یافته بود، از مرزهای ملی گذشت و
 سیاست تعرض استعماری روی آورد. از این زمان، بورژوازی بخشی
 ارزش های مازادی^۱ را که از مستملکات بچنگ آورد با پرولتاریای کشور
 تقسیم کرد. از اینجا میان سوسیالیست های هر مملکت، طبیعتاً نوعی سوسیالی
 ناسیونالیستی» پدید آمد. در آغاز سده بیستم فکر «وطن و ملت» در آرای
 احزاب سوسیالیست اروپا «متبلور» گشت. هرسو که می نگریستی نو
 «سوسیالیسم وطن پرستانه» می یافتی. طوری شد که در ماجرای اقادیر که
 فرانسه و آلمان در گرفت (۱۹۰۴) بیل رهبر حزب سوسیال دموکرات آ
 در مجلس رایشتاگ گفت:

«ما در این سرزمین زندگی می کنیم. و برای اینکه آنرا برای خود
 همچون مادر مهربان وطن نگاه داریم، پیکار می کنیم. ما به راه این هدف
 کوشیم، در این جهت حرکت می نمایم، از این وطن قطعه ای به هیچ
 نمی دهیم، و جانمان را در آن راه فدا می سازیم.»

بیل در خطابه دیگرش اعلام کرد:

«من و همکارانم وجبی از خاک آلمان را به بیگانگان نمی دهیم -
 روزی که آلمان تجزیه گردد باید گفت که حیات معنوی و اجتماعی ملت
 تجزیه شده است.»

۱. منظورش Surplus Value است.

در تفسیر گفتهٔ بیل رسول زاده گوید: «در مقابل انترناسیونالیسم مارکس که محوکنندهٔ همهٔ خصوصیت هاست، اینجا از لزوم دفاع از استقلال وطن سخن می‌رود... مفهوم انتزاعی سوسیالیسم ... تعدیل می‌شود، دوباره به روابط تاریخی بازگشت می‌کند. حالاً فکر مصلحت عام که پیوند دهندهٔ تمام طبقات است» نشو و نما می‌نماید. رسول زاده خود در این مقوله نظر مثبت دارد. می‌پرسد: «وطن چیست؟ آیا خاکی است که روی آن زندگی می‌کنیم؟ نه. «وطن میراث ارزش‌های معنوی است که از نیاکان به ما رسیده - یعنی هم دین، هم زبان، هم ادبیات، هم هنر و خلاصه منظومهٔ ارزش‌هایی است که سیمای حقیقی ملت و شخصیت معنوی اش را می‌سازد.»

از آن مقوله چنین نتیجه می‌گیرد: باید اقرار کرد که حزب سوسیال دموکرات «به احترام گذشتهٔ خویش و به پاس خاطرهٔ مارکس، شعارهای قدیمی خود را نگاه داشته و تکرار می‌کرد، ولوبه زبان. اما فقط به زبان تکرار می‌کرد.» ولی در عمل «به مبانی دولت خواهی و اصلاح‌گرایی» روی آورده بود. (معلوم است لفظ «دولت‌خواهی» را به مفهوم اصالت دولت بکار می‌برد، در مقابل نظریهٔ نفی دولت).

دانستیم که رسول زاده در تحول مفهوم سوسیالیسم، به اصالت ملت خواهی تکیه می‌کند و به پیوندهای تاریخی تأکید می‌نماید. در عوض، فکر بدعت‌آوری و اصلاح‌گرایی را که مفهوم جامع‌تری داشتند - از مرکز آن تحول کنار می‌نهد و در حاشیه می‌آورد. شایسته است در این مقام دامنهٔ سخن را کمی بگستریم:

بدعت‌آوری در نهضت سوسیالیسم هم قضیهٔ اصولی بود، و هم مسئلهٔ آرایش سیاسی یا به اصطلاح «تاکتیک». اصولی بود از نظر ماهیت سوسیالیسم، قضیهٔ عملی بود از جهت نقشهٔ سیاسی حزبی. بزرگان بدعت‌آور کارل -

کائوتسکی^۱ و ادوار برنشتاین^۲ بودند. اما خودشان معترف نبودند که مسئلهٔ اصولی هم در میان است. کائوتسکی آنرا «قضیهٔ تاکتیک» می‌شمرد، و برنشتاین «نظریهٔ اقدام عملی». اما چون مسأله را بشکافیم می‌بینیم که هر دو جنبه را متضمن بود.

در فلسفهٔ سوسیالیسم برنشتاین، روش دیالکتیک قوتی نداشت. تکیه کلام برنشتاین این بود که کارهای عمده‌ای که متفکران سوسیالیسم از عهده برآمدند - نه به خاطر دیالکتیک هگلسی بود. او مارکسیست بودن خود را انکار نمی‌کرد، اما دیالکتیک مارکس را قبول نداشت. آسان‌تر بود که بگوید او سوسیالیست است اما به نظام دیالکتیک قائل نیست، نه اینکه بگوید او مارکسیست است ولی به دیالکتیک بی اعتقاد است، از آنکه سوسیالیسم مارکس به هر حال بر اساس دیالکتیک بنا گردیده بود. برنشتاین برهان می‌آورد که: مارکسیسم کتاب مقدس نیست، بلکه «بصیرت است نه سرمشق» یا «بینش است نه دبستور». شك او نسبت به مارکسیسم از اینجا حاصل شد که واقعیات اجتماعی صحت آنرا تأیید نکردند. در تفکر او حکمت تجربی سلطه داشت نه فرض صرف.

او نظریهٔ تکامل ارگانیک^۳ را تکیه‌گاه فکری خود می‌شناخت. البته تکامل عنصر بزرگ سوسیالیسم بود؛ برنشتاین به این ضابطهٔ معروف تکیه می‌جست که: جامعهٔ کنونی شکل ثابتی نیست، بلکه «ارگانیک» قابل تغییر است و دائماً در حال تغییر است. اما اگر خیال کنیم که نبرد میان تضادها پایهٔ تمام تغییرات و تحولات تاریخ است، به خطا رفته‌ایم. می‌نویسد: «من اعتقاد ندارم که تضادها، مأخذ مجموع تحول تاریخی است؛ اشتراک‌مساهی میان نیروهای مربوط همان اندازه اهمیت دارد». بنابراین سوسیالیسم در

1. K. Kautsky
2. E. Bernstein
3. Organic Evolusionism

سیر تدریجی تحقق پذیر است. به نظر اوسوسیاالیسم پایان ندارد، دنیا هیچوقت تمام نمی‌شود و هیچگاه کامل نیست. حرکت فعلی مستمر، روح استدلال اوست.

برنشتاین خصلت قشری بودن مارکسیسم را تغییر داد، شکاکیت را در جزمیت آن وارد ساخت. فرض «ضرورت تاریخی» دیگر جواب «واقعیات» حیات اجتماعی را نمی‌دهد، بلکه مفهوم جبر تاریخی جایگاهش را به اختیار آدمی در تسلط یافتن بر محیط طبیعی و اجتماعی داده است. سوسیاالیسم، به تعبیر برنشتاین، قضیه محتوم بودن تاریخی نیست، قضیه این است که «بایستی چنان بشود» یعنی محتوم ساختن سوسیاالیسم است.

کائوتسکی از جهتی تحلیل برنشتاین را رد می‌کرد، و از جهتی با وی هم‌رأی بود. در جهت نخست نظریه‌اش را نزدیک به فرض تاریخی مارکس ساخت. می‌گفت: «سوسیاالیسم پرهیز ناپذیر است برای اینکه پیروزی پرولتاریا غیر قابل اجتناب است.» حرکت تاریخ ملزوم قوانین تاریخ است، و سوسیاالیسم را آن قوانین بوجود می‌آورند. سوسیاالیسم نه‌اینکه فقطزاده «میل و علاقه» ماست، بلکه «تحقق می‌یابد از آنکه ضرورت آنرا ایجاب می‌کند.» تحقق سوسیاالیسم امر تدریجی نمی‌تواند باشد، اما اصلاحگری و تغییر تدریجی، زمینه را برای انقلاب سوسیاالیسم آماده می‌گرداند. و بدون چنین انقلابی، استبداد از میان نمی‌رود و دموکراسی حقیقی استوار نمی‌گردد.

در جهت دوم کائوتسکی و برنشتاین در آرمان سوسیاالیسم وجهه نظر واحد داشتند: هر دو سوسیاالیسم را در دموکراسی می‌جستند؛ و هر دو «سوسیاالیسم دموکرات» به معنای دقیق کلمه بودند؛ هر دو معتقد بودند که طبقه کارگر هنوز به رتبه‌ای نرسیده که به تنهایی قدرت سیاسی را بدست گیرد. این کلام کائوتسکی است که: «تعلیم دموکراسی به تسوده و به پیشوایان ایشان شرط لازم تحقق سوسیاالیسم است.» برنشتاین می‌گفت: «دموکراسی در آن واحد هم‌طریقت دارد و هم موضوعیت. طریقت آن در جهت پیکار برای سوسیاالیسم است، و

موضوعیت آن تحقق شکل سوسیاالیسم.» دموکراسی نظام سیاسی «حکومت طبقه در آن نیست... وضع جامعه‌ای است که هیچ حائز امتیازهایی نیست.» تا زمانی که چنین وضعی متحقق نگشته درس اشتراك مساعی میان طبقات است.

برنشتاین به حقوق اقلیت تأکید دارد و «تساوی حقوق جامعه» را می‌شناسد. به علاوه در نظام سوسیاالیسم دموکراسی «دموکراسی سیاسی رادیکال» تعبیر می‌نماید - اصل فدرالیسم در عین حال وجود دستگاه متشکل حکومت مرکزی را در انکار ندارد.

اما در فلسفه دولت، برنشتاین نه‌مگل‌وار تصویری شاعر سازد، نه همچون مارکس آنرا طرد می‌نماید. اندیشه انحلال دولت را تصویری «اوتوبی» می‌داند. و «دیکتاتوری پرولتاریا» سبعانه‌ای است. اولاً مارکس آن اصطلاح را یکی دوسبار به محور تفکر او را دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌سازد. ثانیاً طبقه کار چنین توانایی نیست که به پیروزی سیاسی نائل گردد مگر اینکه کارگر متحد گردد. حال اگر پرولتاریا به اتفاق سایر طبقات به قدرت حق ندارد علیه متحدینی که او را به قدرت رساندند، روش ترعی همه گذشته، دیکتاتوری پرولتاریا «بازگشت به خصلت نیاکان فرهنگ پست‌تری تعلق دارد» نه به نظام متعالی سوسیاالیسم.^۱ بد برنشتاین دیکتاتوری پرولتاریا یکسره مردود است.

۱. از آخرین تحقیقات راجع به فلسفه بدعت آوری در مارکسیسم که ما کردیم یکی رساله Z. Jordan است در کتاب: تفکرات سیاسی از دوم به بعد، به‌مأخذ سابق. دیگر رساله معتبر زیر که نویسنده‌اش به‌آر دسترسی داشته:

حزب سوسیال دموکرات آلمان با فلسفه اجتماعی جدیدش، در ظرف کمتر از ده سال، نیرومندترین احزاب سوسیالیست جهان گردید. و در آغاز قرن بیستم به عنوان یکی از مهمترین تشکیلات حزبی آلمان جلوه کرد. تجسم مرام آنرا در دولت جمهوری وایمار خواهیم شناخت، دولتی که نمونه خوب دموکراسی اجتماعی را برپا نمود. کائوتسکی و برنشتاین اندیشه - گران دولت ساز آن بودند.

روح بدعت برانتر ناسیونال دوم سلطه داشت، همچنانکه اصلاحگری سیاست کلی جناح اکثریت احزاب سوسیالیست اروپا را می ساخت. تنها روسیه مستثنا بود. حزب سوسیال دموکرات کارگران روس (که در ۱۸۹۸ تأسیس شده بود) در جهت انقلاب حرکت کرد. کنه مسأله این بود که بدعت آوری و اصلاحگری زاده خصوصیات اجتماعی و سیاسی مغرب زمین بودند. و حال آنکه منطق انقلابی ملزوم شرایط خاص روسیه بود، انقلابی که صور گوناگون می توانست داشته باشد. در مغرب جنبش سوسیالیسم در نظام دموکراسی امکان پیشرفت و ترقی داشت. اما نظام سیاسی روسیه چنین امکانی را تأمین نمی کرد. از اینروسوسیالیسم غربی به مجرای سوسیال دموکراسی افتاد، و سوسیالیسم روسی در بستر انقلاب رشد کرد. خدمت کائوتسکی به فلسفه سوسیالیسم این بود که از بنیاد دموکراسی علیه نظریه دیکتاتوری اقلیت لنین، با دانش و فرهنگ برتر از لنین دفاع کرد.^۱ البته از نظرگاه مذهب لنین او «کائوتسکی مرتد» بود. چنین بود بنیاد بدعتگری.

۱. راجع به نظریه لنین در فصل بعد صحبت کرده ایم.

۳. حکومت سوسیال دموکراسی در آلمان

سوسیالیسم در قلمرو سیاست این زمان دو آزمایش عمده داشت: دولت سوسیال دموکرات آلمان، حکومت کمونیست روسی. اینجا از تجربه عبرت آموز جمهوری آلمان سخن می گوئیم.

رسول زاده می نویسد: جنگ که در گرفت و روابط بین ملل از هم گسیخت - «سوسیالیسم انترناسیونال هم پارچه پارچه شد». در پهنه کارزار «حرکت متفق کارگران هر ملت را با بورژواهای آن» علیه دیگر ملت دیدیم. البته نامداران سوسیالیستی همچون ژورس در فرانسه، و لیبکنخت در آلمان به کشتار عام به اعتراض برخاستند. آنان در اقلیت ماندند. جناح اکثریت احزاب سوسیالیست همه جا «دفاع وطن را برتر از سوسیالیسم انترناسیونال» شمردند. از جمله در آلمان، حزب سوسیال دموکرات در چهارم اوت ۱۹۱۴ به بودجه جنگ رأی داد. این روز در تاریخ سوسیالیسم نقطه انحراف مهمی است، و آن تصمیم مبدا دوره ای است که بعدها به نام «سیاست چهارم اوت» معروف گشت. تصور نمی رفت که سوسیال دموکراتان اعتبار جنگی را تأیید کنند. اما «معجزه شد» و حزب سوسیال دموکرات همه را حیرت زده ساخت. با سیاست چهارم اوت «ادراک و هشیاری طبقاتی» موضع خود را به مصلحت عمومی ملی داد.

اما رسول زاده ناگفته گذشته که احزاب سوسیالیست در همه کشورها، حتی در آلمان، در اقلیت بودند. و حکومت های زمانه سیاست جنگی را بهر صورت پیش می بردند. از اینرو مسئولیت از هم پاشیدگی انترناسیونال دوم را نمی توان فقط از چشم احزاب سوسیالیست دید. البته همکاری احزاب سوسیالیست با حکومت های خود، به اعتبار معنوی انترناسیونال لطمه زد. احزاب مزبور در آلمان، فرانسه، اتریش و بلژیک اعتبار جنگی را در پارلمان تأیید نمودند. اگر حزب سوسیالیست ایتالیا با آن مخالفت ورزید،

از این بابت بود که آنجا میان احزاب غیرسوسیالیست هم در اصل مسأله ورود به جنگ اختلاف در گرفته بود. این خود کار حزب سوسیالیست ایتالیا را در تأیید نکردن بودجه جنگ آسان نمود. قضیه این بود که چون مسأله حیات ملی بمیان آمد، نفع ملی بر ملاحظات بین الملل فایز آمد. حتی ژورس سوسیالیست که جنگ را محکوم می ساخت، با دسته های لیبرال چپ در جهت دفاع جمهوری فرانسه همکاری نمود. از حزب کارگرا انگلیس چیزی نمی گویم چه این حزب از نظر ایدئولوژی بین الملل در این دوره چیز قابلی نبود.^۱

اما درباره حزب سوسیال دموکرات آلمان و سیاست «چهارم اوت» نکته دیگری هم هست: حزب در مجلس رایشتاگ فقط سیاست دفاعی حکومت را تأیید نمود، و با سیاست توسعه طلبی و تعرض مخالفت ورزید. به علاوه اعلام کرد: هرگاه حزب در قضیه اعتبار جنگی روش دیگری پیش می گرفت احتمال می رفت که هیأت وسیع کارگران به اقداماتی علیه دولت دست ببرند. اما احتمال نمی رفت که کارگران ممالکی که با آلمان در جنگ اند، در محکوم ساختن جنگ با کارگران ما همراهی و همدلی کنند. از این رو با قیام کارگران ما علیه جنگ، صلحی که منطبق با مرام «انترناسیونال» باشد تحقق نمی یافت؛

۱. در انگلیس اتحادیه های کارگری توسعه پیدا کرده بود، اما فعالیت آن بیشتر در جهت افزایش مزد و بهبود شرایط کار بود. و گروه های سوسیالیست خاص انگلیسی فلسفه سیاسی مضبوطی نداشتند. کوششی که برای تأسیس حزب سوسیالیستی به سبک احزاب سایر کشورهای اروپا رفت، تا مدت ها در انگلیس بجایی نرسید. کارگران انگلیس معمولاً به حزب مهم لیبرال، و حتی گاه به محافظه کاران رأی می دادند. از ۱۹۰۶ که حزب کارگر پا به پارلمان نهاد تا ۱۹۱۴ شمار نمایندگان کارگر از چهل نفر تجاوز نکرد، و حال آنکه مجموع عدده نمایندگان ۶۷۰ نفر بود. پس از جنگ بر قدرت حزب کارگر همچنان افزوده شد. بهر حال کارگر انگلیسی کوتاه بین و فاقد جهان بینی کارگر اروپایی بود. و اتحادیه های کارگری آنجا از آغاز علیه روشنفکران بودند.

فقط شکست قطعی آلمان را محقق می گردانید.

اینجا هم مسأله این بود که انترناسیونال نه به آن حد تکامل رسیده بود، و نه چنان قدرتی داشت که رأی خود را در خیر عمومی ملل بر دولت ها تحمیل گرداند. حتی به مرحله بعد، حزب کمونیست روسیه خواست انتر-ناسیونال را ابزار پیشرفت منافع خود پرستانه خویش گرداند. نفع ملی همه جا بر جهان بینی انترناسیونال می چربید. (حالا هم چنین است). به هر صورت نکته مهم اینکه با پیشرفت جنگ، در اغلب کشورهای غربی گروه های سوسیالیست خود را به مخالفت با دولت ها مجهز می ساختند، و شعارهای سابق نبرد طبقاتی را از نو اعلام می داشتند. این قضیه به خصوص در آلمان ظاهر گشت، و این اندیشه در آلمان و اتریش تحرك یافت که عناصر سوسیالیست حکومت های خود را بر اندازند و قدرت را بدست بگیرند. به حقیقت منطبق اندیشه «اصلاحگری» می رفت که تحقق یابد.

حالا ببینیم رسول زاده چه می آورد: گفته کنیش نویسنده سوسیالیست آلمانی را در ۱۹۱۶ بدین مضمون نقل می کند: کارگران که روزی «دشمن خویش را در مفهوم وطن می دیدند»، جنگ که در رسید احساس کردند که خود «عضوی از وطن» هستند. همان کارگری که سابقاً دولت را «قلعه ای» می دانست که بایستی آنرا فتح کند، اکنون «افکار و عواطفش بدین معطوف شد که دولت را از درون تسخیر نماید و به اصلاح آن بر آید.» حالانتهت

۱. گفتنی است که در انجمن کنگاش حزب سوسیال دموکرات از یکصد و ده نفری که نمایندگی توده بزرگ کارگران آلمان را داشتند، دسته کوچک چهارده نفری علیه اعتبار جنگی رأی دادند. اما در جلسه چهارم اوت رایشتاگ، جملگی آن نمایندگان به پیروی از دستور حزب، بودجه جنگ را تصویب نمودند. لکن در جلسه دسامبر رایشتاگ هفده تن از نمایندگان سوسیال دموکرات علیه اعتبار تازه جنگ رأی دادند، از آن جمله بود کارل لیکنخت که همچنان در مخالفت خود استوار ماند، تا اینکه بالاخره از آن استعفا داد.

کارگری به مرحله‌ای می‌رسد که می‌تواند کند و آنها را مطابق روح و آرزوهای خود آن سخن جهت کلی تحول سیاسی جمهوری سوسیال دموکرات بدست می‌دهد جنگ؛ مطرح شدن تغییر قانون اساسی؛ تشکل نمایندگان سوسیالیست، شورش قشون در بعضی شهرها و ولایات؛ استعفای قیصر؛ نمی‌گوییم. ربطی با کارما ندارد. همین از ۱۹۱۸ که پایه حکومت موقتی را ریخت بیرون آمده، حکومت سوسیالیستی است. سوسیالیستی است.» نظام جمهوری اعلام دموکراسی در ژانویه ۱۹۱۹ انجام گرفت ریاست جمهوری انتخاب شد (۱۱ فوریه ۱۹۱۹) زین‌ساز جایش را گرفت.

بحث ما در ماهیت سوسیال دموکراسی رسول‌زاده تحلیل اندیشیده‌ای دارد: با شک - حزب سوسیال دموکرات یا «سوسیالیست» ائتلافی دعوت شدند. پذیرفتند. این پذیرش تا مبنی بر اینکه: حزب سوسیالیست بایستی حکومت بدست آورد. حزب سوسیال دموکرات که را یکسره قبضه کرد - به تحکیم اصول «ج» به تعبیر دیگر تصمیم خود را «در پیروی از روش

۲. رسول‌زاده لفظ «دموکراتیک» را به معنی واقع شده مصطلح امروزی.

معیندا تجربه ا
 ورویه اتحادیه
 همین وضع در
 به حقیقت، ما
 نهضت سوسیالیست
 کنگره
 اصل «دیکتاتور
 نظام «سویت»
 را خواست.
 کارگری و با
 اساسی گنجانند
 «از کار
 مساوات در تن
 نیروهای تولید
 اجتماعی و اق
 منطقه ای کارگ
 دارند. شورا
 وظایف جامع
 نمایندگان کار
 منطقه ای و مج
 اساسی اجتماع
 شورای اقتصاد
 حق تهیه لوازم

«به جمهوریت آلمان نمودند - از خدمت فردریک و بیسمارک به امپراطوری آلمان کمتر نیست.»

رسول زاده از جمهوری و ایماز تفصیلی ندارد. بیشتر به مرام سوسیال دموکراسی آلمانی و تحول پروگرام آن می پردازد: از ۱۹۲۰ موضوع تغییر پروگرام حزب سوسیال دموکرات همواره مورد گفتگو بود. کنگره حزب در همان سال تشکیل شد. و پیشنهاد انعقاد کمیسیونی را برای اصلاح پروگرام، بدون هیچ اعتراضی پذیرفت. در آن کنگره این قبیل کسان حاضر بودند: پرنشاین رهبر تجدیدنظرطلبان، مولکنبورگ از سوسیالیستان قدیمی که در تنظیم پروگرام گوتا و ارفورت دخالت داشت، لائوفکتر که نماینده روح جدید بود.

لائوفکتر بیان کننده چنین فکری بود: «اوایل می گفتند که سوسیالیسم مسأله شکم است. حالا سوسیالیسم مسأله فرهنگ است. وظیفه سوسیالیسم اعتلای آدمی است به قلّه بلند مدنیت. این وظیفه تنها با تغییر دادن مبانی اقتصادی زندگی انجام نمی گیرد. البته برای رسیدن به آن مقصد والا، دگرگونی اقتصادی هم لازم می آید. ولی ریشه این هم در زمینه فرهنگ و مدنیت قرار دارد.» دیگری در همان کنگره گفت: «حزب سوسیال دموکرات گویا بر پایه ماتریالیسم تاریخی بنا شده است... طبقه بورژوا با ترک معنویات به ماتریالیسم صرف روی آورده، مدنیت را مادی کرده است.»

رسول زاده می نویسد: سوسیالیسم مارکس عبارت بود از «کمونیسم مطلق مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم اقتصادی». اما آن سخنان روشن می دارند که سوسیال دموکراتان آلمان تا چه اندازه «از اصول مطلق معلم دور شده بودند.» کنگره حزب که در هایدلبرگ منعقد گشت (۱۹۲۵) پروگرام سابق کنگره ارفورت را خاصه بخشی که مربوط به بیان نامه کمونیست بود، تعدیل کرد. اگر کنگره «تمام بخش مانیفست را بر نداشت، به پاس احترام به گذشته اش بود.» ورنه تعبیرهایی که «حرکت جامعه را به سوی

غایت سوسیالیسم» بطور قاطع و مسلم اعلام می کرد، حالا به عنوان «تمایل نشان دهنده سیر تحول جامعه» بیان نمود. یعنی حزب به جای اینکه به «سوسیالیست انقلابی» بودن تکیه کند - به «سوسیالیست اصلاحگر» شدنش اعتراف کرد.

گفتار رسول زاده به اینجا می انجامد: در کشورهای صنعتی اروپا نهضت «رفورمیسم» نشو و نما یافت. و در آلمان «غلبه با حزب سوسیالیست اصلاحگر بود نه با سوسیالیسم انقلابی.» سیر تحول اجتماعی در سایر ممالک غربی هم به همان روال بود. در جامعه هایی که «سنت دموکراسی نیرومند است و قدرت صنعتی پیشرفته - به جای حکومت طبقه که مارکس تصویری می کرد، دموکراسی عمق و توسعه یافت. [آنجا] منکروطن و ملیت نشدند، به عکس در سخت ترین دوره ها به وطن و ملیت، به عنوان مفهومی رهاننده توسل می جویند». قضیه ای را که رسول زاده در دیباچه رساله سوسیالیسم پیش کشیده بود، در پایان آن جواب می دهد: «اندیشه احداث بهشت دنیایی که عاری از هر نوع روابط و علائق تاریخی باشد، خیالی است خام... تاریخ راهی است بی انتهی؛ آغاز و فرجامش نامعلوم [اما] همواره به سوی تعالی می رود. تصویری که آنرا امکان پذیر می سازد همان است که آدمی در نهایت، تا حد امکان، وجودی آزاد، مختار و کمال یافته باشد» خلاصه، «ما با رد این فکر که تمام ارزش ها فقط به کاربری گردد، و غیر از کارگر دیگر کسی را حق حیات نیست - نمی خواهیم تخاصم طبقاتی را به صورتی ساختگی شعله ور سازیم. سوسیالیسم اروپا پس از تجربه های زیاد، به ورشکستگی آن مفهوم مجرد [نبرد طبقاتی] که سوسیالیسم انقلابی ورای علایق اجتماعی و تاریخی بمیان کشیده، یقین حاصل کرده است... ما با دیکتاتوری طبقه مخالف هستیم»^۱.

۱. عبارت «ما با رد این فکر...» بعد، از آخر رساله آینده دموکراسی نقل شد.

رسولزاده در آن بیان روشن رأی نهایی اش را اعلام کرد. دو نکته سیاسی مهمی هم دارد به اضافه نتیجه گیری بزرگ تاریخی: اینکه دولت‌های دموکراسی به گاه خطر و در بحران‌های سخت که اجتماع را مورد تهدید می‌یابند - به ناسیونالیسم روی می‌آورند، و نیرویی رهاننده می‌شناسند. تجارب بعد، در تکمیل آن ثابت کرد که این دموکراسی نیست، در حکومت‌های کمونیستی هم مصداق یافت. (در جهانی دوم استالین جنگ روس را با آلمان «جنگ میهنی» می‌خواند ناسیونالیسم در تمام ایدئولوژی‌های سیاسی جهان امروز سخت فعال و قوت فعلی و انفعالی دارد.

استنتاج تاریخی او (که درباره اش چه بسیار نوشته‌اند) اینکه از های بزرگ بورژوازی جهان - همه جا نظام دموکراسی را به عنوان سیاست پذیرفتند. این جامعه‌ها که مراحل رشد اجتماعی را همراه اقتصاد صنعتی پیمودند. از سوسیالیسم انقلابی روی برتافتند. مدار تحول در آن جامعه‌ها بر محور دموکراسی اجتماعی قرار گرفت. این‌ها در عین اینکه روش دموکراسی و مجموع ارزش‌های انسانی دموکراسی را محفوظ داشتند، حقوق مساوات اقتصادی را در مفهوم دموکراسی شنا و بکار بستند. و تعبیر اینکه در آن کشورها «دموکراسی عمق و توسعه یا به همان معنی است. چون دموکراسی اجتماعی پهن گرفت - انقلاب اص منطقی خود را به ضرورت از دست داد.

بحث رسولزاده تمام شد، اما گفتار ما نا تمام ماند.

آنرا تا فرجام حکومت سوسیال دموکرات و ایماز به اجمال د می‌کنیم. در این باره کلمه‌ای چند از کارنامه دوران جمهوری می‌گوییم. موضع سوسیال دموکراسی را در ارتباط با انترناسیونال می‌سنجیم. آن با موضوع این گفتار ربط دارد همین است.

از دو جناح افراطی راست و چپ (ناسیونال سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها) مورد تندترین حمله قرار گرفته باشند.

گفتنی است که حکومت جمهوری با تأکید به حکومت قانون در سیاست جهانی، و لزوم اجرای حکمیت در حل اختلافات بین دول - پایگاه ارجمندی در جامعه بین ملل بدست آورد. خاصه اعلام این اصل که قواعد حقوق بین‌الملل بایستی مانند قوانین موضوعه ملی نافذ باشند، همان اندازه اهمیت دارد که روشنفکرانه است. این خود جلوه‌ای است از آرمان بلند سوسیال دموکراسی، گرچه در بازار سیاست هیچگاه خریدار پیدا نکرد. (حتی حکومت روسیه شوروی به شدت با آن نظریه مخالفت ورزیده است. و در مجامع رسمی بین ملل همواره از اصول کهنه حقوق بین‌الملل که ساخته کشورهای استعماری و پاسدار منافع آنها بوده است، دفاع می‌کند).^۱

جمهوری و ایمار برخلاف انتظار از بحران‌های مهم داخلی سالم در آمد. در آشوب طرفداران تجدید حکومت پیش از جمهوری، از مردم باری خواست و به یاری مردم آنرا فرو نشانند. جلو توطئه چینی کمونیست‌های انقلابی را هم تا حدی گرفت. شاید مان^۲ وزیر سوسیال دموکرات اعلام کرد: ملت آلمان خواهان «استبداد بلشویسم نیست، استبدادی که جای استبداد تزار را گرفته. چنین استبدادی از همه مصیبت‌های آلمان [در جنگ] بدتر خواهد بود.»

اما رابطه حزب سوسیال دموکرات با انترناسیونال کمونیستی: تصمیم لنین را در تأسیس «انترناسیونال کمونیستی»^۳ از عمده خطاهای او شناخته‌اند. با ایجاد آن دستگاه نیروی جنبش‌های کارگری اروپا تجزیه شد. حزب کمونیست روسی مقامی برای خود قائل بود برتر از سایر احزاب

۱. من خود در کمیسیون‌های حقوق بین ملل از آن موضوع تجربه عینی دارم.

2. Ph. Scheidemann

3. Communist International

کمونیست. و ادعا داشت که تجربه انقلاب روسیه سرمشق کاملی برای سایر کشورها بدست می‌دهد، کشورهایی که فرهنگ اجتماعی و سیاسی‌شان غالباً برتر از روسیه بود - و به هر حال تحول تاریخی‌شان در یکی دو قرن گذشته متمایز از تحول جامعه روسیه بود. بر اثر آن ادعای ابلهانه، انترناسیونال کمونیستی از نظر ایدئولوژی موضعی جامد و قشری بخود گرفت که با واقعیات کشورهای غربی انطباق پذیر نبود. از اینرو می‌بینیم که فرقه‌های کمونیست اروپا در مواجه شدن با مسائل خاص کشور خود، تصمیم‌هایی گرفتند دور از واقع بینی و نامتناسب با ماهیت آن مسائل. اساساً این فرض لنین غلط بود که در منظومه واحدی، یکی از اعضای متشکله اش بدون هیچ برهان درستی، رأی خود را قاطع و مطاع بشناسد. گویی متفکران روسی چنین می‌پنداشتند که کاشف قوانین سوسیالیسم، آنها هستند. از دیگر عوارض انترناسیونال کمونیستی پیدایش این تصور باطل و خودپرستانه بود که منافع روسیه شوروی عین منافع پرولتاریای جهانی است. سران «دیکتاتوری پرولتاریا» از هیچگونه سازشکاری و فرصت‌طلبی روگردان نبودند، اما انتظار داشتند که پرولتاریای جهان به خدمت انترناسیونال روسی کمر همت بندند. مهمترین ثمراتی که انترناسیونال کمونیستی بار آورد، بدین قراراند:

۱. نیروی جنبش‌های کارگری اروپا تجزیه گردید. ۲. فعالیت فرقه‌های کمونیست به بستر اخلاص و توطئه چینی و تحریک افتاد. ۳. همه جا حزب کمونیست را حزبی اجنبی و کم اعتنا به منافع اصلی جامعه خود تلقی کردند. ۴. احزاب راست افراطی (خواه فاشیست، خواه ناسیونال سوسیالیست) با این شعار که پاسدار منافع ملی هستند، پایگاهی بدست آوردند که اگر اعمال کمونیست‌ها نبود، هیچگاه بدان پایه نمی‌رسیدند. ۵. احزاب سوسیالیست که حاضر نبودند به احکام انترناسیونال کمونیستی گردن نهند، و با فرقه‌های راست افراطی هم سرمخالفت داشتند - ناگزیر می‌بایستی در دو جبهه افراطی راست و چپ بجنگند. خالی از نیش خند نیست که انترناسیونال

کمونیستی به همراهی احزاب فاشیست آمد تا حکومت سوسیال دموکرات ها را براندازد! به این جنبه قضیه توجه می‌دهیم:

تاریخ احزاب سوسیالیست اروپا در دهه ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۳، تاریخ نبرد سوسیالیسم است در دو جبهه: با کمونیسم در یک جهت، با جریان‌های ضد انقلابی چون فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم در جهت دیگر. فلسفه اجتماعی و سیاست عملی احزاب سوسیالیست را بطور کلی و به درجات، سوسیال دموکراسی می‌ساخت. همگی آنها اعلام داشتند که قدرت سیاسی را به شیوه دموکراسی بدست می‌آورند، و جملگی دیکتاتوری اقلیت را به هر شکل آن مردود اعلام کردند. همه آن احزاب تأسیس جامعه سوسیالیستی را هدف خود می‌شناختند، و همه آنها اقدام به اصلاحات اجتماعی و همکاری با احزاب مترقی را موجه می‌شمردند. بکار بستن قدرت قهریه را تنها آنگاه مجاز می‌دانستند که حزب اقلیتی بخواهد حکومت اکثریت سوسیال دموکرات را بزور براندازد.

آن بود موضع اجتماعی و سیاسی احزاب سوسیالیست. حزب سوسیال دموکرات آلمان هم از آن مستثنا نبود. جمهوری و ایماز از دو جناح مورد حمله‌های نابکارانه قرار داشت: از راست حزب «سیاه» ناسیونال سوسیالیست، از چپ حزب کمونیست «سرخ». حزب ناسیونال سوسیالیست با برانگیختن شور ملی و تعصب وطنی (که زمینه‌اش را شرایط سنگین پیمان ورسای آماده ساخته بود) پایگاه قوی‌تری بدست آورد. دستگاه سرمایه‌داران عمده آلمان که از نظام سوسیال دموکراسی چنان خوشدل نبودند ولی از کمونیسم می‌هراسیدند، پشتیبان آن بودند. اولین ضربه‌ای که به جمهوری آلمان وارد آمد در سیاست خارجی بود. عمل ابلهانه دولت فرانسه در اشغال ناحیه روهر (۱۹۲۳) که پیمان شکنی صریح ورسای بود - دشمنان داخلی جمهوری آلمان را قوی دست کرد. به حقیقت بر حدت ناسیونالیسم افسراطی آلمان

افزود. این شعار تبلیغاتی قوت گرفت که: «سوسیال دموکراسی» با تعلق خاطرش به تفکر بین‌المللی، کاری از پیش نمی‌برد، نجات در «ناسیونال سوسیالیسم» است. این نکته را هم نگفته نگذاریم که حزب ناسیونال سوسیالیست، کار تروریستی را در آلمان باب کرد. الحق، تاریخ نهضت‌های آلمانی تقریباً هیچوقت تروریستی بخود ندیده بود. حالا دو تن از رهبران نامدار سوسیالیسم انقلابی، کارل لیبکنخت و روزا لوکزامبورگ بدست آن جماعت ترور شدند (۱۹۱۹). روزا همان زن با فرهنگی است که در بحث فلسفه سوسیالیسم با لنین در افتاد؛ نظریه دیکتاتوری لنینی را وحشتناک‌تر از استبداد تزاران شمرد و مردود اعلام کرد. (در بخش بعد توضیح داده‌ایم).

۱. در پیدایش «ناسیونال سوسیالیسم» آلمانی - تحلیل‌های واقع‌بینانه تاریخی به کنار، توجه‌های غربی هم کرده‌اند از این قبیل: ریشه آنرا در ایده آلیسم کانت، در دولت‌پرستی هگل، در ناسیونالیسم فیخته، در ابرمرد نیچه، در سرشت نژاد آلمانی پنداشته‌اند. و مظهر هنری آنرا در موزیک واگنر هم یافته‌اند. حتی گاه پای روسو را هم بمیان کشیده‌اند. تأثیر آن افکار هر چه باشد - ظهور نهضت نازیسم و به قدرت رسیدن آنرا در آن معانی یافتن، خیالیانی است و دور از تحلیل واقعی تاریخی. چون جامعه‌ای با استیلای فکری و مادی و تحریک آلمان در جنگ شکست خورد - و سر نوشت آن بدست چند سیاستمدار کوتاه‌بین و کم‌خرد انگلیسی و فرانسوی افتاد - ظهور ناسیونالیسم افسراطی پدیده طبیعی بود. اما لازمه پیدایش این نهضت منحرف ضد روشنفکری، قوت گرفتن و بقدرت رسیدن نبود. از مهمترین عواملی که به آن قوت بخشید، انفعال جامعه آلمان بود علیه روش اخلاک‌گری و آشوب‌انگیزی انتر ناسیونال کمونیستی روسی و هراسی که آن بوجود آورده بود. مهمترین عاملی که آنرا به قدرت رسانید، توطئه انتر ناسیونال کمونیستی در برانداختن حکومت سوسیال دموکرات و ایماز بود. حکومت و ایماز ذاتاً توانایی آنرا داشت که تنها با نازیسم به مقابله جزئی برآید. اما چنان توانایی را نداشت که در نبرد با دوجبهه توطئه گرواست و چپ پرومندر آید مگر اینکه برای حفظ قدرت عیناً به روش ترور حزب کمونیست روسیه تاسی جوید. و این مغایر سرشت دولت سوسیال دموکرات بود. بنا بر این بر عقب نشینی سیاسی حکومت و ایماز گریزی نبود؛ هیتلر آمد تا تکلیف آلمان را با روسیه استالین بکسره گرداند.

اما جان کلام در روش انترناسیونال کمونیستی است: حکومت روسیه شوروی با همان شدتی که به نظام سرمایه‌داری غربی می‌تاخت، به سوسیال دموکراسی حمله می‌برد؛ بلکه هم شدیدتر. می‌دانیم استالین دیالکتیک را فقط به عنوان حربه سیاسی بکار می‌برد. نظریه «فاشیسم اجتماعی» در ۱۹۲۴ ساخته شد. استالین اعلام کرد: سوسیال دموکراسی «جناح معتدل فاشیسم است» - فاشیسم و سوسیال دموکراسی «دو نقطه مقابل نیستند، آنها همزاد و جفت هم هستند.» این دو «همدیگر را نفی نمی‌کنند، مکمل یکدیگر هستند.»^۱ وجهه نظر انترناسیونال کمونیستی نسبت به جمهوری و ایماز پرداخته همان نظریه بود. استدلال دیالکتیکی آنرا باز بشنویم: دشمن سوسیالیسم انقلابی، «ناسیونال سوسیالیسم» نیست، زیرا ناسیونال سوسیالیسم زمینه را برای پیروزی سوسیالیسم انقلابی فراهم می‌گرداند. دشمن واقعی، همان سوسیال دموکراتان یا «خائنان اجتماعی» هستند که مانع اتحاد پروتلار یا گشته‌اند.^۲ آن منطق احمقانه دستور حزبی انترناسیونال سوم را که در مسکو تشکیل شد (دسامبر ۱۹۳۱) بوجد آورد. انترناسیونال مقرر داشت: حزب کمونیست آلمان با تمام دشمنان حکومت سوسیال دموکرات همکاری کند؛ در تمام اعتصابات مشارکت نماید؛ و در تمام مباحثات و تصمیمات پارلمانی، با مخالفان حکومت متحد گردد. آن دستور را «دیمتری مائیلسکی»^۳ بر پایه «فاشیسم اجتماعی» از طرف استالین تنظیم کرد. جناحی از حزب کمونیست آلمان فاقد استقلال رأی بود و عاری از واقع بینی. با وجود اینکه برجسته‌ترین سران آن حزب بدست ناسیونال سوسیالیست‌ها ترور شده بودند، و میان تابعان آن دو فرقه اغلب زد و خوردهای خونین در کوی و برزن رخ می‌داد - حکم انترناسیونال کمونیستی، مطاع بود. کمونیسم روسی در جهت برانداختن

۱. مجموعه آثار استالین، ج ۶، ص ۲۹۴ (متن انگلیسی).

2. H. Loewenstein, The Germans In History p. 467

3. D. Mauilski

سوسیال دموکراسی آلمانی، به یاری ناسیونال سوسیالیسم هیتلری آمد. از این رو بخشی از حزب کمونیست آلمان در فرمانبرداری از مسکو - از تحریک، توطئه، آشوب انگیزی، راه انداختن اعتصاب، و حمله مستقیم به حکومت چه باک داشت! برهان کمونیست‌ها این بود: درماهیت «دموکراسی سرمایه‌داری» حکومت جمهوری از یکسو - و «دیکتاتوری سرمایه‌داری» ناسیونال سوسیالیسم، فرق اساسی نیست. اما لااقل ناسیونال سوسیالیست‌ها بساط «نیرنگ» آزادی و دموکراسی را برمی‌چینند، اتحادیه‌ها و تأسیسات کارگری را که تکیه گاه حزب سوسیال دموکرات‌اند، برمی‌اندازند. و این خود به پیروزی نهایی سوسیالیسم انقلابی خدمت می‌کند. باید بدانیم که اتحادیه‌های کارگری آلمان هم دو نیمه شده بودند: اتحادیه‌های کمونیستی، و اتحادیه‌های غیر کمونیستی. هر دو بجان هم افتاده، دشمن مشترک خارجی و داخلی را فراموش کرده بودند.

پس از سقوط جمهوری وایمار، و روی کار آمدن حزب ناسیونال سوسیالیست هیتلری (۱۹۳۳) هنوز حکومت روسیه از شعارهای سابق خود دست بردار نبود. در جشن اول مه اعلام کرد: دشمن عمده کارگران آلمان ناسیونال سوسیالیسم نیست بلکه سوسیال دموکراسی است. و مدعی بود که فاشیسم را هم «روی جسد سوسیال دموکراسی» به گور خواهد سپرد.^۱ روز بعد، در دوم مه ۱۹۳۳ هیتلر همه اتحادیه‌های کارگری سوسیال دموکرات‌ها و کمونیست‌ها را با هم برانداخت.

تردید داریم که آیا آن سیاست انترناسیونال کمونیستی ساخته منطق دیالکتیکی بود، یا کمیدی سفاهت بود. حتی هرولد لسلکی که تا مدت‌ها کاستی‌ها و کژی‌های روسیه شوروی را سبک می‌گرفت - در این مورد از انتقاد حزب کمونیست روسی باز نمی‌ایستد. در رساله «تفکرات در انقلاب زمان

1. H. Loewenstein. p. 468

ما» تصمیم لنین را در ایجاد «انترناسیونال کمونیستی» از لحاظ ثمراتی که بار آورد «فاجعه بار» می خواند. ضمن شرح آن گوید: «... هر گاه لنین در تأسیس انترناسیونال کمونیستی که به تجزیه کشنده نیروهای کارگری منجر گشت، بی پروایی نکرده بود - یقیناً هیتلر و احتمالاً موسولینی به قدرت نمی رسیدند».^۱

اگر لنین آن خطا را در آغاز کرد، استالین که تجسم فکرمحور بود آن خطا را از حد بیدانسی هم گذراند. استالین غرامت غلط اندیشی خود را داد، غلطی که بارها تکرار کرد. در این زمان اغلب رهبران حزب کمونیست آلمان هم عقل روشن بین نداشتند. اکثر سران پیشین حزب که استقلال رأی داشتند و در مباحث اصولی لنین را هم تخطئه می کردند، حال کشته شده بودند. این حزب که تکیه گاه ملی اش سخت سست گشته بود، خود را به شاخه خشک انترناسیونال کمونیستی روسی آویزان کرد. و سرانجام طعمه فاشیسم گردید. این بود فرجام حزب کمونیست آلمان - همچون برخی دیگر از شاخه های حزب کمونیست جهانی که ریشه ملی نداشتند، غلام فرمانبردار بیگانه گشتند، و به حرکت های ملی ضربه های مهلک خائنه زدند. تجربه روزگار نامکرر نبود.

تاریخ گاه پوشیده خنده می زند گاه آشکارا؛ این بار هم پوشیده و هم آشکارا خنده می زند: سیاست استالین در معامله گری با هیتلر به سامان نرسید. نظریه دیالکتیکی او مبنی بر اینکه پرولتاریای آلمان با یک ضربه انقلابی، ناسیونال سوسیالیسم را «روی جسد سوسیال دموکراسی» دفن خواهد کرد، گویا خطا کرد. اما اگر دستگاه عظیم «کاپیتالیسم» به نجات «دیکتاتور پرولتاریا» نیامده بود - هیتلر کار دولت استالین را ساخته بود.

۱. تأکید هر دو مورد از من است نه از لسکی.

۲. هرولد لسکی، تفکرات در انقلاب زمان ما، ص ۸۷.

این کار از عهده «پیشوا»ی نازیسم برقی آمد که همجنس «رهبر» کمونیسم بود.

چنین بود سرنوشت سوسیال دموکراسی آلمان: ضایعه سوسیالیسم. آن بود ورقی از کارنامه انترناسیونال کمونیستی که خود سیرت فاشیستی داشت و به سهم خود فاشیسم را پروراند.

در کمونیسم روسی

اگر قبول کنیم که بلشویکان هنوز به روح مانیفست وفادار مانده‌اند و مارکسیست خیلی ارتدکسی هستند، ناگزیر باید بپذیریم که از چنان عبادتی، نصیب مارکسیسم در دنیا بهشت ساختن نیست، بلکه توانایی‌اش به دوزخ آفرینی است.

رسولزاده

رسولزاده نقاد حکومت کمونیستی روسی و محکوم‌کننده «بوروکراسی استالینی» است. رسالهٔ «اوضاع سیاسی روسیه» را در ژوئیهٔ ۱۹۲۶ نوشت یکسال و نیم پس از مرگ لنین. این زمان جنگ ایدئولوژی درون حزب کمونیست رو به شدت می‌رفت؛ کشمکش اصولی و نبرد قدرت در دستگاه رهبری حزب اوج می‌گرفت؛ وضع حزب لرزان بود؛ و جهت قطعی حرکت حکومت روسیه هنوز مبهم. آن رساله مقدمه‌ای است بر اوضاع و احوال روسیه پس از لنین، و زمینه‌سازی حکمرانی استالین. رسولزاده که رسالهٔ دیگرش را در بارهٔ سوسیالیسم در ۱۹۲۸ منتشر ساخته، بخش کوتاهی هم به‌عنوان «تجربهٔ روسیه» بر آن افزوده است.

www.tabarestan.info
تبرستان

کلید شناخت عقاید رسولزاده در کمونیسم روسی دو قطعه‌ای است که در کمال ظرافت و پرمایگی نگاشته، و درخور سنجش و باریک‌اندیشی است؛

در «تجربه روسیه» گوید:

«لنین با بازگرداندن مارکسیسم به اصلش «دیکتاتوری پرولتاریا» را برپا داشت... چنانکه می‌دانیم لنین همه سوسیالیست‌های انترناسیونال دوم را مرتد خواند، دورشدن آنان را از مارکسیسم انقلابی اعلام داشته بود. اگر قبول کنیم که بلشویک‌ها هنوز به روح مانیفست وفادار مانده‌اند و مارکسیست خیلی ارتدکسی هستند، ناگزیر باید بپذیریم که از چنان عبادتی نصیب مارکسیسم در دنیا بهشت ساختن نیست، بلکه توانایی‌اش به دوزخ آفرینی است.»

در «اوضاع سیاسی روسیه» می‌آورد:

«پی بردن به وضع حکومت بلشویسم ابداً مشکل نیست. نه فقط رهبران جناح‌های مختلف، بلکه اکثریت قاطع حزب کمونیست اعتقاد یافته‌اند که کاری که در روسیه صورت می‌گیرد نه سوسیالیسم است نه دموکراتیسم. حتی استالینی‌ها که امروزه غلبه پیدا کرده‌اند و مخالفان خویش را به مرتد بودن متهم می‌سازند، اعتقاد قلبی‌شان این است که حرکت فعلی حزب کمونیست در جهت سوسیالیسم موعود نیست... به عبارت دیگر باید بگوییم ایده آل‌یسم کمونیستی که از جانب چپ مشربان [حزب] دفاع می‌کردید، از میان رفته مقدس بودن ایدئولوژی حزب ملوث‌گشته است. کاری که دارد می‌شود چیزی نیست مگر ادامه حیات بوروکراسی که حزب کمونیست بوجود آورده است.»

قطعه اول شامل سه قضیه و یک نتیجه است:

اول اینکه: لنین انترناسیونال دوم را (که روح اصلاحگری بر آن

غلبه داشت) - به عنوان «دورشدن» از مارکسیسم محکوم کرد، و نمایندگان آنرا «مرتد» خواند. وجهه نظر لنین همین بود. اما باید دانسته شود که لنین در انترناسیونال دوم مقام متوسطی داشت. (انترناسیونال برای پلخانف اعتبار خیلی بیشتری قائل بود). تفسیر لنین در فلسفه سوسیالیسم و خاصه نظریه حزبی او نه فقط در انترناسیونال خریدار نداشت، چنانکه توضیح خواهیم داد از نظر اصول سوسیالیسم بکلی بی اعتبار بود. به علاوه بزرگان سوسیالیسم اروپا، لنین را مفسر جامع الشرائط سوسیالیسم نمی‌شناختند. سوسیالیسم زاده فرهنگ مغرب‌زمین بود؛ اغلب متفکران سوسیالیست اروپا در دانش و فکر مقامی شامخ داشتند و به‌رأی لنین در تخطئه کردن انتر-ناسیونال وقعی نمی‌گذارند.

قضیه دوم اینکه: لنین در جهت مخالف انترناسیونال دوم، با رجوع به اصل مارکسیسم «دیکتاتوری پرولتاریا» را در روسیه برپا داشت. در چند جمله بعد باز تأکید دارد که: «دیکتاتور مسکو چاره‌ای جز رجعت به مارکسیسم نداشت». این تلقی کلی رسولزاده است، اما ارزش این قضیه و رأی نهایی او را باید در ارتباط با قضیه سوم سنجید.

قضیه سوم را که به وجه شرطی آورده و جان کلام اوست اینکه: «اگر» به صحت این فرض معتقد باشیم که بلشویک‌ها «هنوز» مارکسیست‌های درست و کامل عیاری هستند، لزوماً بایستی اعتراف کنیم که محصول عینسی‌تعلیمات مارکس «دوزخ آفرینی» است. جواب آن فرض و قضیه شرطی را در عبارت بعدی او می‌خوانیم مبنی بر اینکه: دستگاه سیاسی‌ای که در روسیه براه انداخته‌اند «نه سوسیالیسم است نه دموکراتیسم» بلکه «ادامه» بوروکراسی حزب کمونیست است که ایده آل سوسیالیسم را «ملوث» ساخته است.

در آن ارزش‌یابی، رسولزاده سقوط معنوی کمونیسم روسی را

اعلام داشته است. در عین حال خود نفی می کند فرض مذکور را و همچنین نتیجه منطقی که بر آن فرض می توانست مترتب باشد. پس آن فرض، دیگر موضوعیت ندارد. در ضمن، آن نظر رسولزاده مؤید رأی اوست در رساله «آینده دموکراسی». آنجا هم رد می کند «نظریه های افراطی مکتب های اجتماعی روس، خاصه مرام کمونیسم را که به صورت خاصی به اجرا در آمده است». لفظ «صورت خاص» وصف دستگاه کمونیسم روسی است که اینجا گوید «نه سوسیالیسم است نه دموکراسی».

ما اینجا حرف داریم:

مقام تاریخی لنین به دو چیز است: یکی در رهبری انقلاب روسیه - انقلابی که او بوجود نیاورده بود اما رهبری اش را به موقع شناسی و دانایی قاپید، به قوت تروتسکی پیش برد، تغییر شکل و ماهیت داد، و حکومت روسیه شوروی را بنیان نهاد. بر انقلاب گریزی نبود. اما انقلاب لنینی یکی از شقوق انقلاب بود. هیچ دلیلی هم نداریم که آنرا اصیل ترین نوع انقلاب بدانیم، اما دلایل فراوان داریم که آن منحرف ترین شکل انقلاب از کار در آمد.

۱. انقلاب فوریه ۱۹۱۷ (انقلاب اول) کار بلشویک ها نبود. بلکه سوسیال دموکراتان و سوسیالیستان انقلابی و عناصر لیبرال متفقاً آنرا بوجود آوردند، و اذحمایت احزاب سوسیالیست اروپا هم برخوردار بودند. در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ (انقلاب دوم) بلشویک ها با دسته ای از سوسیالیست های انقلابی قدرت را بدست آوردند، و دیکتاتوری پرولتاریا را اعلام داشتند. لنین و تروتسکی حکومت سوسیال دموکرات کزنسکی را برانداختند و قدرت انقلابی را بدست گرفتند. میان احزاب سوسیالیست اروپا اختلاف افتاد، و این اختلاف وقتی تشدید شد که بلشویک ها پس از تحکیم قدرت، اسم فرقه خود را حزب کمونیست نهادند. حالا کمونیست ها عنصر سوسیال دموکرات را «خائنان» اجتماعی می خواندند. سوسیال دموکرات ها هم به کمونیست ها می تاختند، و آنان را جبارانی می شناختند که آزادی و حکومت دموکراسی را در روسیه نابود ساخته و با زور نظامی اراده خود را بر توده مردم تحمیل کرده اند.

دوم اینکه لنین متفکر و سازنده نظام خاص حزب انضباط سخت آن. آن دوجنبه به کنار، به عقیده مفسران مبرم آثار لنین در ماتریالیسم تاریخی، فلسفه دولت، و حتی امپریالترین نوشته های اوست - حاوی اندیشه های درخشان و بلند بکر حزبی او بخشی است از فلسفه اجتماعی سخت جزئی اندیشه های او در جریان انقلاب و در تفکر اجتماعی روسیه ناپذیر است.

ثمره انقلابی که لنین بانجام رساند؛ دیکتاتوری که حکومت حزبی آهنینی که او ساخت - هیچکدام در معنی اصیل ندارند. آنها مجموعاً تجربه خاص روسیه را می سازند، دیکتاتوری مطلق فردی - تجربه ای متمایز از سوسیالیسم و اصولی منحرف از مارکسیسم. ماهیت تعارض میان این دو و حقیقت کمونیسم روسی را به اجمال بشناسیم:

انقلاب لنینی با نظریه اصلی و فرعی مارکس هیچم آید. می دانیم مارکس در نظر اصلی خود معتقد به تر انقلاب سوسیالیستی لزوماً می بایستی پس از انقلاب بورژوا تا نظام سرمایه داری به کمال نرسد، پرولتاریا قوت و قدر که بانی انقلاب سوسیالیستی باشد. اما مارکس در نظر روسیه (که کمتر شناخته شده و کمتر مورد بحث قرار گرفته) را فی الجمله پذیرفته است. در روسیه نخستین بار اسلاوا نارودنیک بود که این فکر را آورد: جامعه فلاحتی روسیه دارد؛ بدون گذراندن مرحله عالی اقتصاد سرمایه داری حتم خواهد رسید. در مقدمه ای که مارکس در ۱۸۸۲ (سال پیا

توجه روسیه به نام تروتسکی نرشت (تولیم ایچ) درازالچ هر دو
 پلمناف منشر کرد) این فرض را پذیرفت که در شرایط مساعدی ممکن است
 در روسیه، سوسیالیسم بدون اینکه از مرحله تکامل سرمایه داری بگذرد، از
 «اجتماع روستا»^۲ پابگیرد. «اجتماع روستا» بنیاد اجتماعی کهن بود، برخی
 آثار اشتراکی ابتدایی هنوز در آن دیده می شد. اما در نظریه انقلاب لنین
 چیزی که وجود نداشت فکر نارودنیکوی بود. او به نارودنیک ها چه بسیار
 لعن می فرستاد؛ و مساله دهقان را چند سال پس از انقلاب بمیان کشید، آنگاه
 که به مقاومت طبقه دهقان برخورد. باری، انقلاب روسیه مصداق هیچکدام
 از آن دو وجه انقلابی نبود.

به همان مأخذ نظام سیاسی که لنین بر پا داشت بکلی مقایر مفهوم
 اصلی حکومت سوسیالیستی بود. در مفهوم حکومت سوسیالیستی، غیر از
 آنچه در بیان نامه ۱۸۴۸ مجملاً اشاره رفته، انگلس در ۱۸۹۱ بهتر توضیح
 می دهد: «اگر چیزی مسلم باشد همین است که حزب ما و طبقه کارگر فقط
 در ترکیب جمهوری دموکراتی می توانند به قدرت برسند. شکل مشخص
 دیکتاتوری پرولتاریا به حقیقت همین است، همچنانکه انقلاب بزرگ فرانسه
 ثابت نموده است.»^۳ آن معنی را انگلس در ربط با «کمون» پاریس ۱۸۷۰
 آورد. آنچه مارکس و انگلس از کمون تأیید کردند این بود که انتخابات
 آن همگانی بود؛ مأموران آن انتخابی و مسئول بودند. یعنی از خصوصیات
 دموکراسی برخوردار بود. انقلاب روسیه و حکومت شوروی بکلی با آن
 معانی بیگانه است. و با تکرار لفظ قالبی «دموکراتیک» هم چنین دولتی
 حاصلت دموکراتیک پیدا نمی کند.

همچنین فرض «دیکتاتوری پرولتاریا» بهیچ وجه دلالت بر دیکتاتوری

1. Vera Zasulich
 2. Mir
 3. C. Wayper. P. 227

حزبی از تروتسکی در در
 در رساله «چه باید در
 انقلابیان آگاه و با او
 و بکار بندند به نحوی
 اندیشه به همان انداز
 مغایر عقاید مارکس است
 بین الملل» (۱۹۲۰)
 از برگزیده ترین، هش
 سیاسی توده پرولتاریا
 پرولتاریا نیست. بلکه
 تروتسکی معنی اش «
 از جهت دیگر
 های کارگری گذشته
 که لنین همه قدرت ر
 هستی ساقط کرد. و ته
 کامل، متمرکز، و با
 کنگره حزب (۱۹۲۱)
 استقرار چنین الیگار
 سوسیالیسم، اما لنین
 شکل سیاسی دولت
 و ضمن شرح و بسط
 اثبات این معنی می کو

۲. مگر طبقه دهقان که هش

و انگلس جلوه دهد. اما رادک همقطار انقلابی لنین این صداقت روشنفکری را داشت که اعتراف کند: «حکومت شوروی حکومت دموکراسی نیست.» این خود از خصوصیات نوشته‌های لنین است که هرچه از مارکسیسم (به ضرورت یا به هر سبب دیگر) دور می‌گشت - بیشتر می‌کوشید که خود را مارکسیست کامل عیاری معرفی نماید. هر سوسیالیست مخالفی را به «ابن-الوقتی»، «سازشکاری»، «بدعت‌آوری» و «مرتد بودن» و چیزهای دیگر محکوم می‌کرد. و آن حربه جدلی‌اش بود. و حال آنکه به عنوان رهبر انقلابی و مفسر فلسفه سوسیالیسم، خود از همه آن خصوصیات برخوردار بود. ولی این توجیه نمی‌کند ماهیت استبداد فردی و دیکتاتوری مطلق حزب کمونیست را که به تشریح آن می‌پردازیم:

نظریه حزبی لنین که عنصر بدیع فلسفه سیاسی‌اش شناخته گردیده، در واقع آیین عملی حزب کمونیست است. آن آیینی است سخت قشری که حزب کمونیست ساخته آن می‌باشد، حزبی آهنین که خاصه پس از لنین سیمایی مدعش بخود گرفت. طرفه اینکه در سیر اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی روسیه در سده نوزدهم، بارها به این معنی بسیار مهم برمی‌خوریم که متفکران رادیکال و انقلابی هر دو طرد کرده‌اند هر فرض سیاسی را که به تجدید استبداد روسی انجامد. هر تزن^۱ نیم قرن پیش از انقلاب روسیه در ۱۸۶۸ ندا داد:

«جمهوریتی که به سوسیالیسم نینجامد در نظر ما چیز سوچی است... سوسیالیسمی هم که بخواهد آزادی سیاسی و مساوات حقوق را نفی کند، خیلی زود مبدل به فساد دیکتاتوری کمونیسم خواهد شد.»^۲

در میان متفکران سوسیالیست هم که برخی از آنان از بنیانگذاران حزب سوسیال دموکرات روس و پیشرو لنین بودند (مانند پلخانف) از

1. A. Hertzzen

2. E. H. Carr' vol. 1. P. 14

سالها پیش از انقلاب، نظریه دیکتاتوری حزب بینهی سیاسی شیوه‌ای آیین دیکتاتوری حزب پی‌برد که کار گذشته تاریخ را یکجا بشنو به دنبال کنگر از پیروانش بود، در «دیکتاتوری پرولتاریه» نظریه او «حکومت پلخانف در مقاله دینه پیمبرانه را کرد: اگر همه چیز بالمآل فرد قدرت را در شخص - مارتوف نیزه لنین بیان داشته بود، کارگران روس» «تکالیف سیاسی ما» «ها» خواند. این پینه «جانشین حزب، تشه تشکیلات حزب می‌خواهد داد.» بخش مضمونی که پلخانف

۱. V. Zasluch

مفهوم دولت با عقیده لویی چهاردهم فرقی ندارد. (روشن است که اشاره او به تعبیر معروف لویی چهاردهم است که می‌گفت: «دولت منم.»)

تندترین حمله به نظریه دیکتاتوری لنین از قلم سوسیالیست‌های آلمان تراوش نمود. کائوتسکی از منطق دموکراسی علیه نظریه دیکتاتوری پرولتاریای لنینی دفاع می‌کرد. روزالوکزامبورگ، آن زن صاحب رأی مبارز در ۱۹۰۴ اندیشه لنین را به عنوان بوروکراتی و ضد دموکراسی محکوم کرد؛ و در نهاد آن تجدید استبداد خالص روسی را می‌دید. گفت: لنین می‌خواهد با «له کردن و نابود ساختن نفس استبداد روسی، نفس انقلاب روسی» را به جای همان استبداد بنشاند و آنرا «تکمیل کننده تاریخ» بشناسد.^۱

لنین همه آن انتقادات و حمله‌ها را از همقطاران حزبی خود و سوسیالیستان آلمانی شنید؛ میانجیگری بیل رهبر سوسیالیسم آلمان را در حل اختلاف ایدئولوژی نپذیرفت؛ به کار تشکیلات مرکزی جناح اکثریت حزب (بلشویک) پرداخت؛ در مقابله با مخالفان خودی و بیگانه به حمله‌های تند جدلی آمیخته باطن و لعن مبتذل (که خصصت نوشته‌های اوست) دست برد. و در دفاع از نظریه دیکتاتوری حزبی سخت ایستاد تا انقلاب رسید. پس از آنکه رهبری انقلاب دوم (انقلاب اکتبر) را بدست آورد و به کاردانی تروتسکی پیروزمندانه پیش برد - دولت جدید شوروی را تأسیس کرد. از این موضوع‌ها می‌گذریم. همین قدر بگوئیم لنین در فلسفه سیاسی دانش عمیقی نداشت؛ جوهر دموکراسی را که مکانیسم تغییر و ترقی است نمی‌شناخت و به دموکراسی اعتقاد نداشت.

حالا می‌پردازیم به رساله رسولزاده: «اوضاع سیاسی روسیه».

گفتیم رساله‌اش را در ۱۹۲۶ نگاشته در آغاز دوره استالین آنگاه که

→ مقدمه‌ای بر آن نوشت. زاذولویچ و پلخانف از موسسین گروه سوسیالیست روس هستند. ۱. همه گفته‌هایی که از پلخانف تا لوکزامبورگ در این سه پارگراف نقل شده‌اند به مأخذ کتاب زیر از مهمترین کتب جهان در تاریخ روسیه شوروی است:

E. H. Carr, The Bolshevik Revolution. vol. 1. pp. 32. 35

کشمکش در حزب حدت می‌گرفت، حکومت روسیه با بحران اقتصادی مواجه گردیده بود، و «سیاست جدید اقتصادی» هم چاره گریه دشواری‌ها نبود. منظور نویسنده این است که تصویر همه جانبه‌ای از اوضاع روسیه بدست دهد. زبده رساله او را يك كاسه می‌کنیم تا برسیم به آخرین سخن خودمان.

دریافت کلی رسولزاده این است: نظام اجتماعی روسیه شوروی نه خصصت دموکراسی را دارد و نه ماهیت سوسیالیسم را، نه حکومت کارگری است و نه نمایندگی طبقه دهقان را دارد. پس چیست؟ «حاکمیت اقلیت» حزبی است «بر فراز طبقات» اجتماعی که «کاپیتالیسم دولتی» را به قدرت «بوروکراسی» و به زور «چکا» یعنی دستگاه پلیس سیاسی پیش می‌برد.

این درك کلی او را ضمن بررسی اوضاع عمومی روسیه می‌شناسیم: در این مطالعه، وضع اقتصادی «دارای درجه اول اهمیت است». اعلام «سیاست جدید اقتصادی» (در ۱۹۲۲) از فشار و تضییق دوره «کمونیسم نظامی» کاست. از یکسو به گروه‌های اجتماعی مخالف حکومت اجازه زندگی داد. از سوی دیگر مبین تمایل دولت روسیه «به حسن مناسبات با دولت‌های سرمایه‌داری» غربی بود. رسولزاده توجه دارد که آن سیاست از نوع سیاست آرایه‌های لنینی بود. آنرا مرحله «تنفس موقت» اعلام داشته بودند، و از آن به «برست‌لیتوسک اقتصادی» تعبیر می‌نمایند. بهر حال، تدابیر اقتصادی این پنج ساله، انتظارات دولت را خوب برنیاورده‌اند. دولت در رقابت با صنایع خصوصی که بیشتر کالاهای مصرفی را تولید می‌کنند ناتوان است؛^۱ میزان محصول صنعتی به حد بازار مصرف نمی‌رسد؛ و برای احیا و

۱. توضیح می‌دهد که: صنایع شوروی در این زمان به سه بخش تقسیم می‌شد: صنایع دولتی، صنایع کوئوپراتیو، صنایع خصوصی. بنا بر گزارش رسمی کمیسرالی از مجموع ۷/۶ میلیارد روبل محصولات صنعتی، هشتاد و هفت درصد آن متعلق به مؤسسه‌های خصوصی بود، هشت درصد به طریق کوئوپراتیو اداره می‌گردید، و چهار درصد -

توسعه صنایع بزرگ که دولت آنرا سرمایه‌های درخزانه نیست. اما در روس تلامتراکم گشته، دهقان از سپردن آن دولت به قرض گرفتن خارجی و تحصل گرچه به قیمت «فدا کردن اصول» تمام این است که: یا باید از تأسیس صنایع سوسیالیستی است صرف نظر کرد، و ثروت زیادی که بدان احتیاج هست عملی دیگری بود. اینها رشته مسائلیه فشار مسائل اقتصادی در تشتت است، کشمکش که «حزب کمونیست می‌گرداند». حزب که تنها بنیاد سیاسی فعلی تشکیل می‌دهد دستگاه یکپارچه‌های اجتماعی و سیاسی‌ای که عوامل تاد در حزب اختلاف‌های اصولی نمایان گرد پرداخته‌اند. اختلاف آرایشتر هم و جدید اقتصادی اوج گرفته است.

در شناخت این تحول قبلاً بگ نام کارگر تأسیس یافته بود. حکومت کارگرا داشت. و بلشویسم به عنوان قائم‌مآخذ «دیکتاتوری کمونیستی بر بنیان

→ آن تعلق به دولت داشت.

۱. به مأخذ گزارش کمیسر مالی می‌نویسد: مجموع سپرده‌های صندوق پس‌انداز، مال دهقان چیزی نیست.

لازم می شمارند. دسته‌ای دیگر بر پا داشتن «دستگاه کمونیسم را در میان دریای دهقان خیالی خام» می‌دانند. در پی اجرای سیاست جدید اقتصادی هستند، و به شعار «به سوی دهقان» تکیه می‌نمایند. گروه سوم می‌گوید: باید اعتراف کنیم که «روسیه به تنهایی در همه جهان توانایی آفریدن بهشت کمونیستی را ندارد»؛ باید آزادی فعالیت سیاسی سایر احزاب سوسیالیست را بشناسیم. به علاوه «الغای انترناسیونال سوم» (انترناسیونال کمونیستی) از واجبات است.^۱ در این باره برهان می‌آورند: دستگاه «هوچینگران» انترناسیونال که «خود را به عنوان رادیکال‌ترین نماینده کارگران جهان معرفی می‌نماید، در کار نابود کردن نهضت کارگری» است. «از بین بردن وحدت کارگران اروپا، و قطع ارتباط روسیه با جنبش جهانی کارگران - عملی است علیه انقلاب و علیه روسیه هردو». پس با جریان‌های کارگری مغرب «نباید مبارزه کرد، باید تفاهم یافت».

در کشاکش آن دسته‌های حزبی، گروهی که «موضع حاکم» را بخود گرفته و در حزب رخنه کرده، گروه استالینی است، گروهی که گاه به جناح راست می‌گراید، گاه با جبهه چپ مجامله می‌نماید (این همان شیوه سیاست - آرایی مزورانه استالین بود که پایگاه او را در حزب استوار کرد و او را به قدرت رسانید). تکیه گاه این گروه اصل «وحدت» حزب و منع تشکیل گروه‌های مختلف است. به اتحاد آن اصل می‌خواهند هر مخالفتی را «سرکوب» کنند. دیروز تروتسکی طرد گشت، امروز برکناری زینوویف و کامنف اعلام گردید. این نشانه‌ای است از «آغاز جدال و کشمکش دسته‌ها در داخل حزب». آنچه امروزه در روسیه می‌گذرد «ادامه حیات بوروکراسی است که حزب کمونیست» بوجود آورده. «بوروکراسی استالینی» که به پایه

۱. از تأسیس انترناسیونال کمونیستی، و تأثیر آن در تجزیه نهضت‌های کارگری، و توطئه چینی‌اش علیه حزب سوسیال دموکرات آلمان در بخش پیش سخن گفتیم.

«وحدت حزب» چسبیده «به انضباط آهنین و تأدیب بوسیله دستگاه پلیس سیاسی» («چکا») دست برده است. از عوارض این وضع، سرخوردگی بسیاری از سوسیالیستان حقیقی از دستگاه کمونیستی روسی است.^۱ اما راجع به وضع دولت شوروی در سیاست بین الملل:

روسیه که در پهنه سیاست جهانی «نا ایمنی سیاسی» حس می‌کند، روش خاصی پیش گرفته: از یکسو با حکومت‌های غربی مماشات می‌کند. از سوی دیگر به کار آشوبی و «توطئه‌های سیاسی» دست می‌برد، همچون توطئه‌هایی که در استونی و بلغارستان برپا کرد. از طرف دیگر «برای تفاهم و ایجاد جبهه واحدی با اتحادیه‌های کارگری» تلاش می‌نماید. اما اعتقاد کارگران اروپا از حزب کمونیست سلب گردیده است. در واقع «حکومت شوروی دیگر حالت کشوری که کارگران جهان با شوق انقلابی وجودش را آرزومی کردند و در خیال خویش آنرا ایده آلیزه می‌نمودند - ندارد». حکومت شوروی همه جا در کار «تحریک انقلاب و ایجاد اختلاف است، لیکن خردش در کار جنگ نیرومند نیست، و بی احتیاط هم نیست. در این مورد تحریک‌های بلشویک‌ها بیشتر جنبه تدافعی دارد تا تعرضی». اما این سیاست روسیه هم به شکست انجامیده، آثارشوم آنرا می‌بینیم. «شایان دقت است که دشواری‌های ناشی از بحران اجتماعی و اقتصادی اروپا... به جای آنکه احزاب چپ متمایل به کمونیسم را تقویت کند... بیشتر موجب روی کار آمدن قدرت‌های دست راستی گردیده است. ثمرات حاصل از تجربه

۱. رسولزاده داستان «بادیان» را آورده که از طبقه کارگر بود، در قشون سرخ به شایستگی خدمت کرد، در حزب مقام معتبری داشت، از روسیه بیرون آمد، از حزب استعفا داد، و آشکارا به مخالفت برخاست. مطبوعات روسیه «نتوانسته‌اند مقام این کارگر صاحب نفوذ و انتسابش را به حزب کمونیست انکار نمایند.» (یعنی نتوانسته‌اند او را عنصر فاسد بورژوا و مزدور امپریالیسم و این جور چیزهای مبتذل بخوانند. اما در محاکمات دوره استالین چنین ملاحظه‌ای هم در کار نبود.)

کمونیسم روسیه، واقدامات بلشویک‌ها در برهم زدن ثبات اروپا که به شکست منجر شده است - حاصلی جز ضرر رساندن به دموکراسی و شخم زدن زمین برای کاشتن فاشیسم بار نیآورده است. مداخله گران مسکو که با دخالت های بیجای خود به حرکت دموکراسی اروپا زیان فراوان رسانیده‌اند - به جنبش‌های آزادی خواهی و استقلال طلبی شرق هم کم آسیب وارد نیآورده‌اند. اشاره رسول زاده بر اینکه سیاست حکومت کمونیستی روس از عوامل پیدایش فاشیسم در اروپا بود، نشانه درک تاریخی اوست. حمله احزاب سوسیالیست اروپا به انترناسیونال کمونیستی نیز از همان رهگذر بود که فعالیت حزب کمونیست تخم فاشیسم را در اروپا می‌افشاند. این زمان حزب فاشیست ایتالیا به قدرت رسیده بود، و حزب نازی آلمان در تلاش قدرت بود. دیدیم که گروهی در حزب کمونیست روس نیز به دستگاه «هوچیگران» انترناسیونال می‌تاختند؛ تمیز داده بودند که رویه آن به تجزیه نهضت کارگری مغرب نخواهد انجامید. در بخش پیش نیز ضمن تحلیل جنبش سوسیال دموکراسی آلمان - خطای سیاسی لنین را در ایجاد انترناسیونال کمونیستی؛ عوارض شوم سیاست استالین و نظریه او را در «فاشیسم اجتماعی»؛ قطعنامه انترناسیونال و توطئه چینی روسیه را علیه نهضت سوسیال دموکراسی آلمان و بالاخره مسئولیت مستقیم حزب کمونیست روس را در برانداختن جمهوری وایمار و روی کار آمدن دولت هیتلری شناختیم. در ضمن، انفعال سیاست بین‌الملل در جلوگیری از گسترش تحریکات روس - انفعالی که به قدرت های ارتجاعی قوت داد - بحث دیگری است که از آن می‌گذریم.

رسول زاده به این قضیه هم بی‌توجه نیست که سیاست روسیه شوروی گذشته از ضربه‌ای که به حرکت ملی و استقلال طلبی مشرق وارد آورد - در روابط اقتصادی خود با دو همسایه‌اش ایران و ترکیه، به‌روال استعمار پیش از انقلاب باز گشت. می‌نویسد: روزنامه «جمهوریت» ترکیه که به دوستی با روسیه ارج می‌نهد، از «ظلم اقتصادی شوروی» سخن می‌راند. و یکی از

روزنامه‌های ایران که آن هم خواهان دوستی دو کشور همسایه می‌باشد، سیاست روسیه را که شعار «حمایت شرق را زیب خویش ساخته» است به‌عنوان «استعماری بدتر از استعمار انگلیس» وصف نموده است.

آخرین مطلب در جنبش‌های خودمختاری در جمهوری‌های شوروی است که رسول زاده به‌عنوان «مبارزه‌های ملی و حرکت افتراق» یا «تمایلات ملی‌گریزنده از مرکز» مطرح می‌کند. لفظ «افتراق» را دقیقاً به مفهوم «اتونومی» و «مختاریت داخلی» بکار می‌برد. توجیه اقتصادی او خواندنی است. می‌نویسد:

شعار «اتفاق دهقان و کارگر» فقط شعار بود نه واقعیت. «تبلیغات حکومت در بهم پیوستگی ملت‌ها هم چیزی جز ظاهر آرای نیست.» کشمکش میان «روسیه بزرگ» که مرکز قدرت سیاسی و بیشتر صنعتی است با جمهوری‌های غیر روسی که جامعه‌های فلاحتی هستند - مسأله اساسی است. پیش از انقلاب هم روسیه مرکزی تولیدکننده محصولات صنعتی و مصرف‌کننده مواد خام بود. هنوز همان حالت باقی است. با این تفاوت که پیشتر روسیه مرکزی مصنوعات مورد نیاز مندی ولایات را تأمین می‌کرد، اما حالاً نمی‌تواند. بر اثر آن در عین اینکه نواحی قفقاز و اوکرائی و ترکستان به ترتیب نفت و زغال و پنبه و سایر مواد خام را به روسیه مرکزی صادر می‌کنند، مصنوعات و منسوجات مورد احتیاج را بدست نمی‌آورند. نتیجه اینکه «در احزاب کمونیست جمهوری‌های ملی... بطور کلی تمایلات گریزنده از مرکز نیرو گرفته است.» در اوکرائی که «جنبش ملی» آن «زیر سرپوش سرخ» جریان داشت، اکنون آشکار شده. ناسیونالیست‌های آنجا برای رهایی ملت اوکرائی از «نفوذ فرهنگی» روسی می‌کوشند. و در مدت کوتاهی «در ملی

۱. رسول زاده در رساله تفهید فرقة اعتدالیون که به فارسی نوشته‌گوید: «ایرلندی‌ها را که مساوات تامه با انگلیس‌ها و اختیارات اتونومی، مختاریت داخلی، برای ایرلند طالب‌اند افتراقیون نامند».

ساختن تشکیلات اداری نتایج مهمی بدست آورده‌اند... مأمورانی را که زبان او کرانی ندانند از کاربرد کنار می‌سازند.» حتی عناصر تجزیه طلب افراطی آنجا «خروج او کرانی را از اتحاد جماهیر شوروی طلب می‌نمایند.» در جمهوری‌های قفقاز خاصه میان ملت مسلمان و گرجی، مظاهر دیگر آن حرکت عمومی دیده می‌شوند. حکومت بادکوبه در ۱۹۲۳ ضمن انتقاد از سیاست تبعیض بازرگانی مسکو در اعتراض نامه خود اعلام داشت: «چنین سیاستی فقط در مستعمره‌هایی که زیر سلطه دولت سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند، ملاحظه می‌شود. اگر کشورهای سرمایه‌داری آن روش را می‌پسندند، در فدراسیون جماهیر متحد سوسیالیست پذیرفتنی نیست.» همچنین حمله‌های تند یکی از نمایندگان حزب کمونیست ترکستان (ریسقولوف) علیه «رفیقان استعمارگر» در کنگره ۱۹۲۵، سران حکومت مسکو را برانگیخته بود.^۱ نکته مهم این است که جملگی آن اعتراض کنندگان که نماینده ملیت‌های مختلف روسیا می‌باشند - «خواستار اجرای اصول و مقرراتی هستند که در دستورنامه حزب کمونیست راجع به ملیت‌ها گنجانده شده‌اند.»

اما «کمونیست‌های مرکزیت طلب» علیه عناصر متمایل بگریز از مرکز بیرحمانه رفتار می‌کنند. این «رفیقان» را که مبتلابه «بیماری ناسیونالیستی» می‌دانند، یا به مسکو فرا می‌خوانند، یا روانه سبیری می‌گردانند که به کار «تبلیخ میان اسکیموها» پردازند. «علی‌رغم این تدبیرها، دعوی ناسیونالیسم هرفشار و دشواری را تحمل نموده و مجاهدان وفاداری یافته است... ناسیونالیسم پیشرفت دارد و توسعه می‌یابد.» ملل قفقاز هم که «تجربه بسیار تلخی از گذشته دارند... به لزوم اتحاد اعتقاد یافته‌اند». آرزو می‌کنند فرا رسیدن «روز رهایی» خویش را. آن آرزوی رسول‌زاده بود. در آن راه

۱. مقصود کنگره احزاب کمونیست ملل شرق است که در ۱۹۲۵ در بادکوبه تشکیل یافته بود.

کوشید. فرجامش ناکامی بود.

این گفتار را با نقادی کلی از نظام کمونیستی روسی تمام می‌کنیم. حکومتی که بر پایه فلسفه سیاسی لنین و نظریه حزبی او ریخته شد به دست استالین رشد یافت. از نظر گاه اصول سیاست، نیرومندترین دولت «توتالیتیر» و متمرکزترین حزبی که تاریخ می‌شناسد، بوجود آمد. حکومت در حزب مستهلك گردید، دستگاه حزب در دیکتاتوری سالار حزب متبلور گشت، و هر دو در شخصیت استالین تجسم یافت. حاصل آن جبارترین حکومتی است که تاریخ سیاست ثبت کرده است.

نظام سیاسی لنین و آیین قشری حزبی او بود که تحقق دیکتاتوری استالینی را ذاتاً ممکن ساخت. دستگاه حزب بر پایه نظریه‌ای تعبیه گردیده بود که به دیکتاتوری فردی هولناکی می‌انجامید. لنین بود که گفت: «دموکراسی شوروی سوسیالیستی بهیچ وجه منافاتی با دیکتاتوری فردی ندارد؛ گه گاه ازاده طبقه در دیکتاتور بهتر تجسم می‌یابد، و اغلب از او کاری ساخته است که بدان بیشتر احتیاج است.»^۱ چون استدلال دیالکتیکی بدان پایه نازل نماید که «دموکراسی» مغایرتی با «دیکتاتوری فردی» نداشته باشد، بر فاشیسم استالینی وهیتلری هیچکدام حرجی نیست. تمام حمله‌هایی که بر فرضیه‌های سیاسی لنین از پانزده سال پیش از انقلاب می‌کردند (و در آغاز این گفتار به اجمال شنیدیم) موجه بودند. بوروکراسی حزب کمونیست روسی در بسوته آزمایش، به مراتب وحشتناک‌تر از استبداد تزاران از کار درآمد. در این وضع لنین مسئولیت عمده دارد.

البته در تحلیل واقع بینانه سه قضیه مهم و متمایز را نادیده نگیریم:
۱. دوران انقلاب (همچون سایر انقلاب‌های مهم جهان) دیکتاتوری

انقلابی را می‌طلبید و منطق انقلابی پیش می‌رفت. دولت انقلابی دشواری‌های سیاسی و اقتصادی عظیمی فرا راه خویش می‌دید - عناصر فعال ضد انقلابی هم در کار بودند. مجموع آن واقعیات بکار بستن روش انقلابی را توجیه می‌کرد، خاصه در انقلاب آنچنانی که انقلاب اول را هم به زور بلعیده بود. اما چون حکومت انقلابی استقرار گرفت - دست کم سیاست توطئه و ترور دیگر منطق انقلابی نداشت. ولی می‌دانیم که توطئه و ترور همچنان حدت یافت. اینجاست که انقلاب روسیه را از سایر انقلاب‌ها جدا می‌سازد. ۲. اینکه حکومت انقلابی پس از پشت سر گذاشتن مرحله انقلاب، نتوانست سوسیالیسم را در بستر کمابیش دموکراتی (یا دست کم در محیطی بری از ترور و شدت عمل ناهنجار) پیش ببرد، در واقع حدت مسائل اقتصادی و سیاسی نبود. بلکه نگرش خاص جناح بلشویک بود که حزب کمونیست را احداث کردند. همان اندازه که سران جناح منشویک به روشن-فکری و به تفکر سوسیالیسم غربی گرایش داشتند - در میان سران کمونیست انگشت‌شمار بودند کسانی که تصور درستی از نهضت‌های مختلف سوسیالیسم غربی داشته باشند. ۱. از آن چندتن یکی بوخارین بود که از جریان‌های سوسیالیسم اروپا آگاهی بصیرانه داشت. پس شگفت نیست که او در حل بزرگ‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل اقتصادی و اجتماعی روسیه (صنعتی کردن و مسأله دهقان) نقشه عملی درخشانی، بدون شدت عملی که ضرورت نداشت

۱. جناح بلشویک قدرت خود را از منطقه مرکزی روسیه بزرگ که پرجمعیت‌ترین ناحیه‌ها بود، می‌گرفت. جناح منشویک در ماورای قفقاز، اوکراینی و روسیه سفید نیرومند بود. در سلسله مراتب حزبی، عنصر بلشویک در رده بالا و پایین قرار داشتند، منشویک رده وسط را تشکیل می‌دادند. فقیرترین عناصر طبقه کارگر، وفادارترین حامیان جناح بلشویک بودند. و حال آنکه اتحادیه‌های کارگری را منشویک‌ها اداره می‌کردند. از نظر تحلیل جامعه‌شناسی و موضع سیاسی طبقاتی در دو جناح بلشویک و منشویک، کتاب: دیشه‌های کمونیسم روسی نوشته دیوید لین (D. Lane) تحقیق معتبری است. و ماخذ ما همان است.

تنظیم کرده باشد. ۱. استالین و گروه او که پس از لنین به فرهنگ سیاسی بی‌بهره بودند، پیش بردن نهضت سرسایه ترور اساساً نمی‌فهمیدند. نظام حکومت تزاران نیاموخته بود.

۳. رهبری لنین در درون حزب خصلت دین نداشت. به زمان او انتقاد آزاد در حزب روا بود؛ از بوخارین و از بلشویک‌های چپ در قضیه صلح با آل برخی از سران حزب (رادک و ارینسکی) در مخالفت نوشتند؛ پر اودا روزنامه رسمی حزب صفحه‌ای در تروتسکی، کامنف و زینویف مقاله‌های انتقادی منتشر بخواید در دوره‌ای که انقلاب هنوز زایده آلی داشت، هم ممکن نبود. اما اشتباه نشود - نسبت به مخالفان نداشت همانا شکیبایی سیاسی بود. نسبت به آنان رو تکیه کلامش این بود: مخالفان را با برهان «مقاعد نمی‌دانیم قاعده اعدام تیرباران» عناصر منشویک و سو هر کس را که «مستعد» یاری کردن به دشمنان حزب کمونیسم و آن قاعده عیناً در قانون جزائی استالین گنجانده شد. چنین رسمی نبود که کسی را به صرف «مستعد» بودن با کنند. به روزگار استالین، تروریسم نه فقط به اصطلاح بکار برده شد - علیه سران حزب بکار رفت و علیه بدگمانی قرار می‌گرفت. او تروریسم و توطئه چینی

۱. تحقیق بسیار مهم و بکر بوخارین و انقلاب بلشویک (S. Cohen) که سال پیش منتشر شد، مقام سیاسی و فکری بو سوسیالیسم خیلی ارتقا داده است. بعد از تروتسکی او بزرگ‌ترین ترور استالین بود.

بست. ماده‌اش خوب مستعد این کار بود: با شوه منظم ترور، توطئه چینی پلیسی، محاکمات ساختگی و تقلبی، اعدام انفرادی و دسته جمعی مخالفان بالفعل، و سر به نیست کردن رقیبان بالقوه - به دیکتاتوری سبعانه خود استقرار بخشید.

در دههٔ بعد (۱۹۲۹-۱۹۳۹) به دره‌سم شکستن مقاومت تسودهٔ عظیم دهقان که هشتاد درصد جمعیت را تشکیل می‌داد، برخاست که به تعبیری اعلان «جنگ علیه ملت» بود. با سلب مالکیت زمین از دهقان و گرفتن هستی او؛ برانگیختن «جنگ طبقه‌ای» میان عناصر فقیر و مرفه طبقهٔ دهقان؛ ایجاد واحد زراعتی اشتراکی (کلخوز)؛ اعدام طبقهٔ کولاک - دهقان به اسارت پیش از ۱۸۶۱ در آمد، این بار به اسارت دولت. قحطی و مرگ و کشتار بار آورد، میزان تولید محصول هم بس تنزل کرد. پای آن نقشهٔ صنعتی کردن روسیه را به مقیاس وسیعی پیش برد.

آنچه معمولاً در اعتبار دورهٔ استالین می‌آورند همان توفیق اوست در کار صنعتی کردن روسیه. اما باید دانسته شود حرکت صنعتی کردن روسیه قبلاً از ۱۸۸۵ تا ۱۹۱۳ ادامه داشت. در دورهٔ ویت^۱ بود که پایه‌های اساسی صنایع سنگین بنیان گذارده شد؛ تأسیسات صنعتی بوجود آمدند؛ و گروه‌های فنی و مهندسان تربیت شدند. و همان تأسیسات و گروه مهندسان فنی بودند که پس از انقلاب نقشهٔ صنایع سنگین را پیش بردند. نقشهٔ ویت مبتنی بر این بود که اقتصاد صنعتی روسیه به حد مترقی‌ترین کشورهای غربی برسد. او نقشهٔ تغییر اقتصاد کهنهٔ روستا را هم ریخت. در مجموع، ویت پیشرو انقلابیان در انقلاب بزرگ صنعتی بود. جملگی سران بلشویک خاصه تروتسکی و بوخارین به تأسیس صنایع سنگین تکیه می‌کردند. در امر نقشه ریزی منظم اقتصادی، تجمع سرمایه به وسیلهٔ دولت، و بکار بستن فنون صنایع غربی

رسانید. - تروریسم و دسیسه‌ای که از روز نخست تا امروز در سرشت کمونیسم روسی است.

استالین که به زمان انقلاب در ردهٔ پایین حزب جای داشت و مأمور زبردستی بود^۱ - ترقی‌اش را با دبیر کلی حزب کمونیست آغاز کرد (۱۹۲۲). امروزه این حقیقت آشکار گشته که لنین بر آن بود که او را از مقام دبیر کلی برکنار کند.^۲ این کار انجام نشد. در نبرد قدرت - و در جنگ ایدئولوژی که به دنبال مرگ لنین در گرفت - استالین واقعیات سیاسی را خوب تمیز داد. و به عنوان عنصر میانه‌رو و تعدیل کنندهٔ وجهه نظرهای مخالف، روی هم رفته مورد قبول جناح‌های مختلف واقع شد. او که در دانش و فکر پایه‌ای نداشت^۳، در آن دورهٔ تشنج سیاسی که بیش از هر زمانی به ثبات حکومت احتیاج بود، هوش و مکر خود را در دسته بندی با حریفان زورمند علیه یکدیگر و در جهت تحکیم مقام خود بکار برد. در این جریان، پس از یکدورهٔ پنج ساله به تدریج دستگاه حزب را زیر نگین خود گرفت. نظریهٔ نظام حزبی از لنین بود، و دستگاه بوروکراسی حزب ساختهٔ اسودلف. استالین اهمیت قدرت حزب را دریافت، آنرا به مقاصد سیاسی خویش بکار

۱. در کتاب کلاسیک ده «دزی که جهان را تکان داد»، نوشتهٔ J. Reed حتی اسم استالین در حوادث آن ایام نیامده است.

۲. لنین وصیت‌نامهٔ خود را در ۲۳ دسامبر ۱۹۲۲ دیکته کرد. در یادداشت بعدی که در چهارم ژانویهٔ ۱۹۲۳ به آن افزود - استالین را «بیش از اندازه گستاخ» خواند و عزل او را از دبیر کلی حزب لازم شمرد. گزارش مشروح آن در کتاب آخرین تلاش لنین، نوشتهٔ موشی لوین (M. Lewin) ترجمهٔ «شرایدن اسمیت» (به انگلیسی) آمده است.

۳. این قضیه را بارها نقل کرده‌اند: ضمن بحث نظری که استالین هم در آن شرکت جست، ریازانوف حرف او را برید و گفت: «رفیق، بس کن، خودت را ریشخند مکن، هر کس می‌داند که تئوری کارتون نیست». ریازانوف یکی از محققان درجهٔ اول فلسفهٔ سوسیالیسم بود، بنیانگذار و مدیرموسسهٔ تحقیقات در این رشته. او هم چون بوخارین گرایش به روشنفکری داشت. استالین او را به ادوی کار اجباری فرستاد که تأدیب شود، و دیگر از آن فضولی‌ها نکند. همانجا جان سپرد.

هیچ تردیدی نداشتند.^۱ غرض اینکه هر حکومتی خواه انقلابی یا غیرانقلابی به ضرورت دنباله کار صنعتی کردن را می گرفت. مسأله اینجاست که آیا در این جریان، معدوم کردن ده میلیون دهقان ضرورت داشت؟ البته این رأی وارن ناتر^۲ را کمتر کسی می پذیرد که: اگر پس از انقلاب، پیشرفت اقتصادی به روال «اقتصاد خصوصی» غربی ادامه می یافت «اقتصاد روسیه حداقل به سرعت کنونی آن رشد یافته بود، در عین اینکه بهبود وضع عمومی مردم را خیلی بیش از اینها تأمین می ساخت».^۳ اما در این باره بوخارین نقشه عالی و مشهور خود را در جهت تحقق سوسیالیسم مبتنی بر «تعاون» و سازش میان طبقات، نه بر بنیان «ستیزگی طبقاتی» ابداع کرده بود. منطبق نقشه بوخارین عبارت بود از: صنعتی کردن بر پایه مترقی ترین مراحل فنون غربی؛ حفظ تعادل میان رشد صنعتی و محصولات مورد نیاز مصرف کنندگان؛ نفی شدت عمل بیقاعده و تداوم جبری «فوق العاده». او حرکت انقلاب صنعتی و مفهوم «به سوی دهقان» را بهم پیوند داد.

خلاصه، در آن شرایط تاریخی - نقشه صنعتی کردن به هر صورت پیش می رفت. فقط به تعبیری یکی از نویسندگان: استالینسکم یکی از طرق صنعتی کردن بود همچون «آدمخواری»^۴ که یکی از راه های پر کردن شکم است. آن مرحله که انجام گرفت، دیکتاتور مسکو خداوند هر جنبنده ای بود که در سرزمین پهناور روسیه می زیست. مفهوم انتزاعی لنین که: «گه گاه اراده طبقه در دیکتاتور بهتر تجسم می یابد و اغلب از او کاری ساخته است که بدان

۱. نگاه کنید به: توسعه اقتصادی (دومیه از ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۵)، نوشته انتونی ساتون (A. Sutton) چاپ ۱۹۷۲ که از آخرین تحقیقات در آن موضوع است.

2. W. Nutter

۳. مقاله ناتر در مجموعه مقالات متخصصان اقتصادی به عنوان توسعه اقتصادی شودوی، از طرف موسسه معروف تحقیقات مونیخ (در ۱۹۶۹) بچاپ رسیده است.

4. Cannibalism

۵. آن مضمون از R. Conquest است.

بیشتر احتیاج هست» - اینک مصداق عینی پیدا کرد. و معنای واقعی آن بهتر دانسته می شود.

با تحقیقات متنوع و عالمانه ای که همین اواخر راجع به دوران حکمرانی استالین منتشر شده اند - پایگاه او در فن دولتمداری بیش از آنچه درباره اش تصور می رفت، تنزل یافته است. و حقایقی که خروشچف راجع به او آشکار ساخت، سیرت آن مرد را در جبین و خدعه و آدمکشی نسبت به آنچه بیشتر هم دانسته شده بود، روشن تر نمود. در حمله قشون آلمان چنان خود را باخته بود که عقلش را گم کرد، و اراده اش «فلج» شد.^۱ تاریخ جدید نمی شناسد زمامداری را که از نظر شخصیت سیاسی به آن اندازه حقیر و کم ارزش باشد، اما به حدچنان قدرتی رسیده باشد. راز آنرا باید در نظریه لنین در حاکمیت حزب و دیکتاتوری مطلق سالار حزب شناخت، و در مکر سیاسی و قساوت خود استالین که نماینده شاخص هر دو خصلت بود.

دیکتاتور «پرولتاریا» در تحصیل قدرت، حفظ قدرت، و بکار بردن قدرت - جامع ردالت «پرنس» ماکیاویلی بود. او تجسم سیاست عملی در جهت

۱. البته او پیرومند از جنگ بیرون آمد. اما اگر قدرت عظیم سرمایه داری غربی به نجات روسیه نمی رفت، دستگاه استالین در قبر کمونیسم روسی مدفون شده بود. خاصه می دانیم در آغاز جنگ که قشون آلمان پیش می رفت، میلیون ها دهقان و گروه های سربازان روسی از حکومت خود برگشتند، و به سپاه دشمن پیوستند. این خود نشانه ای است بر اینکه حزب کمونیست پس از بیست و چند سال فرمانروایی، چه اندازه وفاداری و اعتقاد مردم را نسبت به آن حکومت جلب کرده بود. از همه اینها گذشته، حاصل پیروزمندی روسیه برای بشریت چه بود؟ روس سيطرة خود را بر اروپای شرقی گسترده - امپریالیسم اقتصادی و سیاسی خود را در لویای حکومت پلیسی و به زور سرنیزه وسعت داد - تا حدی که زورش رسید به حقوق دیگران متجاوز بود - حتی از استثمار و غارت کشورهای سوسیالیسم هم روگردان نبوده است. در مجموع این خصوصیات، حکومت کمونیست روسی نمی تواند ادعای هیچ فضیلتی نسبت به شیوه استعماری سایر کشورهای سرمایه داری غربی بنماید. دشمن درجه اول دولت کرملین همان کشورهای سوسیالیست اروپای شرقی هستند.

پست‌ترین نوع قدرت پرستی فردی بود. در نابود کردن سران قدیم حزب که روزگاری زیردست همه آنان بود، از هیچ نیرنگی روگردان نبود. در فکرو هوشمندی مقامی نداشت بلکه بیمقدار بود، و از این بابت رنج می‌برد. به قول بوخارین: او چشم دیدن بهتر از خویشتن را نداشت، هر کس را برتر از خویش می‌یافت، کارش تمام بود.^۱ تاب شنیدن هیچ اعتراض و انتقادی را نداشت، هر گونه مقاومت و مخالفتی را علیه دیکتاتوری فردی خود بر می‌انداخت، خواه مقاومتی واقعی باشد یا مخالفتی فرضی و خیالی. بقراری که مکرر نوشته‌اند: از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۹ «همیشه دست کم هفت میلیون نفر دائماً در زندان یا در اردوهای کار اجباری می‌گذرانند.» رقمی که سابقاً از تلفات انسانی دوره استالینی ذکر می‌کردند، در حدود هفده میلیون تن بود. (یک میلیون نفر تیرباران دسته جمعی شدند، هشت میلیون نفر در جنگ علیه دهقان نابود گشتند، هشت میلیون تن در زندان و در اردوهای کار اجباری جان سپردند).^۲ تحقیقات اخیر این رقم را به دو برابر و حتی بیشتر رسانیده است.^۳ در باره این رقم حکم قطعی برای ما مشکل است. اما این حکم را

۱. بوخارین به دوستان منشویک قدیمی‌اش درباره استالین گفته بود: «این مرد کوزه بین مودی، نه انسان، بلکه جانور شریر» هر کس را به هر صورتی «برتر و بهتر» از خویش ببیند نابود می‌کند، حتی اگر کسی سخنور و نویسنده‌ای بر تراز او باشد. او می‌خواهد درهمه چیز «نفر اول» باشد، و چون نیست و خود واقف به آنست نسبت به هر کس که هنری دارد کینه می‌ورزد. (R. Pipes, T. L. S. 14 June, 1974, P. 627)

۲. نگاه کنید به: عقاید سیاسی دنیای جدید، نوشته D. Heater، ص ۹۱

۳. از نظر مطالعات تاریخ تطبیقی حاصل آخرین تحقیقات علمی راهم به اختصار ذکر می‌کنیم: در حد جنایات قرون وسطایی یعنی دوران نفتیش عقاید (انگلیزیسیون) که در سال طول کشید، رقم اعدام شدگان ماهانه بطور متوسط به ده تن می‌رسید. در دوره جنبش‌های انقلابی روسیه و فعالیت نارودنیک‌ها که به قتل تزار و سایر سوء قصدهای

می‌دهیم که آن مرد جانی‌ترین جنایتکاران تاریخ سیاست است. در سیاست، گاه که بخواهند عملی را محکوم کنند، به معیار اخلاقی توسل جویند. و چون بخواهند از همان عمل دفاع نمایند، قضیه واقع بینی و ضرورت را پیش می‌کشند. اما اینجا، گذشته از اخلاق، هیچ منطقی نیست که اعدام بیست میلیون نفوس، کمتر یا بیشتر، (از جمله گروه بسیاری از مردمان دانش و فکرو هنر را که طبقه برگزیده جامعه‌ای رامی‌سازند) به عنوان ضرورت تاریخی یا سیاسی بپذیرد.

جوهر قضیه از نظر گاه فلسفه سیاست، مسأله مسئولیت است. هر نظام سیاسی که برای عاملان قدرت مسئولیت شناسد، ثمراتش فاجعه بار است. مسئولیت در ذات اجرای حاکمیت سرشته است. زمامداران که به نام اعمال حاکمیت سر رشته امور جامعه‌ای را در دست می‌گیرند، بهیچ وجهی از وجوه متصور نمی‌توانند خود را برای از مسئولیت بشناسند. در حکومت‌های مختلف دموکراسی غربی که چه بسیار ایرادهای شرعی و عرفی موجه و ناموجه بر آن وارد می‌سازند. همینکه زمامدار از ضوابط شناخته شده دموکراسی انحرافی جوید، دستگاه انتقاد آزاد از کارهای او سرپوش بر می‌دارد. او را به محاکمه می‌کشند، او را رسوا می‌گردانند، او را مفتضحانه اخراجش می‌کنند. اما در کمونیسم روسی «جانوری شریر» و «مودی» (به تعبیر بوخارین) می‌آید، قدرت را قبضه

←

سیاسی انجامید. بطور متوسط سالی هفده نفر را اعدام کرده‌اند. به عصر انقرب در دوساله ۱۹۱۸-۱۹ ماهی هزار نفر تیرباران شدند. و ماخذ این رقم نشریه کمیته امنیت چکا می‌باشد که در ۱۹۲۰ منتشر گردیده است. در اوج دوره ترور استالین (۳۸-۱۹۳۷) رقم تیرباران شدگان به چهل هزار نفر در ماه رسید. شیوه دستگیر کردن و اعدام نزدیکان و خانواده‌های متهمان هم سالها پیش از هیتلر به وسیله استالین اجرا درآمد. (به نقل: خطابه الکساندر سولژنیت سین در مجمع فدراسیون کار و اتحادیه‌های تولید کنندگان آمریکا، ۳۰ ژوئن ۱۹۷۵).

می کند، با تأویل های فرصت طلبانه ای درباره فرض سیاست غلطی میلیون ها آدم را اعدام می کند - هیچکس را جرأت چون و چرا نبود. تنها زنش بر او اعتراض کرد که او را هم به دست خود کشت، یا در حضور خود وی را رادار به خود کشتی کرد. وقتی هم که آن گرجی بی بدل مرد و شمه ای از کارنامه پلیدش را آشکارا اعلام کردند - بالاخره حزب مصلحت دید که بر آن ماجرا سرپوش نهد. به یاد بیاوریم هر تزن را که پنجاه سال پیش از انقلاب روسیه هاتف این سخن پیمبرانه بود: «... سوسیالیسمی که بخواهد آزادی سیاسی و مساوات حقوق را نفی کند، خیالی زود مبدل به فساد دیکتاتوری کمونیزم خواهد شد». حق همین بود؛ چنان تجربه ای فاجعه سوسیالیسم بود. ویکی از هولناک ترین فریب ها و دروغ های تاریخ.

ضمیمه

مطالعه تطبیقی رساله تنقید فرقه اعتدالیون اثر محمد امین رسول زاده، متفکر حزب دموکرات ایران، و مقدمه ای که بر امرنامه آن حزب نوشته شده (و در بخش چهارم مورد تحقیق قرار دادیم) بطور قطع و یقین ثابت می کند که مقدمه آن امرنامه نیز بقلم رسول زاده است. برداشت کلی رسول زاده و شیوه مشخص تفکر اجتماعی او در آن مقدمه خیره کننده است: قانون حرکت تکاملی جامعه، «مطلق ترتب تاریخی، تحول فئودالیسم به کاپیتالیسم و حرکت آن در جهت سوسیالیسم اروپا، ایده آل حریت و مساوات، و تشکیل فرقه های بین الملل - همان طور که در رساله مزبور و در دیباچه رساله دیگر او راجع به سیر سوسیالیسم آمده، در مقدمه آن امرنامه نیز منعکس است. همچنین ترکیب کلمات و عبارات مقدمه کاملاً سبک نگارش رسول زاده را می نماید. بعلاوه الفاظی چون «تجدد پیمان»، «دموکراتی» و «بین الملل» (به مفهوم خاص آن) که اینجا هم بکار رفته اند، همه از اصطلاحات خاص او هستند. قطعه ای چند از مقدمه امرنامه را می آوریم:

«هر اندازه که ترقیات عالم پیشرفت کرده آلات و ادوات صنایع و روابط تجارتی و مناسبات مدنی افزوده می شود... حرکات حریت پرستانه ملل مختلفه دنیا در پیروی طریقی که بشر را به یگانه آرزو و آمال واحده انسانی می رساند، با کمال روشنی و وسعت پیدا می کند. با سرعت دائمی فوق العاده ای که وسایل مدنیه سیر می کنند افکار بشریت نیز به همان نسبت بایک طرز تکامل ترقی [می یابد]...»

از جمله نتایج مستحسنة این تکامل آنکه اتحاد بخوبی حس کرده، همانطوری که تشکیل یافته بود ملل و دول بزرگ تأسیس شروع به اتصال و اتحاد نموده و فرقه‌ها، ترقیات عالم، کل مجاهدات بشر همانا و مساوات که آمال مکتونه عالم متمدن، منبش در ظهور کاپیتالیزم، سرمایه‌داری، فنودالیزم، ملوک‌الطوایفی، را... شکسته بر خود را به تمام عالم نشان می‌داد، بجزایر از آن سرایت خودداری نتوانست. قرن هفدهم برای ممالک غریبه بود. یعنی دوره بشریت را تشکیل می‌دهد، به جنبش و در اینجا دوره خود را به قوه جدیدی واگه می‌شود.

«ایران نیز که در عائله بشریت يك این تبدلات ضروریه که از آثار تکامل عا بنای پوسیده استبداد طلق و اساس از کاز تجدد بود، و ناچار بایستی درجاتی که تم طی [کند]... فنودالیزم منسوخ و کهنه ش است، متحول می‌شود. همین است آن زمانی مملکتی که به اصول قرون وسطی امرار حیا بدین صورت امکان مداومت نخواهد داش بیاید. فقط از يك طرف موجود نبودن آلاز از طرف دیگر رقابت سرمایه خارجی، آذ دوچارش می‌تمایند».

لازم است ایران جدید را به طرز ا را که در سنوات انقلاب اخیر احداث شد تشکیل داده به اصلاحات اساسی پرداخت

فہرست نام کسان

اروسی دوز، محمد ۷۶ ح	آتابکیان، دکتر ۲۳
اریسکی ۲۷۳	آفاق الدولہ، تاجماہ ۱۵ ح
اسپرینگ ریس ۲۴	آلادین ۱۰۹
اسپنسر ۱۹۸، ۲۰۰	آلکسین سکی ۱۰۹
استالین ۴۹، ۱۶۰ ح، ۲۱۲، ۲۲۲،	ابراہیم آقا، حاج میرزا ۲۰ ح
۲۳۷ ح، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۲،	ابرت، فردریک ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹
۲۶۶، ۲۶۷ ح، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۳-	ابوالحسن خان، میرزا ۶۷
۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸	ابوالضیاء ۲۰ ح، ۹۸
استالین ۱۱۰	آتابک (امین السلطان)، میرزا علی اصغر خان
اسد اللہ خان، میرزا ۱۲۸	۱۴۷، ۲۰
اسد اللہ میرزا ۸۲	احتشام السلطنہ ۲۵
اسکندری، سلیمان میرزا ۹۵، ۱۳۶	احسن الدولہ ۶۸، ۸۳، ۸۴، ۸۷
اسلاو فیلس ۲۵۷	احمد خان، دکتر ۱۴۱ ح
اسمیت، آدام ۱۷۶، ۲۰۴	احمد قزوینی ہمارلوی، میرزا ۱۳۶
اسمیت، شرایدن ۲۷۴ ح	ادیب الممالک فراہانی، سید محمد صادق
اسودلف ۲۸۴	۹۷، ۱۶
اشپنگلر ۱۷۰	ارفع السلطنہ ۱۵ ح، ۷۱
اعتماد السلطنہ ۸	

www.tabarestan.info
تبرستان

افلاطون ۲۰۱، ۲۰۲
 الکساندر دوم ۷، ۳۴
 امیر اعظم ۷۶
 امیر بهادر ۸۴
 امین الدوله ۷
 امین الضرب ۲۳ ح
 امین‌الملک، میرزا حسن خان ۱۲۵
 انگلس، فردریک ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷
 ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۴
 ۲۲۶، ۲۵۸، ۲۶۰
 اورژنیکیدزه، سرگو ۱۳۳، ۱۳۴ ح
 ۱۶۵
 اون ۲۰۱-۲۰۴
 اویسی، میرزا علی محمدخان ۱۵
 ایرانسکی ۲۷ ح
 ایزولسکی ۱۳۲
 بادیان ۲۶۷
 باقر آقای قفقازی، میرزا ۱۳۶
 باقراوف ۱۴ ح، ۱۶۰ ح
 باقر بقال، مشهدی ۶۷، ۶۸
 باقرخان ۱۴۳، ۱۴۵
 باکونین ۲۳۳، ۲۵۹
 بیل، اگوست ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸
 ۲۳۶، ۲۶۲
 براد، ویکتور ۱۸ ح، ۲۱ ح
 براون، ادوارد ۱۵۰ ح

برنشتاین، ادوارد ۱۷۵، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۶
 ۲۲۹-۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۳
 بکناش، مایل ۱۵ ح
 بنام ۲۰۳
 بوخارین ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴ ح، ۲۷۵
 ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹
 بهبهانی، سید عبدالله ۲۹، ۱۲۰، ۱۳۶
 ۱۴۲-۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱
 بهمنیار، احمد ۱۴۰
 بیسارک ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۰
 پاولویچ، م ۲۷ ح، ۱۳۰ ح
 پروتاگوراس ۲۰۲
 پرودن ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴
 ۲۱۳
 پروس، هوگو ۲۴۳
 پلخانف ۴۸، ۱۱۲، ۲۵۵، ۲۵۸-۲۶۱
 ۲۶۲ ح
 تروتسکی ۲۵، ۳۸، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱
 ۲۶۲، ۲۷۳، ۲۷۵
 تریا ۲۷ ح، ۱۲۹، ۱۳۰ ح
 تقی‌زاده، سید حسن ۲۰ ح، ۸۲، ۹۵
 ۱۱۹، ۱۳۱ ح، ۱۳۵ ح، ۱۳۶
 ۱۳۷ ح، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵-
 ۱۴۷، ۱۴۹ ح، ۱۵۰

جعفر، میرزا ۱۴
 جواد موسیالیست ۲۳
 جلال‌الدین شهر آشوب، سید ۷۱، ۷۳
 ۷۴، ۷۶ ح
 جمال‌زاده، سید محمد علی ۸۲ ح
 جیولتی ۱۸۹
 جرجیل، جرج ۱۳۴ ح
 حاجی آقا ۱۴۲
 حاجی آقا شیرازی ۸۶، ۱۴۸
 حاجی امام جمعه ۷۴
 حاجی بگلی، عزیز ۱۵
 حرمت الدوله ۶۹ ح
 حسام‌الاسلام ۶۷، ۷۵، ۸۵
 حسن اوف، اسماعیل ۲۳
 حسینی خان ۸۹
 حسن کتابفروش، شیخ ۳۳ ح، ۳۴ ح
 حسنه، آقا، شیخ ۶۶، ۸۱
 حسین آقا (پرویز) ۱۳۶، ۱۳۷ ح
 حسینی شیرازی، میرزا ۱۰
 حیدرخان (حیدر عموغلی) ۱۹، ۲۰، ۲۹، ۹۵
 ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۲ ح، ۱۴۶-
 ۱۴۸
 خان اکبر ۸۸
 خروشچف ۱۶۰ ح، ۲۷۷
 حلیل یک لبنانی، دکتر ۳۳ ح
 دانتن ۳
 دوگی، لئون ۱۸۹، ۱۹۱
 دولت‌آبادی ۱۴۱ ح
 دهخدا، علی اکبر ۵۰
 دهخوارقانی، شیخ رضا ۲۴۹
 راینو ۱۸ ح، ۲۱
 رادک ۲۶۰، ۲۷۳
 ربسپیر ۳
 رحیم شیشه‌بر، میرزا ۷۳، ۷۴، ۷۶ ح
 رستم یادکوبه‌ای، حاجی ۷۴
 رسول زاده، محمد امین ۱۳، ۱۵، ۱۸۰
 ۲۳، ۵۰ ح، ۹۵، ۹۶-۹۸، ۱۰۱
 ۱۰۴-۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷
 ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹
 ۱۴۱، ۱۵۵-۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲ ح
 ۱۶۶-۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۹-۱۸۲
 ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱-
 ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰-۲۰۲
 ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۶-۲۱۸
 ۲۲۰-۲۲۳، ۲۲۵-۲۲۸، ۲۳۳
 ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹-۲۴۲، ۲۴۳-
 ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۷ ح، ۲۶۸-
 ۲۷۰-۲۸۱
 رضوی کرمانی، سید عبدالحسین ۳۳ ح
 ۳۴ ح

فهرست نام‌کمان

رودیچیف ۱۵۹	سولونیت سین، الکساندر ۲۷۸ ح
روسو ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۸-۲۰۰، ۲۰۵	سولون ۲۰۲
۲۱۹، ۲۴۷ ح	سیدرضی، حاجی ۷۰
روشن، محمد ۱۸ ح	سیملوف ۸۸
رومانوف ۱۵۶	شایدمان ۲۴۴
ریازانوف ۲۷۴ ح	شبتیری، سید محمود = ابوالضیاء
ریسقولوف ۲۷۰	شریعتمدار ۷۶ ح
زاولیچ، ورا ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲ ح	شریف‌زاده، غلامرضا ۱۵۶ ح
زینوویف ۲۶۶، ۲۷۳	شهیدزاده، علی ۱۳۶ ح
ژورس، ژان ۵۱، ۵۲، ۲۳۳، ۲۳۴	صابر، میرزاعلی‌اکبر ۱۶
زید، شارل ۲۰۴	صبح، حسن ۱۸
سالارفاتح، میرزا علی‌اکبرخان ۱۳۳ ح	صدر هاشمی، محمد ۱۴۰ ح
سالارملی = باقرخان	صدیق‌الرعا یا ۷۰
ستارخان (سردار ملی) ۱۳۰ ح، ۱۳۱	صدیق حضرت ۸۹
۱۳۲، ۱۳۴	صفی‌نمان، میرزا ۷۵
سپهدار تنکابنی (سردار منصور) ۷۰، ۸۸	صنیع‌الدوله ۷۹، ۸۰، ۸۴
۹۰، ۹۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵	طالبوف (طالب‌زاده) تبریزی، میرزا عبدالرحیم
سردار اسعد بختیاری ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵	۶، ۱۲ ح، ۱۶، ۵۰
سردار امجد ۷۱، ۸۵	طباطبائی، سید محمد ۴، ۷۶، ۸۹
سردار انتصار ۱۴۳	طاهر تنکابنی، میرزا ۸۹
سردار محیی (میرالسلطان) ۲۳ ح، ۴۹	عادلشاه ۷۱
۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۲ ح، ۱۴۵-۱۴۷	ع. ا. د. ۵۰، ۵۹
سعدالدوله، میرزا جوادخان ۶۷	عبدالرزاق خان همدانی، میرزا ۱۴۶
سن‌سیمون ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴	
	عبدالله اوف ۱۵ ح
	عظیم اوف، محمد علی ۲۳
	علاقه‌بند، مشهدی اسدالله ۷۶ ح
	علی‌زاده، محمد صادق ۱۶
	علی‌قلی‌خان ۲۷
	علی محمدخان تبریزی، میرزا ۱۴۵-۱۴۷
	علی مردان توپچی‌باشی ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴
	علی مسیو، کربلایی ۲۰
	عین‌السلطنه ۸۷ ح
	غنی، دکتر قاسم ۱۵۰ ح
	غولین ۲۰
	فردریک ۲۴۰
	فرز ۲۴
	نومانفرما، عبدالحسین میرزا ۸۳
	فسروغی، میرزا محمد علی‌خان (ذکاء‌الملک
	دوم) ۵۹، ۶۰ ح
	فضلعلی آقا، میرزا ۶۷
	قورد ۱۸۷
	قوردیه ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴
	قومنی گیلانی، ملاعبدالله ۷۲ ح
	فیثاغورت ۲۰۲
	فیخته ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۴۷ ح
	فیلن، ادوارد ۱۹۰
	قاضی، میرزا محمد حسین ۷۱
	کائوتسکی، ک
	۲۱۷، ۲۲۳
	۲۳۷، ۲۳۹
	کاشف، محمد ا
	کاظم‌زاده، عباسه
	کالنجار ۷۱
	کامران میرزا ۸
	کامنف ۲۶۶، ۳
	کانت ۱۹۸-۵۰
	کرنسکی ۲۵۶ ح
	کروف ۱۶۵
	کریم‌نخان رشتی
	۱۳۴ ح
	کشاورد، کریم ۳
	کلسن ۱۸۲، ۴۳
	کلوبن ۲۸
	کنت ۱۹۸، ۱۹۹
	کنیش ۲۲۶، ۳۵
	کوهن، استفن ۷۳
	گاپن ۲۶
	گالوستیان، هارتون
	گوج، جورج ۲۴۴
	گوردویچ ۱۸۱
	لائوفکتر ۲۴۰

محمد اسماعیل آقا ۸۲	لاسال ۲۱۶، ۲۱۸-۲۲۰، ۲۲۶
محمد حسین یزدی، آقا ۲۳ ح	لینن ۲۰، ۱۳۳، ۱۶۰-۱۶۳، ۲۳۲،
محمد رضا مجتهد، حاجی میرزا ۷۴، ۷۶ ح	۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۳-
محمد طالب الحق، سید ۱۴۱	۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۳،
محمد علی شاه ۱۸، ۱۳۰ ح، ۱۳۱، ۱۴۲،	۲۷۴، ۲۷۷
۱۳۵	لوبون، گوستاو ۱۹۰
محمود اصفهانی، میرزا ۸۳، ۸۲	لوتر ۲۱۶
محمود محمود (میرزا محمود) ۹۵، ۹۸ ح،	لوکزامبورگ، روزا ۲۴۷، ۲۶۲
۱۳۶، ۱۳۷ ح	لوین، موشی ۲۷۶ ح
مخبر الملك ۶۷ ح، ۸۲، ۱۵۰ ح	لویی، شانزدهم ۳۴
مزدک ۹	لیاخف ۱۳۰
مساوات، سید محمد رضا ۱۳۶	لیانازوف ۲۱، ۶۵، ۷۳، ۸۷-۹۰
مشیرالدوله، میرزا حسین خان ۶۷ ح	لیکنخت، کارل ۲۱۶، ۲۳۵ ح، ۲۴۷
مشیرالدوله، میرزا نصر الله خان ۹۰	لیکنخت، ویلهلم ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۳
مظفرالدینشاه ۱۰	لیست ۲۰۴
معاضدا السلطنه، میرزا ابوالحسن خان ۷۵	لین، دیوید ۲۷۲ ح
مقامایوف، مسلم ۱۵	مائیلسکی، دیمیتری ۲۴۸
مکدونالد ۲۲۶	مارتوف ۲۶۱
ملا کاظم خراسانی ۱۴۵، ۱۵۰ ح	مارکس، کارل ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵،
ملکم خان، میرزا ۴۹، ۸۵	۱۷۳، ۱۹۷، ۲۰۰-۲۱۲، ۲۱۶-
ملیوکوف ۱۰۹	۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳-۲۲۶،
منچستر ۱۷۶	۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۱،
منشی اسرار، میرزا حسن خان ۷	۲۵۷-۲۵۹، ۲۶۱ ح
منشی زاده، میرزا ابراهیم خان ۱۰۶	ماکیاولی ۲۷۷
موسولینی ۲۵۰	مبصر الملك، میرزا کریم خان ۱۶
مولکتبورگ ۲۴۰	مجدد السلطنه ۷
موتسکیو ۱۰۹	

میرزا آقاخان کرمانی ۸، ۶، ۸، ۹	وثوق الدوله، حسن ۱۴۳
میرزا کوچک خان ۲۳	وحید الملك، میرزا عبدالحسین خان ۱۳۶
میکایل زاده، کربلایی ولی ۱۵۶ ح	وزیرزاده ۱۵۶ ح
میکویان ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵	وکیل التجار، آقا محمد یزدی ۱۶، ۲۳،
	۸۴، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۶
ناتر، وارن ۲۷۶	وکیل الرعایا ۸۱
ناصرالدینشاه ۶۸ ح	ویتلینگ ۵۸
نجات، میرزا محمد خراسانی ۱۳۷ ح	ویلسون ۱۶۴، ۱۸۷
ندامانی، ناصر الاسلام ۲۳ ح	ویلهلم ۲۳۶
نریمانوف، دکتر نریمان نجف اوغلو ۱۳،	ویت ۲۷۵
۱۵، ۹۶، ۱۶۰	
نواب، حسینقلی خان ۱۳۷، ۱۳۹	هرتزن ۲۶۰، ۲۷۹
نوابی، عبدالحسین ۱۶۲ ح	هرولدلسکی ۱۹۲، ۲۱۵، ۲۴۹
نوبوری، میرزا اسماعیل ۱۵۰	هگل ۱۷۳، ۱۹۸، ۲۰۰-۲۰۴، ۲۰۷،
نوسکه، گوستاو ۲۳۹	۲۱۸-۲۲۰، ۲۴۷ ح
نیچه ۲۴۷ ح	هوانسیان، ریچارد ۱۵۸ ح، ۱۶۴
نیکلا، تزار ۳۷	هوبر ۱۹۰
نیوتون ۲۰۴	هیتر ۲۴۷ ح، ۲۵۰، ۲۷۸ ح
واگنر ۲۴۷ ح	یعقوب خان، میرزا ۸۲
واندروولد ۱۶۵	یفرم خان ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۴